

۳۶ اُم حکیم المخروثیه دختر قارث بن شام
 ۳۷ اُم حکیم الواصلیه زوجة عبد العزيز ابوی
 ۳۸ اُم خارجه از نسا معروفه عرب
 ۳۸ اُم انخار زوجة ابو انجم شاعر
 ۳۸ اُم انخیر بغدادیه
 ۳۸ اُم انخیر بنت انکریش کوفی
 ۴۰ اُم الدردا
 ۴۰ اُم انخیر بنت حنم در خلیفه اول
 ۴۱ اُم رطله القشریه
 ۴۱ اُم رومان زوجة خلیفه اول
 ۴۱ اُم سعید دختر عصام حمیری
 ۴۲ اُم ستمه دختر رسول حسن راسی
 ۴۲ اُم سلیم دختر بلخان بن خال
 ۴۳ اُم عاصم مادر عمر بن عبد العزيز
 ۴۴ اُم عباس دختر ابی الفتح فنیقی
 ۴۴ اُم عقیل فاطمه بنت اسد
 ۴۴ اُم العلا دختر یوسف اندلی
 ۴۵ اُم علی زوجة احمد خضروه
 ۴۵ اُم عیسی از نسا معروفه صحابه
 ۴۵ اُم الفتی مادر انجوت که در جنگ جمل
 از جمل خضریه قرآن بسیدان برد
 ۴۵ اُم الفتح دختر احمد بن کامل
 ۴۵ اُم الفضل زوجة عباس عم رسول خدا
 ۴۵ اُم الفضل دختر ماسون عباسی

۴۹ اُم کج زوجة اوس بن ثابت انصاری
 ۴۹ اُم کلثوم الکبریا دختر حضرت امیر
 ۵۰ اُم کلثوم صغریا دختر حضرت امیر
 ۵۰ اُم کلثوم دختر عبید الله بن عامر
 ۵۰ اُم سعید دختر خالد قراخی
 ۵۲ اُم السبا دختر عبد المؤمن
 ۵۲ اُم هرون دارا می مقام ویلا
 ۵۲ اُم باشم زوجة یزید بن معاویه
 ۵۳ اُم بانی دختر ابو طالب
 ۵۳ اُم بانی دختر حافظه قلی الدین بن فز
 ۵۳ اُم بانی فخریم دختر شیخ نور الدین
 ۵۴ اُم لهما دختر قاضی ابو محمد عبد الله اندلی
 ۵۴ اُم المیشم
 ۵۴ اُم المیشم
 ۵۴ اُمات المؤمنین بنو و جات
 ۵۴ امینه بنت عبد الله بن عبد الله بن عبد الله
 ۵۴ اُمه النفریه امیر ابو الجوز غفاری
 ۵۴ امین الدوله بانوی سرای علی بنیرت
 ۵۸ پادشاه ایران باجه الدین شاه قاجار
 ۵۸ آغا بیک هر دیه شاعر
 ۵۸ آغا بیک دختر قزاقی خراسانی
 ۵۸ آفا دوست سبزواریه
 ۵۸ امامه دختر حضرت امام محمد تقی
 ۵۸ اُم عبید الله دختر حضرت امامان



۵۹ ام کلثوم دختر سیدالسادین

۵۹ ارزوی سمرقندی

۵۹ اقالی

۵۹ اقادوست

۶۰ پادشاه خاتون حکمران توکن قراخانیان

۶۰ جنبیه دختر مقدر بن عباد

۶۲ بختیه المدینه از نساء مشهور مدینه طیبه

۶۲ بدر البجی مادر القائم بامراسته

۶۲ جروه زوج آمر بامراسته

۶۳ خدیجه جوارچی عبد الله بن موسی الهادی

۶۳ برکته الست ابلجیه مادر ملک شرف

۶۴ بده بنت عبد المطلب

۶۴ پرتوپاله والد سلطان عبد العزیز

۶۴ بریره جاریه عایشه

۶۵ پرنیخا غم دختر شاه طلاس

۶۵ بریکه از جوری آزاد شده بنی زهره

۶۶ بزم عالم زوج سلطان محمود خان ثانی

۶۶ بغداد خاتون دختر میر جوپان

۶۷ بنت ابجدی دختر جودی

۶۷ بنت حسن دایردی بن ابی غنیه

۶۷ بوران دختر حسن بن سهل وزیر

۶۸ بھروزه خانم زوج شاه اسمعیل

۶۸ بیگم دهلوی

۶۹ بیگم جان خانم دختر فتح علی شاه قاجار

۶۹ بدور جاریه بنت الملکات

۷۰ بلقیس دختر محمد بن بدرالدین بلقینی

۷۰ بی دست

۷۰ بی بی خواهر شیخ عبد الله دیوانه

۷۰ بنفقه خریه

۷۱ تذکار پای خاتون دختر ملک ظاہر

۷۱ ترخان خدیجه سلطان و جیه سلطان ابراهیم

۷۲ لقیه الامنازیه دختر الوالفرج

۷۳ ترکان ملکه مادر سلطان شاه بن علی

۷۳ ترکان خاتون دختر سلطان لال الله

۷۳ تماضر بنت منظور یان

۷۴ تنوره کنیزک مغنیه عباسیه

۷۴ میهنه بنت و سبب زوجہ رفاه

۷۴ تومان آغا

۷۴ لقیه دختر خطیب محمد شاد الوالفرج

۷۵ تندو دختر حسینی ابن اوین ترکان

۷۶ قوی التون زوجہ ملا بقائی

۷۷ توستی

۷۷ ثبینه بنت میاز زوجہ ابو خریفه

۷۷ ثوبیه جاریه ابولسب

۷۹ جان مند اقادین

۷۹ جربا بنت قنساء مادر زن حضرت امام

۷۹ جیدو زوجہ حضرت امام حسن

- ۸۰ جانان سیم بندیه
 ۸۰ جمیله سلطانیه دختر ملک عادل
 ۸۰ جمال النساء بغدادیه
 ۸۰ جمیله دختر ناصر الدوله
 ۸۰ جهان دختر ابی طالب
 ۸۱ جهان محبوبه ابی نواس
 ۸۱ جوهره دختر بنیو الله
 ۸۲ جویریة از زوجات رسول خدا
 ۸۲ جمیل خانم بانوی محرم علی حضرت ناصر الدین شاه
 ۸۳ جمیل آرا یکم دختر شاه جهان
 ۸۴ جمیل خاتون شیرازی
 ۸۴ جمیل زوجة شاه اسماعیل صفوی
 ۸۴ جمیل شاعره دهلوی
 ۸۵ حاجی قادیان دختر اکندر پاشا
 ۸۵ حتی زنی مدینه است
 ۸۶ حبیبه خانم بنت علی پاشا از اهل بک
 ۸۸ حجابی دختر بلالی استر آبادی
 ۸۸ حجابی از خوان کلپاکیان
 ۸۸ حجاب
 ۸۹ حر و نام زینب الشعریه
 ۸۹ حسانه العقیقه دختر ابو بحرین شاعر ادب
 ۹۰ حسنه از جواری همدی عباسی است
 ۹۰ حفصه دختر خلیفه ثانی از زوجات حضرت
 ۹۱ حفصه بنت حمدون

- ۹۲ حکیمه دشتی
 ۹۲ حلیمه بنت ابی ذوفیر از حضرت عمر
 ۹۲ حلیمه یکی آغا دختر سلطان جید
 ۹۳ حمدونه شاعره اندلسی
 ۹۴ حمته المعذنه
 ۹۴ حمیده البربریه مادر امام موسی کاظم
 ۹۵ حمیده بانو یکم زوجة نصیر الدین محمد
 ۹۵ حنیفه القسنتی
 ۹۶ حیاة خانم زوجة شاه اسماعیل صفوی
 ۹۶ حیات النساء یکم
 ۹۷ حیاتی زوجة نور علی شاه
 ۹۷ حاجیه زوجة فتح علی شاه قاجار
 ۹۷ حلیمه از نساء مشهور اسلامبول
 ۹۸ حنیفه بنت احمد بن داود
 ۹۸ خدیجه کبریا ام المؤمنین و حضرت زهرا
 ۱۰۰ خاتون والده سلطان ملک عادل
 ۱۰۰ سیف الدین ابی بکر بن ایوب
 ۱۰۰ خدیجه الست دختر معصوم عباسی
 ۱۰۰ خدیجه سلجوقیه دختر داوود بن یحیی
 ۱۰۰ خدیجه بنت بدران
 ۱۰۰ خدیجه بنت الیقیم معروفه بامه اعز
 ۱۰۱ خدیجه بنت المامون
 ۱۰۲ خدیجه دختر ابوالقاسم النوری
 ۱۰۲ خدیجه بنت العبد الوهاب

۱۰۲ خرقه محبوبه ذوالرسمه شاعر

۱۰۲ خرقه القاصی سبزی زنجباری بوده

۱۰۳ خلیفه المکیه ملکوت ابن شماسه

۱۰۳ خنساء شاعره معروفه

۱۰۸ خازن الدوله زوجه فتحعلی شاه قاجار

۱۰۸ خوله دختر ثقلبه از صحابا است

۱۱۰ خوله خواهر سیف الدوله ازال محمد

۱۱۰ خوله بنت جعفر الحنفیه

۱۱۰ خیره مادر حسن بصری

۱۱۱ خیزران جاریه خلیفه عباسی

۱۱۱ خان زاده دختر میر یادگار

۱۱۱ خدیجه خاتم زوجه کریم خان زند

۱۱۳ خدیجه دختر احمد بن الطنبی

۱۱۳ خدیجه بنت الملک

۱۱۲ خزانه دختر خالد بن جعفر بن قرطه

۱۱۳ خوله بنت الازور

۱۱۴ دارمیه الحجریه از بنی کنانه

۱۱۶ دلاشویه که سلطان مادر سلطان

۱۱۶ دفاق منسنیه

۱۱۷ دغره

۱۱۷ دلشاد خاتون دختر قمر تاش بن امیر چغان

۱۱۷ دلشاد خاتون دختر امیر علی جلایر

۱۱۸ دلشاد شاعره

۱۱۸ دنانیر جاریه خالد بن

۱۱۸ دنانیر جاریه ابن کناسه

۱۱۹ دنیا جاره عبد السلام معروف بکین

۱۲۰ دولت بانو یکم دختر محمد کبیر شاه

۱۲۰ بن اورنگت درس

۱۲۰ دهناء زوجه عجاج راجر مشهور

۱۲۱ ذات الازرقین

۱۲۱ ذات احوال از جوارى بیرون البرک

۱۲۱ ذات النجا لقبی که بنی جعفر علیه السلام

۱۲۲ ذات النطاقین اسماء دختر خلیفه اول

۱۲۲ ذلفاء از جوارى خلفای اموی

۱۲۳ ذلفاء

۱۲۴ ذلفاء جاریه ابن طرخان

۱۲۵ رابعه دختر ابن حجر عسقلان

۱۲۵ رابعه بنت الحسین النخدی

۱۲۵ ریا العقلیه شاعره بصریه

۱۲۶ رابعه حدویه دختر اسمعیل العدوی

۱۲۷ رابعه شامیه

۱۲۸ رابعه جیلانی

۱۲۹ رابعه صفوانی از سلطین آل اسامه

۱۲۹ رباب بنت خرقه امرء لقین

۱۳۰ رباب زوجه اقلیدر شاعر

۱۳۰ رباب دختر جمیل از بنی ذهل



۱۳۱ ربیعہ جاریه ابن راین

۱۳۲ ربیعہ زوجه یزید بن عبد الملک

۱۳۲ ربيعة بنت النضر في رجب بنت القليج
 ۱۳۲ رثمة كاشاني و دختر با توف كاشاني
 ۱۳۳ رخصيه سلطان و دختر شمس الدين قمش
 ۱۳۳ رخصيه از جاري عبد الرحمن ثالث
 ۱۳۳ رقيعه بنت ابي صفي
 ۱۳۴ رقيه ربيعه حضرت رسول خدا
 ۱۳۵ رقيه و دختر حضرت امير
 ۱۳۵ رقيه و دختر محمد بن علي بن القشيري
 ۱۳۶ رمله بنت شير في رمله بنت مثينه
 ۱۳۷ رباب بنت اكارث في ربيعه
 ۱۳۸ روب متي في رباب و دختر خليفه سلمى
 ۱۳۸ رباب خاويه سلامه في ربابه و دختر سمون
 ۱۳۸ زبيده خاتون و دختر جعفر بن منصور و د
 ۱۳۹ زينب النساء پيغم و دختر عالميكير پادشاه
 ۱۴۰ زينب النساء پيغم و دختر عالم كير
 ۱۴۱ سجاح بنت حارث موصلي كاد و حاجي كوت
 ۱۴۲ سوده بنت زمعه زوجه رسول خدا
 ۱۴۳ سیده پيغم بنت سعيد ناصر جرجاني
 ۱۴۳ نواب عالميكير جهان پيغم ربيعه پاول
 ۱۴۵ شهاب بنت عبد الله بن عبد الله شمس
 ۱۴۵ شيرين بانوي حرم خرد و پرويز
 ۱۴۶ شهر بانو و دختر زوجه رسول خدا
 ۱۴۷ صفيه زوجه رسول خدا
 ۱۴۹ ضبيعه بنت خزيمه بنت ثابت انصاري
 ۱۵۰ ضبيعه معاصره حكيم آردا و طليحه

۱۵۰ عايشه و دختر خليفه اول
 ۱۵۱ عمره و دختر سعد بن عبد الله غذا
 ۱۵۱ عكرشه و دختر طرطش بن رواحه
 ۱۵۳ فاقره زوجه مروه اسدي
 ۱۵۴ فاطمه و دختر اسود بن عبد الاسد
 ۱۵۵ قرة العين خليفه طايقه بابيه
 ۱۵۸ كنان پيغم في كالمه پيغم
 ۱۵۹ كتيه فاطمه في لبابه كبرا في لبابه صغرا
 ۱۵۹ ليلى بنت احميه ليلى حكيم انصاري
 ۱۶۰ سمونه زوجه رسول خدا
 ۱۶۱ باريه بنت سمعون
 ۱۶۱ مثينه و دختر شام بن عروه
 ۱۶۳ ملكه و دختر پادشاه سبا
 ۱۶۴ ميون بنت بجدل
 ۱۶۵ محمري زوجه حكيم عبد العزيز
 ۱۶۶ هستي از زمان مشهوره كنجي
 ۱۶۶ باه لقمام جنداپري از مشاهير طكان
 ۱۶۷ نور جهان پيغم بانوي حرم جهانگير شاه
 ۱۶۷ نهائي مصباح حرم پيغم والده شاه سليمان
 ۱۶۸ عليحضرت و كتنور با ملكه اعظمه
 ۱۶۸ انكاس و استر اطرش هند و سكا
 ۱۷۵ هند جگر خوار بنت عتبة
 ۱۷۶ هفت عقيقه
 ۱۷۶ همدمي از سادات جرجان
 ۱۷۷ ياسمن بوزوجه مير عكرسي و اسفا

بسم الله الرحمن الرحيم

خامنه صنع که اوراق حبهان آید  خلد را نیز بخیرات حسان آراید 

زهی نگارنده قادر و برانده قاهر که در شیشه احتیاجات صورت برت را جمال معنی داد و در حصار
 بسیاری از ربات جمال و دینه کامل از معرفت و کمال بخند از دودمان رسالت قبول خلد را
 آورد و در خانه ان نظم و عرفان ایجاد رابعه و خسا کرد افی خستش پرده نشینان را در فنون
 فضایل و معارف شیاخ معارف و مشایخ نمود و ابواب حکمت و ادب بر روی محمد
 عقایل کشود مستوره حصمت از و طلب کرد معصومه نامی گشت و جاریه بزم آرائی و در لربانی
 خواست محبوبه کرامی شد بر ترم و ترا نه مغنیه طبعهای خلد را مشعل ساخت و بشعله عشق تائیه قلبهای
 جامد را گرم و نرم نموده بکاخت ملکه را بر تخت ملوک نامدار نشاند و مردان روزگار را محکوم حکم
 او گردانید تا بایستد که امر آن اوست و فرمان فرمان او و قریش بی پایان است عظیمش نسبت
 بزنان و مردان یکسان حق این است که باید غافل نبود که در حجب ان زنان بوده اند که در زیر
 کله دار برانموده اند در فهم خایق اجتهدی کرده و در حل خواص تحقیقی انیق آورده لشکر شکسته
 کشور گرفته اند صدکا کرده اند صدر راه رفته اند و ارباب سیر از آنها بدستی ذکر می نکردند
 مستقیم شدم که در حالات نساء مشهوره استقصا کنم و به استمداد رجال اهل حق طرحی برای این ناز
 از سن اتفاق کتاب مشاهیر النساء از مولفات ادیب سبب محمد زنی افندی به دست آمد و در
 اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی تصرفات که بنظر فایز در دست میآید بر آن افزودم و
 بشکاش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم تو مردی واقف اه باش ز حال زنان نیز آگاه
 باش زن افضل محمود عالم بود چه مردی بود کز زنی کم بود حرف الالف

آمنه ملت و سبب ما در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دختر و سبب بن عبد مناف بن
 زهره بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن
 قصی بن کلاب است که جد بنی هاشم بود پس سلسله نسب آمنه چون سه لطن بالا رفت بحضرت فخر
 کاینات بنی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می پیوندد و آمنه زهره دختر عبد العزی بن عثمان بن عبد
 الدار بن قصی است و مادر تره ام حبیب دختر اسد بن عبد العزی بن قصی و مادر ام حبیب برادر حضرت
 بن عبید بن جوح بن عدی بن کعب میباشد آمنه در حب و سب و ملکه گرامت و ادب اشرف زنان
 عرب بود بلکه در علم و شان بر تمام مخدرات عالم مقدم و هر که به فضل و فضیلتی او را مسلم و کد ام شرف از
 این فروتر که صدف کوهر رسالت و مطلع خورشید جهان فروز نبوت گردیده است با جملة حال
 صورت و کمال مخفی آمنه سبب شده که حضرت عبد المطلب او را در سلک ازواج جناب عبد الله در
 آورد و این مرتبت را مخصوص فرید سائر فرزای او کرد و ولادت عبد الله بیت و چخال قبل از عام
 الفیل است و در سال نوزدهم سلطنت انوشیروان عادل بوده چون عبد الله بن شهاب رسید علاوه
 بر صاحت چون منظر و ملاحظ و لطف مخبر و شان عالی و ثرا و متعالی نوری و جبین او ظاهر بود و هویدا
 می نمود که حضرت خاتم النبیین از صلب کرامت او قدم بساحت امکان خواهد نهاد و کون مکان را
 رعیت خواهد داد و از این رو بیا که از زمان عرب و نسوان قریش بمسیری و مزاجت او رغبت و وصل
 و موصلت او را بجان شایق و طالب بودند اما تقدیر الهی این سعادت غیر متناهی را نصیب آمنه
 خواست این جمله سعادت را برای او بیاراست و بنا بر سطور است بعضی از موقوفین در شب جمعه که
 روز عرفه بود عقد زواج عبد الله و آمنه بکنه شد و در همان شب زفاف اتفاق افتاد و پس از نوا
 نوری که و جبین عبد الله بود و پیشانی آمنه انتقال نمود و شب بنگران جن و جمال عبد الله در ان شب از حرم
 خویش محزون بودند و تلخی روز نمود بلکه بعضی بگری و بیمار شدند و بانواع استقام کرفار کردند و گویند
 رقیقه یا قیله بنت نوفل بن اسد معروف بام قنال از برادر خود رفته شنیده بود که در این اوان پسر اخرا از
 عرصه وجود رفته و مندی خود مشرف خواهد ساخت و رحمت عالمیان سایه بر سر جهان و جهانیان
 خواهد انداخت و از جبین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشیده و لامع و سنای رسالت از غره خراش
 او سوز و ساطع خواهد بود و وقتی جناب عبد الله با پدر فرزند که کوهر خود در احیای عرب گردش مینمود

شمار ایما آن نور را و با حقیقه عبداللہ دید و گفتون مواصلت او کردید و آری کرد که حامل آن نور کرد و مظهر
 آن حقیقه ظهور شود و نجیب عبداللہ عرض حال نمود و استعدای وصال ابواب نوا عید کشاد و مال کشیری
 وعده داد اما آنخواش را مامل مقرون بقبول نیامد و عبداللہ او را بنده ضمن جواب گفت و در می غدا این دو
 اما الحرام فالحماح دونه
 فکیف بالامر الذی یبغینہ
 والحل لالحل فاستبینه
 یحیی الکریم عرضه و دینه

غیاث الدین خواند میر و حبیب التیر منوید آنخواش را فاطمه ختمه از نجاب عبداللہ نمود و فاطمه و خضر ختمه
 از نبات کرام جامی جمیل داشت و نبی کریم دارای فنون علوم و از کتب سماویه براو معلوم شده بود که خاتم
 انبیاء از صلب شریف عبداللہ بن عبدالملک بدینا خواهد آمد و از وی سر را بر عبداللہ گرفت و گفت
 چه شود که مرا بجا نیست و حجت خود قبول نمائی و صد شکر که پیکر ازین آواکات آتی عبداللہ در جواب فرمود
 بعد از حصول اجازه از پدر اینکار میر است اما در همان شب آمنه بان فیض نایل گشت و آن نور را حامل و
 شامل روز دیگر که فاطمه ختمه عبداللہ را ملاقات نمود آن لمعان و ضیاء در پیشانی او نمود و پیش
 و معلوم کرد که آمنه آزاد را گرفته و این موهبت باورسیده بمحسوم شد و اندک متعجب و محسوم به
 عبداللہ گفت من آن نور را خواهم آن بودم و آن سعادت را طلب نمودم حال که آن با دیگر نیست
 مرا با تو کار نیست بر حقی این حکایت را فاطمه شامیه و جماعتی طلبی عدویه نسبت داد و اند بعضی از جوانان
 نوشته اند چون خبر فراوخت آمنه و عبداللہ منتشر شد و ویست نفر زن ماهر و می شکین موسی از ملالت
 و رشک در گذشتند و راه آخرت بنشد خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی اللہ علیہ و آلہ در عالم
 الفیل و سال چهل و چهارم سلطنت انوشیروان از بطن آمنه متولد شد و بیطرین را بمیلاد مبارک
 خود عبرت بهشت برین فرمودند و مشکلات کار عالم را با آسانی حل نمودند و از اینجا که نوشته اند در شب
 اول فراوخت آمنه دارای آن نور گشت و روح قدسی از آن ناحیه مقدسه گذشت تا بچ این
 زواج نیز تقریباً بدست میاید و چهره در آئینه مطلوب بنماید اما وقتی در اینجا هست و آن این است
 که حضرت آمنه در دوازدهم ربیع الاول یا هفدهم آن علی الاختلاف با رحمل حامل نبوت فرو نهاد
 و از اینجا بخت آنرا ماه ربیع المولد و میگویند و علمای امامیه را در وقوع این ولادت با سعادت
 بشهر ربیع الاول اشکالی است خلاصه کلام ایشان آنکه اشتغال نبوت از صلب عبداللہ و آن

نطفه شریفه حضرت رسالت بنا مشهور علیه است که در ایام تشریق اتفاق افتاده و آن عبارتست از ایام ثلاثه بعد از روز نحر از ذیحجه الحرام و چون طلوع جمال آن انقاب سحر رسالت را در ماه ربیع الاول پذیریم لازم آید که زمان حمل پانزده ماه و اندی و یا سه ماه و چندی بوده باشد زیرا که اگر کمتر ولادت پرست نختین از سال لاحق بوده پس زمان حمل سه ماه علی التقریب طول یافته است و اگر ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد یافته است و بیچیک موافق مذمت جعفری نیست و در رفع این اشکال سخنان گفته اند زیاده این است که همانا مقصود از ایام تشریق که در انبیا اخبار و آثار بدان تصریح میکنند ایام تشریق از موسم حملی است و ذیحجه وضعی که اهل حالیت سبیل نبینی این حضرت را دشواری میگرداند و اسلام این امین زشت را نسخ نمود قال الله تعالی
 إِنَّمَا النَّسَبُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَالْحُلُوفُ غَامٌ وَمَا يُخَيِّرُ قَوْمًا مَّا
 لِيُؤْطَوْا عَذَابَ خَالِدٍ ذُو الْإِفْكِ لَوْلَا اللَّهُ لَفُتِ هَذِهِ الْقَوْمُ الْكَافِرِينَ بعبارة اخرى ماه
 انقضا و نطفه شریفه فی الواقع نفس الاثر جرب الفرد بود و است که قابل عرب انرا بحکم نبی ذیحجه
 احرام قرار داده بودند و مناسکت حج بجای میآورده اند و تحقیق سله و رفع اشکال معنی نبی و
 کیفیت آن و رسمی که در انبیا باب داشته اند و خطبه که حضرت مقدس نبوی در نسخ این امین کرده اند
 در جای خود از کتب تفاسیر و اخبار و دفاتر تواریخ و آثار مشروح است خلاصه وفات آمنه
 در سال ششم ولادت با سعادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این ایات
 در مرثیه اور و جوانان سروده و از خصایل حمید و وجو امر کی او آنها نموده اند بحیت

ذات الجلال العفة الرزینہ
 ام نبی الله ذی السکینہ
 صارت لذی خضرها رهینہ

نبکی الفتاة البرة الامینه
 زوجة عبدا لله والقزینہ
 وصاحب المنبر بالمدينہ

صاحب کتاب سوابب لدینہ می نویسد حضرت آمنه در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم نظر می نمود و این ایات می سرود

یا بن الذی من حومة الحمام
 فودی عذاة الضرب بالسهم

بارک فیک الله من غلام
 بنجا بعون الملت المنعام

بمائه من ابل سوام
فانت مبعوث الى الانام
تبعث في التحقيق والاسلام
فالله انهاء عن الاصنام

ان صح ما بصرت في المنام
تبعث في الحلد في الحرام
دين ابيك البر ابراهام
ان لا تقا اليها مع الاقوام

اما خلاصه شرح قرعه انداختن بايتر و سرباها فتن حضرت عبدالله بكيصد شتر ميت كه حضرت عجب
المطلب جدا مجد رسول الكرم و قتي چاه نيزم را كه تدني مسدود بود در خواب و ديده خواست از ابا زنايد
قرش بمباغت جنگ برخواستند او گفت پروردگار اگر دوه نفر فرزندان عطا فرمائي كه مراد
ايك را خير امداد تواند نمود و كي از انسا را در رفته فرمائي كه خداوند با و ديه پير كرامت فرمود و هنگام ادا
نذر در رسيد بايترائي كه عرب آنها را اقحاج و از لام بينا مندر كه شيدند و بنام عزيز ترين صفت
عبدالله در آمد لصوابه بديع قلا ميان دوه نفر شتر كه خوشجاي بكيفر بود و عبدالله قرعه زدند بازياسم عبدالله
در آمد عمل اده مرتبه مكر نمودند و در هر دفعه ده شتر فروزند بار دهم قرعه بر شتران افتاد و عبدالله بكيصد
شتر از مكر نجات يافت و از انزه خوشجاي بكيفر بكيصد شتر كرديد و نظر بانيمقدم و دوستان
حضرت اسمعيل عليه السلام است كه شتر بكيصد شتر رسول صلي الله عليه و آله ابن الذبيحين خطاب كرده
و بنابر عقیده او ذبح الله اسمعيل بوده است نه اسحق برخلاف معتقد محبي الدين عربي و جماعتي
كه اسحق را ذبح الله دانسته اند

آمنه بعد از سرودن ابیات مذكوره گفت كل حي ميت وكل جديد بال وكل كسر يفتي
و اما ميته و ذكری باقی و قدر كمت خير او و لست ظمرا

گویند این آخر کلام آمنه بود پس ازین گفته راهبرای دیگر پیود و از اشعار آمنه ابیات سطره در
ذیل است که در مرتبه شوم برزگوار خود عبد الله به نظم در آورده

عفا جاننا بطيء من الهاشم
دعته المنايا دعوة فاجابها
عشية راحو يحلون سريرة
فانك غالت النون و ريبها

وجاود لحذا خارجا في القمام
وما توكت في الناس مثل ابن هاشم
تعاودة اصحابه في التزام
فقد كان معطاء كثير التراحم

بطحای که عبارتست از اراضی بامین کوه ابو قیس و جبل الحمر که آن دو را ایشان گفته اند و اشرف قریش درین اراضی گنبدی داشته و معروف بقبرش البطاح بوده اند و بعضی ازین قبیل که در خارج بین جبلین ساکن بوده اند قریش الظواهر و نامیده اند و ثناب خفاجی در حلاله شان و علو مقام و مرتب والدین حضرت رسول صلی الله علیه و آله

لو الی طه مقام علی فقطرة من فضلات له فکیف ارحام له قد غدت	فی جنة الخلد و دار الثواب فی الجوف تنحی من الیم العذاب حاملة تصلي بنا را العقاب
---	---

آزاد زوجه شجرین باذان و عثم زاد و فیروز دلیلی است که از نجبای اصحاب بوده و در او از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اسود غلنی با دعای نبوت برخاست این بن چون منشأ اثری کردید اسم و در تواریخ مابند و بعضی کتب نجبای آزاد و مرزبان نوشته اند ولی چون در کامل بن اشیر از امین کمار در اینجا هم همان اسم هست یار شد عاصم و سیر و جللی آزاد از روجه نفس باذان نوشته ولی اینقول خالی از حقیقت است اما فیروز دلیلی و شجرین باذان اصلا از مشاییر عجم بودند و قتی که اهل حبشه برین استیلا یافتند کسری شهمار این لشکری مأمورین نمود که حبشیه را طرد نمایند و این دو نفر را سرداری سپاه و عجم داد و او را درین مابند و میبیا آنها را بنایا میدند و مقصودشان ابناء عفرس متولد شده در آن مملکت بود و در زمان حضرت ختمی مآب فیروز و شجرین باذان بشرف اسلام مشرف گردیدند و بنین انتقال انکه باذان پدر شهمار جانب کسری حکومت داشت در سال هفتم هجرت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نامه با بسلاطین طرا نوشته اندا را بدین سبب اسلام دعوت فرمودند از جمله نامه هم بخبر و پر ویر مسطور داشتند و خبر ولی احترامی کرده نامه را دید و باذان نوشت شخصی را که در حجاز دعوی پیگیری مینماید و من فرست باذان عرضیه بخدمت رسول صلی الله علیه و آله نوشت و عرض کرد که عاجلا بطرف خنصر و غمیت فرماید و العزیه را باد و نفر مأمور بدین منوره فرستاد چون مأمورین بحضور مبارک آنحضرت تشریف جسته و مکمل و با تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شیر و پیسر پر ویر را بر پدرش مسلط نمود و او را با بود ساخت و عنقریب دولت اسلام بهمان نواحی را که در تحت بحیثیت خنصر بوده مستخرق نماید شما بنیادان بگویند و بن اسلام را قبول نماید مأمورین بنین بازگشته انچه شنیده بودند گفتند چند روز بعد از ورود و درین بنین فرمانی از شیر و پیس باذان رسید و در آن هلاکت خنصر و اعلام و اطهار داشته بود که متعرض خنصر

مجازی نباشد باذان یقین معجزه حضرت بنوی صلی الله علیه وآله حاصل نمود و شرف اسلام مستعد و از آنجا
 آنحضرت بولایت مین منصوب گردید و آنرا که از اهالی ایران با و همراه بودند بجات ایمان فایزاندند و باذان
 تازه بود و ولایت مین داشت و بعد از آن حال او چند نفر بجای او نصب گشته و فرزند او و ابی شحری
 بود اما فیروز دلیلی او نیز در وقتی که بموجب امر و اشاره کسری برای استعلام احوال سیدانام علیه الصلوٰه
 و السلام بحدین منوره رفت بمول اسلام کرد و گویند وقتی که دو نفر نامور باذان چنانکه پیش ذکر شد بحضور
 حضرت رسالت پناهی مشرف شدند ریش خود را تراشیده بودند حضرت بدیده اگر اه در حسن
 دیده فرمودند ما بر که ریش و سبیل خود را تراشیده و این عرض کردند با مرتب خود یعنی خسرو و پسر حضرت
 فرمودند ریش من امر کرده است ریش خود را بجای گذارم و سبیل خود را بتراشتم
 اما اسود غلنی اسمش عبله و سپهر کعب بن عوف از قبایل مین و از عشایر بنی مزج و منسوب بطایفه است
 معروف بکشتن و او مردی متعبد بوده ابتدا قبول اسلام نموده پس از حجه الوداع مرتد گردید و سبب عبادتی
 که در شعبه داشت با طلاق لسان کارها کرد و چیزها گفت و دعوی بتوت نمود و با ضلال فریب
 احوام پرداخت و از آنجا که همواره با نقاب بود او را ذوالنخماسینا میدانند چه چهار در عربی یا چه است
 که سر را بدان پوشند گویند اسود غلنی را حماری بود معلم هر وقت با میگفتند سجده کن سر بر زمین بکشد و چون
 میگفتند سر کن بپای از اطاعت میکرد و بدینجست او را ذوالنخماسینا گفتند و از عجایب آنکه زنهای همراه که
 به اسود معتقد شده بودند سر کن چهار اسود را بسر و صورت و لباس خود بجای عطریات میمالیدند با بجمه در
 بد و امر فیهل مزج به اسود کردند و او قوی گرفت و با اهالی بخران حمله نمود و عمر و بن صهارم را که از جانب
 حضرت رسول صلی الله علیه وآله بران قبیله حکومت داشت اخراج کرد پس از آن عازم صنعاء شد و آنجا
 بتصرف در آورد و شهر بن باذان و ابی صنعاء را با پدر زن او بکشد و با او نمود و نامورین اسلامی مین آنوقت حال گردید
 و معاوی بن جیل که با حضرت رسول اهل مین را احکام و فرائض دین بین اسلام میاموخت از مین حرکت
 کرده در بلده مارب با ابوموسی اشعری پیوست و هر دو با هم بمحض موت فرار کردند اسود غلنی بعد از آنکه
 شهر بن باذان را در صنعاء بکشت آزاد و زوجه او را قهر و سخت از دواج خود در آورد اما الفتی فایزین
 حاصل نشد چه آزاد نمیتوانست بقتل پدر و شوهر خود در غیبت و محرمی بمرساند خلاصه چون طغیان
 اسود غلنی در مدینه بسمع مبارک حضرت بنوی رسید قتل او امر فرمودند و بدالالت از او و سبب

فیروز دینی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نمیکرد و از اینجا که شرح حال او مختصراً در کتاب
سیر و تواریخ مستطرد است باز یاد میسرش نشاید حقیقتی که گوئیم که بنی غنج قبیلۀ ازکیه نبودند اما آنانی
که در او و آخر عمر حضرت رسول با و بعد از او بودند و فرستادند و فرستادند باز و فرقه بود و اندو
در کثافت در شیر کینه ابردا که در سوره مبارکه مائده واقع است این شرح مرقوم و خزر از بنی غنج
بنی نادی و ابوالسود عمادی نیز در قضا سیر خود از انرا کثافت نقل کرده اند چون خالی از آئینی نیست
در اینجمل نمکاشته میشود

از باز و فرقه که مرتد شدند فرقه در عهد حضرت رسول با بودند و آنها بنی غنج و بنی حنیفه و بنی
اسیما شدند رئیس بنی غنج اسود و عکسی بود که تمام خطه من را ملک نمود و اجمالی از احوال او نمکاشته
شد و بنی که قبلاً سید رسول مهابلی دیده را از بلاکت او خبر دادند و اصحاب خشود گردیدند و در
بعد از آن حضرت بنوی اشتغال فرمودند و پس از قلیل زمانی خبر قتل اسود در مدینه منوره شایع شد
یعنی از طریق عادی این خبر باین محل رسید

رئیس بنی حنیفه میباید که اب بود که او عای نبوت نمود و بخاتم پیغمبران نوشت من سید مملۀ رسول الله
الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض لضعفها لی و لضعفها لک حضرت در جواب این رقم فرمودند
من محمد رسول الله الی سید مملۀ الکذاب اما بعد فان الارض لله و لکم من شاء من عباده و العالیه و السفلین
سید مملۀ کسی که خلیفه اول بنفع او مانور کرده بود مشهور و مقبول نموده و قاتل او همان شخص جشی
نام بود که حمزه را در غزو احد شهید کرد و از انبر و جشی کفشت من در زمان جاہلیت خود بهترین
مردم را کشتم و در اونی که مسلمان بودم شتران را بقتل رسانیدم

رئیس بنی اساطحه بن خیل بود و او نیز دعوی پیغمبری نمود و خلیفه اول خالد بن ولید را برفع او مأمور
کرد و طایفه پس از قتال الشام کرجیت و بعد با نام و نائب و مؤمنی صحاح شد و حضرت فرقه از مردم بن
در خلافت خلیفه اول را ابردا پیش گرفتند و خلیفه عیینة بن حصین فراری بود و در طایفه
قره بن سلمة القحترین از بنی اساطحه و طایفه فحاز بن عبدالمیل از بنی اساطحه بنی سلیم و طایفه مالک
بن ثویبه از بنی اساطحه بنی یزید و طایفه سجاح و خضر منذر که از بنی تمیم بود و او عای نبوت نمود و طایفه
اشعث بن قیس کنده و طایفه بنی بکر بن وائل که حطلم بن زید ریاست آنها داشت شتران غنیمت

طایفه در زمان خلیفه اول رفع شد یک طایفه هم در زمان خلافت خلیفه ثانی طریق ارزا و پرمیو دندوان طایفه
 جبلة بن اہم از قبیلہ عثمان بود جبلة با آن کہ بشرف اسلام شرف شدہ بود و مرده شدہ بروم رفت پوشیدہ
 نباشد کہ بعضی از ارباب سیر و میر طلحہ رئیس قبیلہ بنی اسد را در عہد حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ
 ما موریت خالد بن ولید را نشاند و این دہم است و تحقیق خالد از جانب خلیفہ اول بانکار ما موریت
 اما شرح حال سحاج و خرمشدر و حرف سبقتن سبیل ساید و در احوال جبلة بن اہم بعضی را عقیدہ اینکہ و آخرین
 ملک عثمان بود و این طایفہ را بنی جفہ سبکفہ لاکن اہل تحقیق گویند این سبیلہ پادشاهی نداشت بلکہ
 تابع قیصر روم بودہ و از جانب انہا ولایت یافتہ و حوالی شام حکومت کردہ و جبلة آخر شخص انہا
 و قصبہ جبلة کہ فیما بین اذقیہ و طرابلس شام واقع است با اسم او موسوم و بدو منسوب و بلادی کہ در تحت
 حکومت جبلة بود در زمان خلافت خلیفہ ثانی ضمیمہ ممالک اسلام شد و جبلة خود قبول اسلام نمود و ہمہ رتبه
 آمد و با خلیفہ ثانی غرمت حج کرد و دشنامی طواف شخصی از قبیلہ بنی قریظہ و از ارباب راکشیدہ جبلة غضبان
 شد و سیلی بصورت شخص زد و دو مان و مینی اورا خون آلود ساخت شخص خلیفہ ثانی "تظلم نمود و خلیفہ جبلة را گفت
 مدعی خود را راضی کن و کر نہ قصاص خواہم کرد جبلة گفت من از انسانی ملوکم و خشم من از رعایا چگونه باز آید
 رتبه فرامید خلیفہ گفت اسلام شمارا دیکر رجبہ قرار دادہ و جبلة گفت من امیدوار بودم بعد از قبول اسلام
 بر غرتم پیروز خلیفہ گفت عین طور است و اسلام اغریب شد جبلة نگین این حکم کردہ و بجا طلعہ گذرانی و
 خلیفہ جدا شد و همان شب باد و سیل و پنجاہ نفر از کسان خود از راه شام بقبطہ طینیہ رفت و مرده شد
 و لی بعد با پیشان شدہ این ابیات را انشا نمود

تضرعت بعد الحق عار اللطمہ	ولم ینک فیما الوصیرت لہا ضرر	و ادرد کنی فیما الحاج حمیہ
فبعت ہا العین الخفیہ بالعود	فیا لیت اتمی لم تلد لی ولیتہ	صبرت علی القول الذی قالہ عمر
ویا لیتنی ارجع الخاضق ففقرہ	و کنت اسیرا فی دبیعہ و مضر	ویا لیت لی التام ادق معیشتہ
اجالس قوحی اہل البع و البصر	ادین ہما دانو ابہ من شریعہ	وقد یجلس العود الضجور علی الدبر
نہز جبلة کفہ است		
اخذت بالحمۃ رأسا ازغرا	وبالثنایا الواضحات الدرد را	
وبالطویل العبر عمر اجیدا	بکما اشتری المسلم اذ تنصرا	

در شواهد کشف و تفسیر کریمه اشتر و الصلوات بالهدی و لا تشتر و آیات الله متناقلین مطوهرات
که اشتر بمعنی استبدال است و مقصود حلیه میباید که باین امر شیع پر داخته است
اسیمه خاتم منظمه فخر جلیل الشان مادر خاقان خلد اسیمان فتحعلی شاه طاب ثراه و از نساج محترمه
طایفه یوغاری باش و بزرگی و بشت خیرات مشهور و معروفست در تمام عمر با اعمال حسنه و عبادات و
عطیات مشغول بود و در اواخر زندگانی یعنی در سال هزار و دویست و سیزده در غره ذی حجه غریمت عتبات
منوره در واسطه همان ماه موکب خاقانی بمقت خراسان حرکت کرد و فوت معظمه رضوان الله علیها در سال
هزار و دویست و هفده در طهران اتفاق افتاد و بخش و راجعت اشرف محل نمودند پدرش ارالیا میرخان غرالدیکو
اسیمه و خراجار الله بن صاحب بن ابی المنصور نیز محدثه و از اسیمه علامه سیوطی میباشند یعنی علامه
مشارالیه از او اخذ حدیث نموده است و لاوت او در سال هفتصد و نود و هفت هجری در مکه معظمه دبا
الله شرفا و تعظیما اتفاق افتاده و مادر قاضی مکه جمال محمد بن بشیر میا بود و است

اسیمه خاتم از زوجات خاقان خلد اسیمان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از معقولات ائمه حضرت
خاقانی و خواهر مرحوم امیر خان سردار و دختر فتحعلی خان قاجار و او بود و در جلالت و بزرگواری جمال
و نظیر نداشت و ازین لطن طاهر کوهر تابناک وجود نواب غفران آب عباس میرزای نایب السلطنه عتیقه
منجبه قدم بر عرصه عالم نهاده فروغ بخش این مملکت گردید مشارالیه با انواع خیرات طبعا راغب و مایل
و اعمال خیریه را در هر حال طالب و فاعل بود تا بدو در زندگانی نمود و رضوان الله علیها آنرا حضرت
نایب السلطنه عباس میرزا و زچهارشنبه چهارم ذی حجه سنه هزار و دویست و سه هجری بوده

آغا کوچک صبدیه مرحوم شاهزاده سیف الله میرزا منحه الیه با ذوق و کمال طبعی موزون و در نظم فنون
شعر مانی دارد و مشارالیه استماده به اقا صبدیه مرحوم میرزا عبد الکبیر بن میرزا عبد الوهاب محمدالدوله
مختلین نشاط و مادر میرزا عبد الکبیر از سلسله جلیله و هویه بوده پس نسب این شاهزاده خانم از طرفی بن خاقان
مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از طرف دیگر مرحوم محمدالدوله نشاط و خانواده صفویه میرزا میرزا علی از

کونید بشت و حور و کوثر باقی است	در روز جزا دوزخ و محشر باقی است
دوزخ چه بود بغض سیل و آتش	جنت به محبت سمیه باقی است
آغا حاجی از زوجات محترمه خاقان خلد اسیمان مغفور فتحعلی شاه البسه الله لیل التور و دختر مرحوم	

ابراهیم خان جو انیسر شوشی بود و همه خدام حرم خاقانی نهایت محرمت و عزت را نسبت باینز کی
 و منظور میداشتند چه اینز با کمال تجمل و شکوه بحرم حضرت خاقان داخل شد و زیاده از دو بیت نفر
 خادم و نوکر را بخود آورده بود که همه مردمان رشید و نامی بودند از جمله ملک بیگ از بزرگان باغ
 سمت وزارت انخدره داشت و نهایت مقید بود که خلاف ادبی جزئی اگر کسی نسبت با و سرزند
 و بنا برین قضی در حوالی اما فراده قاسم بنا کرده و غالباً در اینجا قاسم سینمود و لعجب که اینز با کمال
 لیاقت و شایستگی و بزرگی که داشت بمضاجعت حضرت خاقان نایل نگردید و تا آخر عمر بکبر بود گویند
 شب زفاف چون فقط بچند کلمه سوال و جواب گذشت صبح اغا با جی این شعر ترکی غیر موزون بطور کمال
 یارم کجه کلدی کجه قالدی کجه کیتدے ^{عمرم} عجم کجه کلدی کجه قالدی نیجه کیتدے
 خلاصه مبلغی از حایده قلم و توابع بطور سیوغال به اغا با جی دستکاران او محبت شد و در قلم بماند و از بجا
 که خود فرزندی نداشت از شاهزادگان عظام کیکاوس میرزا و مرصع خانم را برسم سپری و دختر بی و د
 یعنی خواهرزاده اغا با جی را در جباله بنا کحت کیکاوس میرزا و درند و مرصع خانم را به عبا سقلخان معتقد
 الدوله جو اشیر نواده ابراهیم خان نامزد کردند و این دو شاهزاده داماد و عروس اغا با جی شدند معروف
 که حضرت خاقان مکرر میفرمودند از خوشی باین بن خوشوقت و شغوفم و نتیجه این کفنه بعد با بطور رسید
 و اقوام اغا با جی خدمات عمد و بعضی از شاهزادگان اولاد خاقان نمودند و بعد در میان سلسله جو اشیر و
 شاهزادگان ال خاقان و صلوات شد که هنوزان رسته مستحکم و استقامت دارد خلاصه اغا با جی
 صاحب طبع و کمالات بود و در نظم و نثر مهارتی داشت و اشعار مسطور در ذیل از نتایج افکار او

خرم ان که بسر کوی تو جاسے دارد بفر رفت و دلم شد جرس ناقه او سوختم از آتش غم نا صحتا کی ز منع تا حشر نویسد اگر نمی شود سطر	که سر کوی تو خوش آب و هوایی دارد رسم این است که بر ناقه درائی دارد میزنی بر آتشم دامن برو خاموش باش نه دفتر حسن تونه طومار نه احم
--	--

افغانی عاشق چلبی در تذکره خود می نویسد افغانی زنی صاحب طبع بوده و از فصاحت و بلاغت شمرده میشود
 ولی شرح حال و شعری از ان در میان نیست ^{امن} زوجه این دینه است و این دینه از شعرا
 صدر اسلام و نام او عبداللہ بن عبید اللہ بوده دینه اسم مادر او ست گویند دینه را ابتدا زنی بکا

بود و مساقه بجماع پس از بخشش از او آئینه را خواست و در جباله کنج خود در آورد و آخر الامر جماع این
دینیه را مقتول ساخت اما آئینه صاحب طبع و شاعر و زاهد و زبده از حد متعارف باین
دینیه محروم و محبت داشته و محاورات شاعرانه فیما بین زوج و زوجه واقع شده چنانکه وقتی در مجلسی این سبزه

و انت الذی اخلقتنی ما وعدتني

خطاب باین دینیه و انشا کرده است

و ابرزتني للناس ثم تركتني
فلو كان قول يكله الجسم قد بدا
و بعضی ابیات رائقه و پیکر این زن در کتابخانه
بتجاهل و صلیحین کلامت عیالیتی
ولی من قوی الجبل الذی قد قطعه
ولکنما اذنت بالصرم بعتة

داشتمت بی من کان فیک یلوم
طعم غرضاً اذنی و انت سلیم
بجسمی من قول الوشاد کلوم
و تیرین الاسواق تکاشه شده و این شعر عاقلانه
فهل اصرت الجبل اذا نابصر
نصیب لی ای و عقل موفر
ولست علی مثل الذی جئت قادر

افغانی دخترا میرزا میرزا شاه کورکانی و زوجه

سعد و قاضی از امرای کورکانیه بود در سال ششصد و هجده که قره یوسف ترکمان نامه سلطان بکبر گرفت
امیر بطام جاگیر که از طرف شاهرخ که توالت قلعه بود فرار از روی بنود و خور و بعد و قاضی رسانید بعد و را
جس کر و میرزا شاهرخ متغیر شد حکم باستخلاص او داد و مستطاعت نمود و از خوف میرزا شاهرخ بطام را
با خود بریزد قره یوسف چون بستم عراق عجم بود بطام را از بند نجات داد و میرش را که اخ فرخ نام
داشت با فوجی از ترک که بفرستاد که افغانی را به تبریز آورد افغانی چون بنی بود و میداشت قره یوسف
و شمس خانان اوست با فغانان خود مسلح شده ترا که را بکرفت و سرای ایشان را برید و نزد میرزا
شاهرخ فرستاد میرزا شاهرخ کاغذی به افغانی که افغانی نوشته در عنوان این شعر را مسطور داشته است

لفضلت لئلاء علی الرجال

ولو کان النساء بمثل هدی

اقا بیکم از نساء عالی درجات بهرات و صاحب طبع موزون بوده این شعر از افکار اوست

و ای از ان لعلی که هر دم میخور و خناب از او

آه از ان دایمی که دارد ورشته جان تاب از او

آئینه بیست اله معوجی الحی دختر شرف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری اله معوجی الحی است
پدر او از اجداد علماء و خود آئینه مجریه و از اشیاخ علامه سیوطی است و علامه مشارالیه از او خواجه

کرده و محله که مشارالیهام بدان منسوب است از بلاد مصر می باشد و از آنجا است جلال الدین محمد بن منیر رحمه الله علیه
آمنه رطیه زنی عارفه و تقریباً در سال و بیست و هجری زنده بوده و او را صاحب مقامات و کرامات
میدانند که او را در زیارت بشیرین حارث که از معارف اولیایا می باشد سیرفته و در یکی از تذکرها می
نویسند احمد بن حنبل و قتی بعیادت بشیرین حارث رفته با آمنه در آنجا ملاقات کرده است و متناهی
و عای خیر از او نموده است بلکه که آمنه مشارالیهام بدان منسوب یکی از بلاد شام می باشد و علاوه بر
این چند زن که مستما با آمنه بوده اند چند زن صحابیه نیز بهین اسم نامیده شده از جمله آمنه بنت الارثم
و آمنه بنت الخلف الاسلمیه و آمنه بنت قریش و آمنه بنت سعد و آمنه بنت ابی الصلت و
آمنه بنت عفان و آمنه بنت قیس می باشد و ابو الفرج اصفهانی صاحب اخانی را عقیده آنکه
حضرت سلیمه بنت اکحیم علیه السلام نیز مستما با آمنه بوده اند آمنه بنت علی از نساء محترمه و
علی بن عبدالغیر و شقی است که در حداد اسامی مذکور و در کتاب ابنا الفخر و ابنا العزیز رضیفا بن حجر
معه و مذکور است تحت مشارالیهام در مجلس اسماء بنت جعفران و عبداللہ بن ابی الثائب و بعض دیگر
از محدثین حاضر شده و اسماع حدیث نموده و خود تعلیم علم حدیث پرداخته و اوایل سال بمقتصد و نمود و
هشت هجری در گذشته است آنی فاطمه خاتمه از نوان دارالتحاد و اسلامبول و دارای علوم و
طبع شعر بوده از آل حسن یعنی از نسل خواجه سعد الدین حسینی صاحب تاج التواریخ است امیر افغانام
او را در سلک ازدواج در آورده و پسری از او بوجود آمده امیر افغان را زده که دارای مقامات علمیه
گردید ابتدا بنجد است دولت مشغول و بتدریس اشتغال داشته و بعد با ترک این شغل کرده بقضاوت
بینگی شھر ماورشد و مادرش آنی فاطمه خاتمه در سال هزار و صد و بیست و دو در آنجا وفات کرد خلاصه
مشارالیهام بزبان ترکی عثمانی صاحب دیوان مرتب است و تذکره بانخب اشعار و درج و ثبت

شده این بیت از ویست که نوشته میشود
آچیش شجره لر سینه نخل ارغوان
خیال تیر غم کن اینا خاطر نشان

خیال عارض کله دید و صحیح کستان
امید و صلتک ای قاشلای می سینه دن خنجر
اسی ملک دخته ابراهیم بن خلیل بن محمود

و همیشه تلخ جمال الدین بن الشیرک می باشد و اینان محدثه و معاصرین حجر عقلانی بوده و با این
ملاقات و محادثه نموده و در سحر الاخره مقتصد و پانزده هجری بوده است آمنه بنت عقیل

و دختر عقیل بن ابیطالب برادر بزرگ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و در میان زنان بنی هاشم
بفصاحت شجرتی داشته مع ذلک است او بدینتی معلوم نیست روزی که اهل بیت حضرت سید الشهدا
علیه السلام از سفر شام بمدینه منوره معاودت نمودند ابنة عقیل با جمعی بابتقبال آنها آمده و در
وقت ملاقات که بنوحه و زاری پرداخته ابیات ذیل را که مخفی کمال فصاحت و است انشا کرد

ما ذا تقولون اذ قال النبي لكم بعترني و باهلي بعد مفتقدی	ما ذا فعلتم و انتم اخرا لامم منهم اسارى صرعى صرعى ابدم
ما كان هذا جزائي اذ نصحت لكم	ان تخلفوني بسوء في ذوی رحمی

نیز از قرار سطور است کامل این اشعار و کتاب مختصر و تتمه المختصر و بعضی از کتب معتبره دیگر شعر مشهور و مسطور

در اینجا از ابنة عقیل است شعر	اترجوا امّة قتلت حسينا
شفاعة جده يوم الحساب	اما صاحب تاریخ طبری این شعر را با هم کثوم

فبت الحسین علیه السلام نسبت داده و در طبقات شعرا بی بحضرت زینب خواهر حضرت منوب است
و بعضی هم از جناب سکینه دانسته اند ابنة غیلان دختر غیلان بن سلمه و ستمائة به بادیه و اقبیله بنی
ثقیف است این زن صحابیة بود بواسطه سمن و میل بزیبت شجرت یافته و در آن زمان در میان زنان
احدی نبود که از ابنة غیلان و از فارحہ دختر عقیل ثقیفیه مژرتن تر باشد و همه توان بر آرایش و زینت
این دوزن غبطه و حسد میبردند و بجهت فریجی که ابنة غیلان داشت در حق او میکشیدند اذ اجلست شبت
یعنی هر وقت این زن می نشیند مثل امنیت که خیمه و چادری بر پا کرده باشد وقتی که عبد اللہ بن ابی
برادر ام سلمه در خدمت حضرت رسول ص غریمیت فتح طایفه نمود بیعت نام بخش او را بگرفتند
ابنة غیلان تشویق و تحریس کرد و گفت اذ افتمم الطائف فلیک ابنة غیلان فانما اذ اقبلت
اقبلت باریع و اذ ادبرت ادبرت بثمان یعنی وقتی که طائف را فتح کرد دید تو بستمته دختر غیلان
را بخواجه و هر وقت رو بطرف شخص آید چارنگار از شکم خود بنماید و چون پشت کند پشت چپ از خاتین
اشکارساز دگویند زمان قبل از آنکه بهیبت این کلمات را بر زبان آورد و از غیر اولی الامر به میدانستند
یعنی در او شایسته شہوت و میل بزنان فرض نمیکردند لهذا از او جستتاب نمیخواند پس از آن در حالت او
ریب و تردیدی حاصل کرده و بیست از بحر دما مطر و دشد کامل این اشعار بجای کلمات مسطور در فوق

عبارت ذیل را از بیت خطاب بعد از تقدیر امینة نقل نماید آن فتح الله علیکم الطائف فل رسول الله ان
 سیفک با دیت بنت غیلان خاتما بیضا شمع بجلاء ان تکلمت لغت وان قامت ثنت وان مش
 ارتجت وان قدرت ثبت قبل باربع و تدبر ثمان بشعر کلا فحوان من جلیها کالقعب المكفاء یعنی
 اگر خداوند فتح طائف را نصیب شما کرد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست کن که از خیم
 بادیه دختر غیلان را حقه تو قرار ده چه او بار یک میانی است شکفته طبع و خوش چشم چون تکلم کند
 آوازی مطبوع از موسوع شود چون برخیزد سر و اماند که متمایل گردد و وقت خرامیدن برین چنین جراح
 شبیه است درگاه نشستن مانند خیمه قبه دار و بیانی استوار باشد چون فراز آید چهار شکن در شکم نماید
 و اگر پشت کند هشت چنین در خاصترین او پدید آید دندانش بکل افخوان شباهت دارد و می
 دورانش کاهی و از کون است باید دانست که بیت بختی ضرب المثل است و در جمع الامثال میگرد
 در میان امثال مطبوع است که (اخت من بیت) اخت المرنی من بستم میم و فتح را
 میباشد اخت المرنی همیشه ابواب ابراهیم المرنی است که از اصحاب شافعی بوده و در مختصر طبقات
 سبکی چند نفر زن شافعیته را نام میرد که در علم فقه دارای مرتبتی بوده اند از جمله اخت المرنی است
 که در مسئله زکات معین در فتاوی شافعی شرطی افزوده و تصریح کرده است بر وایتی این زن
 در مجلس شافعی حاضر میشده از سلمان خاتون خدیجه سلجوقیه است که دختر برادر طغرل بیگ
 سلجوقی از سلجوقیه ایران بوده و در سال چهار صد و چهل و هشت در سلک از و واج القائم بامر
 ابن القادر بالله بیست و شصت خلیفه عباسی منسلک گردیده و انشاء الله در حرف خاشع حال
 او بیاید از هم باقی ملقب بممتاز محل و سماء بقادسیه بکم زوجه ابو الفتح محمد شاه ابن جهان شاه ابن
 بهادر شاه و پادشاه هندوستان فی صاحب حسن و طالب عیش و نوش بود و بعد از فوت شوهر خود
 محمد شاه باغ باصفائی و بهیرون شهر دلی بنا نموده و از اقدسیه نامیده و اکنون در خارج شهر دلی در نزدیکی
 دروازه معروف بکشمیری دروازه ان باغ برقرار و باقی است در این باغ مسجد خوبی هم ساخته شده
 قدسیه بکم طبعی موزون داشته و رعنائی تخلص میکرد این شعر زبان بهندی از او است
 هم جانی تخی لکمه لکی و لکو سکمه هو [] کمبخت کیسی لکمه لکی و لکو سکمه هو
 از حبیب با نو بکم ملقب بممتاز محل اولین منکوحه شهاب الدین محمد شاه جهان ابن لودایک

جائیکه پادشاه هند و ستمان بود و از فرط جمال و نکاهی و شوخندی که داشت هر روز تعلق خاطر با پادشاه
 با و میافروزد این زن چهار سپهر و چهار درخت آرد و چو پادشاه را در شکوه و شاه و شجاع و سیر زامد و او را نکست
 نام داشت و چهار درخت را بختن آرد و بر او کشتی آرد و بختن آن آواستاده بودند چون اگر بخت با تو بکشم در گذشت
 شوهرش بقدر حالی بیاورد که او در شجره ای که بزرگتر از آن را در وسطه تاج محل نامید و اکنون بقدر تاج بی بی مرز
 شهاب الدین محمد شاجب این از سال هزار و سی و هفت هجری تا هزار و پنجاه و هفت سلطنت کرد و اروی مبت
 الحارث اروی بر وزن عوی دختر حارث بن عبد المطلب و مادر مطلب بن ابی و راعه السخنی از حجابات و
 از بنات عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و مادر غزیه دختر قیس بن طریف از نواداران حارث بن مخزوم سالک
 میباشد و تاریخ ابوالفدا در بیان حلم معاویه حکایتی از این زن مسطور است در روزی اروی بخت معاویه آمد و پیش
 در آنوقت زیاد پیر شد و بود معاویه اظهار ملاطفت کرده با و گفت مر جاکبت یا خاله حال تو چگونه است
 اروی در جواب گفت ای شیرزاد و عالم خوبست اما از اینجا که تو کفران نعمت کردی و با این ستم خود بر من
 نمود و بخلاف برخاستی و در صورتی که حق تو نبود خود را خلیفه نامیدی و غضب این حق را داشتی مگر از این
 خانانیم بیشتر از همه کس سلیا است بستاندیم از وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حال فرمودند تا خود
 و امین بغضب حق ما پرداختند و ما را از حقوق خود محروم ساختند و حکم شما را شد و مادر میان شما شدیم مثل
 بنی اسرائیل در میان قبطیان و تابعین فرعون و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مانند هر و ن شاپس
 از حضرت موسی عمر و بن العاص از مقاله اروی متغیر شده و گفت ای عجز و کوتاه کن عقل تو تمام شده است
 اروی گفت یا بنی النابغه تو بجه رو سخن میگوئی و حال آنکه مادر است و مکه فاجره بوده مشهوره که با جرات قلیلی
 مردانرا ستمت میساخت در وقتی که تو بولد شدی بخیرند عی پدری تو شدند چون از مادر است حقیقت حال را پرسیدند
 گفت این بخیرند ما بمن مقاربت کرده اند این مولود بجه که ام شبیه تراست از دست و از اینجا که تو با عاصی شیر
 شباهت داشتی ترا با و احاط نمودند معاویه گفت عقی الله عما سلف ای اروی حاجتی که داری بگو اروی گفت
 و و هزار دینار بخواهم که با آن برای فخری بنی بنی حارث و دزدانست همواری آبی جاری است بیایم و دود
 هزار دینار دیگر برای تهیه مزاجت جو انان فقیر از بنی حارث و و و هزار دینار هم برای رفع بعضی شایدها
 معاویه ششصد و دینار با و تقسیم نیست آنچه در تاریخ ابوالفدا نوشته شد و اما لیلی افندی در کتاب
 موسوم بکوا بر مطلقه اند استمان را مشروح تر بیان کرده گویند وقتی که اروی در مجلس معاویه بود و

بجملات مستور در فوق حکم نمینود مروان بن حکم نیز در این مجلس حضور داشت و از متاعه که اروی بجه و بن
العاص خطاب کرد مروان تغیر شده گفت ای پسر دزن ساکت باش و فقط کلام خود را مقصود مقصود
دار که ترا بخیل کشانیده است اروی و مروان کرد و گفت یا بن الرقاق تو نیز مثل عمرو بن العاص سخن
میگویی همانا در کبودی چشم و سرخی منو و کوتاهی قد و اندام نامناسب بخلام حارث بن کلد و مانی
و اصلا شباهتی به پدر خود حکم که ادعای فرزندی ان نیمائی نداری چمن حکم را پیش اسم او مردی بنوط اشتر
و بلند قامت بود و ظاهر او بر بزرگی او دلالت می نمود پس از آن خود پرس تا تو را گوید که پدرت
کیست آنگاه اروی رو بمعاویه کرده گفت و الله تو اسباب جرات این اشخاص شدی که بمن
مواجه سخن گویند ای معاویه روزی که عثم حمزه شهید شدند ما در تو این ابیات را برخواند بیت

نحن جزینا که بیوم بدر
ماکان عن عتبة لی من صبر
شفیت نفسی و قضیت نذری
فشکر و حشی علی دهری

والحرب بعد الحرب ذات سحر
ولا اچی و عته و بکر
شفیت و حشی غیل صدی
حتى توما عطلی فی قبری

و عثم من اروی دختر عبد المطاب نیز در جواب او این ابیات به نیت ائمه را قرائت کرد

خریت فی بدر و غیر بدر
صبیك الله قبیل النجر
حزرة لیثی و علی صفری
فخضیا منه نواحی النجر

یا ابنة وقاع عظیم الکفر
ملها شمسین الطوال الزهر
اذ رام شیب و ابولک غدیر
بکل قطاع حسام یفر

معاویه گفت عفی الله عما سلف اسی خاله حاجتی که داری بخواه اروی ابتدا گفت حاجتی ندارم بر
خاسته از مجلس رفت معاویه و مروان و عمرو بن حاص گفت اف بر شما باد شما سبب شدید که من این
عرهارا بشنوم پس از آن فرستاده اروی را بخیل بر کرد و اندیند و از او درخواست نمود که حاجت خود
اظهار دارد اروی بوجهی که در فوق مسطور شد شهنشاز دینار از معاویه خواست معاویه به مبلغ مائیدل
داشت و گفت اگر پسر عمت علی علیه السلام بجای من بودی این جبه را بتو عطا نمینمود اروی از این
این سخن بشدت کرسیت و گفت از علی علیه السلام گفتی و مرا متذکر ساختی آنگاه این ابیات بخواند

الذی را که در مرتبه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام انشا و کرده است اروی بر خواند

الا یا عین و یحک اسعدینا
بتکی اتم کلثوم علیه
الا قل الخوارج حیث کانوا
افى الشجر المحرام فجمعتمونا
قتلتم خیر من ركب المطایا
ومن لبس النعال ومن حذاها
وکل بنا قبا لخیرات فیه
لقد علت قریش حیث کانوا
اذا استقبلت جبرائیل الحسین
وکانا قبل مقتله بخیر
یقیم الحق لا یرتاب فیه
ولیس بکاتم علما لدیه
کان الناس اذ فقدوا علیا
فلا التفت معاویة بن حرب

بعد از شنیدن این ابیات معاویة گفت و الله علی را از آنچه تو سرودی او را بدان نمودی و می گوی
با بکلمه اروی آنچه خواست معاویة بداد پوشید و نباشد که ابیاتی که در فوق به بند بخت نامه ثبت
دادیم پیروی سطور است کتاب اسد الغابه را نمودیم آه بعضی از مصنفین این اشعار را از اروس
فت عبد المطلب دانسته اند اروی ثبت عبد المطلب و خضر خباب عبد المطلب و حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد شار الیه اعمیه حضرت رسالت پیامی و دارای طبع شعر و
بیان بوده و اشعار ذیل در مرتبه پدر خود گفته

بکت عینی و حق لها البکا
علی سهل الخلیفة ابطی
علی الفیاض شیه ذی المعالی

علی سمح سجیته الحیا
کریم الحیم نیته العلاء

ابوه الخیر لیس له کفئا
اعترکان غرته ضیفا
له المجد المقدم والثناء
قدیم المجد لیس له خفئا
وفاضلها اذا التمس القضاء
وبأساحین تنسكب الدماء
کان قلوبا کثرهم هواء
علیه حین تبصره البهائم

طویل الباع املس شیطان
اقبال کشف اروع ذی فضول
انی الضیم ایلج صبر زی
ومعقل مالک وربع قهر
وکان هو الفتی کرم وجودا
اذا هابا لکما الموت حتی
مضی قد مابذی رأی حسیب

در سیره ابن بشام و مسامرات محی الدین حسین

مستور است که مراشی مزبور در فوق را اروی قبل از فوت پدر خود گفته بانه یعنی که جناب عبدالمطلب
در مرض موت خود اروی و اسم حکیم البیضاء و اسمیه و بره و صفیه و جانکه را که دختران او بودند
خود خواند و فرمود مرثیه بانی که بعد از فوت من خواهید گفت قبل از من بگوئید و هر یک از آنها
برای پدر خود مرثیه گفتند و اشعار مزبوره را اروی در آنوقت نظم کرد و مراشی خواهران او نیز در
محل خود مذکور خواهد شد. ابن اثیر کوچه چپ از فرزندان صحابه با اسم اروی مشهوره بوده و در نظر از آنها
اروی بنت حارث و اروی بنت عبدالمطلب میباشد که شرح حال آنها نگاشته شد و در نزد
یکی از بزرگان بنی نضیر در عثمان بن عفان و ولید بن عقبه است و همین ملاحظه عثمان و ولید را
اروی دختر ام حکیم البیضاء دختر عبدالمطلب است دیگر اروی بنت الاثیر که بختی سعید بن زید یکی
از عشره مبشره است او را نیزین بنوده و او ابتدا که رشد و عاقبت بجای ای افتاده و در گذشت
علاوه برین چهار زن دیگر ستماء باروی بوده چون معروف با تم موسی میباشد در
حرف الف و میم ذکر او بیاید اسماء ذات النطاقین دختر بزرگ خلیفه ابو بکر و خواهر بزرگ
است مادرش قیله یا قیلده دختر عبد العزیز بوده اسماء از برین عوام که یکی از عشره مبشره است در
سکات ازدواج در آورده و عبد الله بن زبیر که در سن پنجاه و سه سالگی در خانه کعبه اجلت الله تعالی
بنظرم حجاج مقتول شد از بطن اسماء ذات النطاقین بوجود آمده است و عبد الله بعد از زبیر بن
معاویه نه سال در که معظم خلافت کرد و حجاج با مر عبد الله بن مروان اموی آن بلده بغداد

محاصر و نمود و از بالای کوه و تپه‌های بنیانه خدا انداخت و شکر را گرفت و عبد الله بدر شد شهادت
رسید و قبل از شهادت مشا و رتبا با مادر خود اسماء نمود که ذکر آن خالی از فایده نیست (بعد از آنکه عبد الله
بن زبیر با دو آند و هزار نفر از همراهان و اهل کسان خود بهشت ماه در مکه معظمه محصور ماندند از طول محاصر
و سختی و عدم آذوقه بمرامان او بجان رسیدند و از حجاج امان خواسته ازین بلایه مقدره خارج شدند
حتی دو نفر از فرزندان او که حمزه و حبیب نام داشتند او را گذاشته فرستاد و با او ماند که پیرش زبیر نام
و مادرش اسماء و معدودی از اصدا و او در وقت ابن زبیر نزد ذات النطاقین آمد و گفت ای مادر
همراهان دست از یاری من کشیده رفتند بلکه اهل و فرزندان درین سختی ترک من گفتند اینک غیلبی
که مانده اند که آنجا هم پیش از ساحتی صبر و ثبات نخواهند داشت اگر من تسلیم شوم حجاج و یازان او
هر طلبی که اظهار نمایند رد نخواهند کرد ای تو در این باب چیست اسماء گفت ای فرزندان خود نکلیف بخیر
بهتر میدانی اگر در حقیقت خود تردیدی نداری و بر یقینی که خلق با حق دعوت سینمایی مقاومت کن
و ثابت قدم باش و بدان که اصحاب تو بدرجه رفیع شهادت فایز شده اند خود را مقهور بنی امیه
مساز و مجبور و مطیع انباشتو اما اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بدینده بود که جمعی از بزرگان خدا را
و بجوای نفس بملالت داده اگر کوئی من محترم ولی بسبب ضعفی که بر من طاری شده چاره جز
نمکنین و تسلیم ندارم گویم اینکار از اذکار نیت مکر تو نامی زنده خواهی ماند چون غمگین برید اهل
میرسد پس همان به که جالابانام نیکت براه آخرت روی و از دور روز و زندگانی دنیا نیندیشی عیسی
گفت ای مادر تیرسم شامیان مرا بشکن و عذاب کنند و بدارزند ذات النطاقین گفت ای فرزندان
کو سفید که گفته شد اگر پوست از او بر کنند مثل نمیشود و از یاری تعالی یاری خواهد و در غم خود را سخا
عبد الله سر را در خود پوشیده گفت ای مادر من هم همین عقیده هستم و از اول عمر بحیات عاریت و مکر
ناپایدار دل نبسته ام و در اینکار که در آن میسبب باشم داخل نشده ام مگر برای اینکه اندام حلال خدا را حرام
کنند و دست از دوستی خدا و ندیدارند تو میشد و نایشید برای من نمودی من امر روزگشته خواهم شد
مبادا از حرکت من متاسف شوی کار خود را بجا بیا که از پیر تو اکنون از کتاب منگری ننموده و بر
فحق و مجور زفته در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دوری گزیده و هر وقت بحی امان
داده با او غدر و مکر کرده و عدا با مسلمانی و معا بدی جور و ظلم روا انداخته بهمکاری عمل خود رضا

نژاد و چیزی نزد من بهتر از ضای خدا نیست بدانی آنچه گفتم برای ترک نفس خود نیست محض تنگنیت
ما در گفته ام که در این حال متانت نباشد اسماء گفت بغیر زند امید وارم که صبر من در حق تو جلیل باشد که
مغلوب گردید پیش این من در گذشته ای که تو اسباب اجر من خوا بود و اگر غالب آمدی سر و شرم
قدم پیش نه تا مال کار معلوم کرد و این نیز گفت ایما در خدا ترا جزای خیر دهد از دعا فرو که در این اسماء
گفت پیوسته در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر دیگری بیاطل قتال نمود تو حقا جمعا و میانی آنکه بهما
بدعا پرداخت گفت خدا یا تقیام لسل و صوم بحسار عبد الله و باطاعتی که بمن و پدرش کرده رحمت
خود را شامل حال او دارم و او را بوسه بدم و هر چه برای او مقدر کرده بدان اخی شده و ام و در این حال
با اجر و صواب و شاکرین نایل در این نیز که سخنانی ما در خود را گرفته بوسید مادرش گفت و داع یحیی
عبد الله گفت علی برای و داع آمد و ام چه گمان می کنم که امر در پدر و در نزد گمانی تمام اسماء گفت و از روی
بصیرت برو و اما بیایا نیز من با تو و داع کنم این بخت و فرزند را در آغوش کشید و شکام معالقه دست
ذات الشاکرین بر زبانی که عبد الله پوشیده بود و خود گفت که از روی شهادت دارند جوئن را بر کف
میکنند از این نیز گفت من این شخص طمینان قلب تو پوشیده ام اسماء گفت در حق مرا مطمئن بخواند ساخته کن
برگزین عبد الله زه خود را از بدن دور نمود و آستینها را بالا کرد و دامنهای را برگزید و در دست که خدا و در

حالتی که این جسد را می خواند بیدیکه	الی اذا اعرف یوحی اصبر
و اما یصرف یومه الحک	اذ بعضه یصرف ثم ینکر

اسماء چون این بشنید گفت انشاء الله صابر و ثابت قدم خواهی بود پدران تو ابو بکر و زبیر بودند و خود
توصیفه است با بچه این زبیر مثل شیر حمایه بر لشکر حجاج نمود پس از قدری متحانه بر گشته و در کعبه نماز و مقام
ابراهیم کرد و باز متوجه قتال شد و مقتول گردید و این در روز سه شنبه بنهجم بود از ماه جمادی الاخری از
سال هجرت و سیم هجرت و عبد الله نیز در این سال در تن مبتلا و سه سالگی بود و همچنین عبد الله نقش سینه
شامیان از فرود ستر بگشودند عبد الله بن عمر گفت چون عبد الله این نیز متولد شد و منین بگشودند
و اکنون مردم شام از قتل او خوشحال شده بگشودند و این حکام ناظر است بطبیعی دانست که میوه بگشودند
ما سلیمن اسخو ساخته ایم و دیگر طفلی از انرا بوجود آورد و باری پروردگار که حسب را ظاهر نمود و در زمین
سال هجرت عبد الله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از این و بگشودند خلاصه حجاج سر عبد الله را بشام

نزد عبدالمکات فرستاد و جدا و در چون یعنی در قبرستان که منظمه در محلی که در طرف راست کوه اقبوس
 واقع بود جدا کرد اسماء خواست او را دفن کند حجاج اجازه داد و اسماء خواست از حجاج در خواست
 نماید لهذا امر را به عبدالمکات کردیده و او حجاج امر کرد و عبدالمکات را بهادرش تسلیم کند و پس از تسلیم
 و کفین او پرواخته انجمن را در چون در فون بساخت بنا برین عبدالمکات را تقدیر بر سر دارد که از کعبه خبر بیاورد
 رسید و جواب آمد و اسماء نیز بعد از آن چندان زند و نماز و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشته بود
 و در گذشت و ویسی موم در خوانا شده خود که یکصد سال نیز در دو سال تمام بر سر دارد و ویسی بخیر ضعیف است
 در هیچ منظمه است که عبدالمکات بنی بر را بمقبره میزدند و مانند پدرش بهم برودی در گذشت
 ابن ابی شری در کامل کوید پس اقل عبدالمکات حجاج ذات النطاقین را خواست که مجلس او حاضر شود و قبول نکرد
 تا نیا با تمهید امر با حضار او داد و مشار الیها باز نگین نمود و دفعه سیم ذات النطاقین خود و حجاج با و گفت درین بابیه
 که عبدالمکات را با آن بستل کردم چرا چگونه بافتی اسماء گفت ترا چنان یافتیم که دنیای پسر مرا خراب کردی و
 آخرت خود را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است این فی الحقیقه کذابا و مبسر یعنی در طایفه بنی
 ثقیف کفیر کذاب و کفیر ناک گشته است و آن ملاک کننده توئی این جایش را سلم در صحیح خود ذکر کرده
 است و در اسد الغابہ در ترجمه حال ابن ابی حنین موطر است که او ده روز قبل از شته شدن نزد مادرش
 رفت و او را بحال شکایت گفت باید مردور بائی یافت مادرش در جواب گفت گویا بیک شایسته
 اما من تا تو را در یکی از دو حال نسیم راضی بدن نسیم یا باید تو بعبادت شهادت فایز شوی و فقیره مرا
 عنده الله و خیره باشد یا غلبه و فتح تو دیده روشن نمایم عبدالمکات از اسماعیل بن حنین نسیم نمود و روزیکه عبدالمکات
 مقتول میشد نزد مادرش اسماء با و گفت ایفرزند ما را از نسیم ملاک قبول امری راضی شوی که حارری برا
 تو در آن باشد و الله العظیم ضربت شمشیر با وجود عزت بهتر از تازیانه خوردن باشد گفت اسماء به ذات
 النطاقین در عرف ذال گفته خواهد شد اسماء بنی عیسی را بعد از عنوان قبیلہ بنی عذرة است
 مثل معروف لا عطیر بعد عروس را او گفته و از امثال مشهوره عرب گردیده است ابو الفضل سید
 در مجمع الامثال گفته اسماء از قبیلہ بنی عذرة در ملکات از دواج عمر اده خود که عروس نام داشت
 منکات کرد و وی پس از چند عروس در گذشت و پس از فوت آن قبیلہ دیگر اسماء را در جهانه نکاح
 خود و آورد و آن قبیلہ بنی عذرة بود و از دهنش ریخته گریه انتقام میشد و متیکه مشهور دوم اسماء را

بقیة خود سیر و اسماء گفت ازین بدو بر سر قبر نماز و خود عروس قدری کریمه آن شخص با و اجازت داد و اسماء

ابیکم یا عروس الاعراس
مع اشیا لا یصلها الناس

بر سر قبر عروس فتنه این خیالات را اظهار نمود
یا تقبلانی اعله و اسد عبدالمبارک

یعنی کریمه میگوید ای عروس عروسی که سیر در میان کسان خود در حاکم و بر دیار می نماید رو با و بودی در روز
خجالت و تیر بشیر شامت داشتی و در توصیفات حمید و دیگر بود که مردم از آن خبر بودند بشوهرتانی اسماء گفت
ان صفاتی که عروس داشت مردم خبر نمیدادند چه بود

و یعل السیف صیحات بابس

و هنگام فرار از شهر با استعمال شمشیر میردست بعد از آن باز اسماء و بروج عروس بر در جنت گفت
یا عروس لا غرة الا ذل الطیبا یجتم الکریه المحضر مع اشیاء له لا تذکر
یعنی ای عروس توجیه رخساری داشتی و علی تو پاکیزه بود و محاسنی دیگر نیز داشتی که بر زبان نیاید باز شوهر اسماء پرسید
که آنستغایم که عروس داشت بر زبان آوردی چه بود

طیبا لتکلمه غیرا یجیر

یعنی عروس از کارهای بد گراشت و خوشبوی بود و از و بستر را همه کریمه استیقام نمیشد شوهر بر شما
داشت که فخره آخری بنماید با و دست آخر الامر چون خواستد حرکت کنند اسماء عطر دان خود را بر بنداشت
و بجای گذاشت شوهرش گفت چرا عطر خود را بر بندیدی اسماء گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد عروس
دیگر نمیدار عطر استعمال کرد و این گفته در میان عرب مثل شل یعنی بجای مثل فلان فخره لاف عطر بعد عروس گفتند
و شرح آنرا از آن خبر دادند که شخصی در شب فاف از دوزخ خود را بکریمه استیقام نمود و از او پرسید از عطر چیست
چیزی نداری گفت چرا آنرا ذخیره و چنان کرد و ام شوهر گفت لاف عطر بعد عروس یعنی عطر را پس
از عروسی کردن یعنی ندارد این گفته مثل شد و در موقعی گفته میشود که شخص چیزی داشته باشد و موقع صرف
و استعمال آن شود و باز آنرا بکار نبرد و ذخیره نماید اسماء طبع حکیم زنی صحابه و دختر عمین بن
مسعود و زوجه جناب جعفر طیار بود و عمین نیز خود از صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از
این بن و نه نفر زن دیگر مرخص فرموده و آنهارا اخوات ثومنات خوانده و این تصدیق حضرت به
ایمان ایشان فی الحقیقه شالی عمره برای محبت ثابست و نماید و این درین نفر خواهر ندانست مادر و مادر

طیبا لتکلمه غیرا یجیر

بنیابت عفو است که در این انماست و شرح حال آن در حرف بابا بدو بعضی گفته اند اخوات مومنات نه
 فقره شست خواهر و یکت مادر که همان بنیابت خوف باشد باینجه اسماء بنیابت عیس در ابتدای اسلام باشد و چون
 جناب جعفر طیار بجبهه رفت و در اینجا عبدالقد و عون پسران جعفر از بطن او بوجود آمدند پس از آن بمیدینه متور و از
 بعد از شهادت جعفر طیار باینجا تنوهر کرد و محمد بن ابوبکر را مادر شد و پس از ابوبکر در جبهه کجای علی امیر المؤمنین
 علیه الصلوٰه و السلام داخل شد و یکی بن علی بوجود آمد اسماء بنیابت عیس را شرف دیگر نیز حاصل آمد و آن این
 بود که خواهر احمی و میمونه بنیابت بحارث داخل در زوجات حضرت رسول اکرم ص کردید و خواهر دیگر او ام
 الفضل لبانه زوجه جناب عباس بن عبدالمطلب بود و خواهر صلی و بطنی و سلمی بنیابت عیس همسری حمزه سید الشهدا
 شرف جست و بلا خطا فرموده است که در وصف اسماء بنیابت عیس گفته اند وی اکرم الناس اسماء
 یعنی اسماء از حیثیت و اما دانی که بمرسانیده اشرف ما است (عیس بنیابت عین بر وزن غیر است)
 اسماء بنیابت محمد محدثه است جلیل القدر و پدرش محمد بن صصری از اعیان دمشق میباشد و محمد بن
 اسماء که از معا بنیابت از بطن او بوجود آمده و می فرموده چند کتاب حدیث بر یکی بن عدان محدث
 قرائت کرده و بعد از آن آنها را بکرات تدریس نموده است و درین خود مستفرد بوده و فیوض فضایل
 و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات کثیره داده بار بار بزیارت خانه خدا مشرف شده و ولادت
 او در آخر سال شصت و سی و هشت هجری و وفات او در یکصد و شصت و سی و سه و در آن زمان از دنیا
 روایت حدیث احمدی از او مقرر نبوده و برادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی ده سال قبل از او
 یعنی در ربع الاول سال شصت و سی و سه درگذشته این وردی در تئمه المختصر و مدح شافعی است

کذلک فالتکثر اخت ابن صصری	تفوق علی النشاصبی و ششیبا
طراذ القوم انش مثل هذا	وما التانیت لاسم الشمس عیبا

و مقصود ازین صصری نجم الدین برادر اسماء میباشد اسماء بنیابت یزید الا الضماریه دختر
 یزید بن النکر الا شلمی است پدرش از صحابه و خود نیز صحابه بوده بعضا احتیاج بیان موصوف و عروفت
 روزی از طرف سایر زمان صحابه مأمور و بجنه حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد
 باینکه ای رسول اللہ ما افدنا النساء الیک ان اللہ عزوجل یبکک الی الرجال و النساء کما فدا
 فامناک و به الیک و اما معشر النساء محصورات مقصورات قوا علی بیوتکم و مقفی شہواتکم

و حالات اولادکم و انکم معشر الرجال فضلتکم علینا بالجمع و الجماعات و عماده المرضی و جنود الجناز و اوج نبوغ
 و افضل ذلک الجناد فی سبیل اللہ عزوجل و ان الرسل اذا خرج حاجا او معتمرا او محبا باخطا لکم انتم الوکم
 و غرضنا انما انکم و دینا لکم اولادکم شاکرکم فی بذل الجود و الخیر یعنی پدر و مادر و ما دم بغدای تو بادای منمیر خدا من
 از جانب جمعی نوان بحضور مبارکی نو آمد و ام ترا خدا می عزوجل مبعوث بر کافه زمان و مردان فرموده و ما بود
 خدای تو ایمان آورده ایم و ما جنس نوان در پس پرده محجوس و در خانه های شوهر با خانه نشین مستقیم و محل شہوت
 میباشیم و فرزندان شما از ما بوجود میآید و شما جماعت مردان بواسطه حضور و جوامع و گذاردن نمازهای جمعی
 و عبادت بپار و پیش خواجه و با و جمعی کمتر برافضل و برتری دارید و افضل از همه این اعمال که مخصوص است بشما
 مردان ججادی سبیل اللہ میباشد و چون شما مردان برای حج و عمره یا لغرض جهاد حرکت کنید و ما اموال شما
 حفظ کنیم و برای لباس شما لباسان میرسیم و فرزندان شما را نگاهداری و تربیت میانیم و در صورت ایام با اجر
 و عمل خیر شما شریکتی داریم یا نه حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ پس از استماع این عرض روی مبارک را به
 اصحاب کرده فرمود و در امثال این مقامات مقالہ بهتر از انکه اخیرین بیان نمود شنیده اید اصحاب
 عرض کردند کان یکنیم حج زنی با این جن محاضر و مغاوضه رسیده باشد بعد از ان سیدنا امام علیہ الصلوٰۃ
 و السلام با سماء بنت یزید خطاب کرده فرمود و ندای خاتون تو خود میدان و برنهایی که از جانب هست
 نزد من آمد و بفهمان که اگر نوان با ازواج خود خویش رفتاری کنند و انهار از خود خوشنود دارند همین
 عمل آنها با تمام اعمال خیریه که ذکر کردی معادل میباشد اسماء بنت یزید بنا بر مستورات
 ابن ابیهر اسماء بنت زنی صحابیہ و خاله زاده معاذ بن جبل که از کبار صحابه میباشد بوده و شجاعت و قو
 قلب مردان داشته و غزوایر موک با ستون چادر خود نه نفر از کفار را بر او حدم فرستاده است اسماء
 بنت شمس الدین دختر شیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن محدث و مادر شیخ الفقی الدین بوده و بحال قبل از تو
 ابن حجر عسقلانی متولد گردیده و در کتاب بنی النعم ذکر او شده است در ماه رجب سال شصت و چهل هفت
 قدم بعالم وجود گذاشته و ابتدا الشخص علی نام شوهر کرده و بعد او در سبک از و اج علاء الدین مقرن بنی ملک
 گشته است و در حال زنی عاقل و فاضل و دانشمند و با تقوی و متکنت بوده و کتبه از حرم که شرح حال او
 بیاید خواهر اخیرین میباشد اسماء العامریه ادبیه بوده است از ان بنی عامر از ابالی اندلس کن
 بلده اشبیلیه و در کتابت نظم شعر مهارتی بکمال داشته قصیده برای صیانت خانه و اموال خود بایر

المؤیدین عبد المؤمن علی کاشانه که بیت اول این است

سیدنا امیر المؤمنین

بیت حدیثکم فیها شجونا

عرفنا النصر والفتح المبینا

اذا کان الحدیث عن المعالی

در او اخرا این قصیده اسماء عامریه بوضع خوبی

و مناسب حب و نسب خود را بر امیر المؤمنین معلوم ساخته و اینکار را بوجهی احسن پرداخته است
اسماء عجمی است از زنان اسلامبول و دختر احمد قاسم خاصه کیان خاتمه و زوجه محمود جلال الدین
خطاط مشهور و در حسن خط بدرجه شهر خود کشته دارد این بن چون از شهر خود تعلیم خط گرفته و جلال
الدین بیل و رغبتی تمام نکات خط را با خود طوری برای او ترقی حاصل شده که خط اسماء با خطوط او خرم
عمر جلال الدین یکدگر به پایه بوده است و بسیار چیزها اسماء نوشته و جلال الدین با سم خود رقم
کرده است و از خطوط ممتاز اسماء که رقم کرده و دیده شده است لوحه است که تاریخ آن هزار و
دویست و بیست و دو می باشد و در زمانه که اسماء متبقا بوده و در این کتاب شرح حال این
درج نشان این شیر یازده نفر زن اسماء نام ذکر نمایند و میگوید که همه صحابه بوده اند و از آنهاست
اسماء بنت عوف معشوقه عمرو بن سعد و عمرو بن سعد از شرای عرب است و معروف بقرش و اسماء بنت
عوف عمرا ده است و باجرای این عاشق و معشوق در زمین الاسواق مسطور است و چون رفتن در
لغت عرب معنی ترین است و عمرو بن سعد بنا بر جود طبعی که داشته اشعار خود را بخیال و الواع
ترین زمین می ساخته معروف بقرش شده و مله را نیز بقرش می گفته اند و در اشعار عرب عمرو بن سعد و
ملهل در چند موضع و محل ذکر شده اند و هر طریقه برادر زاده امر جون با و شباهت داشته ملقب بقرش
اصغر گردیده و بعضی گفته اند چون عمر و این الکلمه

الذافر و السوم کا

رقش فی ظهرا لا دیم قلم
معروف بقرش شده و این نیز عید نیست چه
در شرای عرب اشخاصی هستند که بتغییر و تغییر است خود ملقب گردیده اند و سیوطی در آخر کتاب
مصر فضل مخصوصی در احوال آنها کاشانه است و عجب آنکه در عرب بعضی از مردها بوده و موسوم با اسماء
ابن الحارثه و اسماء ابن ریان که از صحابه بوده اند و اسماء ابن حارثه فقراری که جو از مدنی بود
و از تابعین بشمار آمده است و در شهادت مسلم بن عقیل دخل بوده اعظماء و از جواری معتد
بن عباد سلطان بخت انبلیه بوده است و بنینه و خبر المعتز از بطن او بوجود آمده و شرح حال

بنشیند بعد بایاید و اعتماد چون در ادبیات چهارمی داشته است بخاری حاصل نموده است اعراس است
 در سامرات شیخ محی الدین بن عربی اعراسیه را از زبان بادی بخند نوشته و خدیجه بنت عبد الوهاب بن عبد الله کو
 یکی از خلفای بنی عباس با اعراسیه عاشق شد و او را در حباله کج خود آورد اما هوای دار اختلاف او را مناسب
 نیامد و زندگانی خصاره را پسند نکرد و هر روز صنف و منزل او زیاد شد و او غمی فراوان داشت و مکرر در روز
 خلیفه از او سوال کرد که چرا این غمی و لبست بجنده آتش میخورد و خود را مشغول بنداری و روز بروز در صنف
 میروی اعراسیه گفت مرا بصحرایا خیمه های چهار نشینان و شیری که شبانان میدکشند و صدای آنها را
 میل منفرطی است خلیفه در آخر نقطه شمر در کنار دجله قصری برای او بنا نمود و فرمان داد که شبانان که در صنف
 خود را در حوالی قصر جدا دهند و انصهر را معشوق نامید و اعراسیه را در آن ساکن ساخت اعراسیه چون غمی
 شبیه بوطن اصلی خود دید زیاده متاثر گردیده و یاد نخل و اورا بیشتر افشرد و محزون ساخت و زری خلیفه
 سنائی بقصر معشوق رفته دید اعراسیه بگریه و زاری مشغول است و این ابیات می خواند بدیت

وما ذنب اعراسیه قذفت بها
 تمتت حاليل الرحمة وخيمة
 اذا ذكرت ماء العذيق طيبة
 لها انه عند العشاء وانه

صوف النوى من حيث لم تزل
 بتجد فلا يقضي لها ما تمتت
 وبرد حصاة آخر الدليل انت
 سحرة اولولا انتاه لحيث

خلیفه ارشید بن این ابیات رفتی حاصل کرد و با اعراسیه گفت علم نخل که بمر او خود نایل شدی در کج من باش
 و بنزد قوم و قبیله خود در و او را با جمله اسباب و اثاث البیت که در قصر معشوق بود بوطن خود فرستاد و بعد
 هر وقت بشکار میرفت با اعراسیه ملاقات میکرد اما ابیائی که از اعراسیه تقاضا نموده بیت ان بالغیر غزل
 در دیوان نوبتیس عامری مسطور است و فقه بیت چهارمی را مشار الیه بران افزوده است بطیر
 داستان اعراسیه بعد بایاید اما همه بیت فخر و ج از زلفای عرب است که در نظم شرمهاری داشته
 و ابیات ذیل را در مدح اسود بن قحان که از جوانان و ان عرب است برشته نظم کرده بدیت

اذا شئت ان قلتي فتى لو وزنته
 وفي لهما فضلا وجود اسوددا
 فتى لا يرى في ساحر الارض مثله

بكل معذی وكل عیان
 وذا فاذك الاسود بن قحان
 لیوم ضرب اب لیوم طعان

محی الدین اعرابی در سادات از قول و سبب یا از محمد بن ناجیه الرضای حکایت کرد که گویند در ایام خلافت
 الواثق بانه بواسطه مالیات مضرتهم شدند و خلیفه جدا برنجوی من بود و مرا طلب میکرد بنا برین من نبودم
 در سافه و سایر اماکن نزد کایت بوطن خود بمانم تا چار منبر صبح گذاشتم و در براری میگویم که جو انردی که
 الطبع را بچنگ آرم و در پناه او چند کاهی بایمنی بسر برم در انشای کردش خندیده دیدم بطرف من
 نشانم در جلو چادر میزدی دیدم بر زمین نصب کرده و افشار را دیانی بران بسته اند داخل جا و رنده و سلا
 کردم خوانوی از درای پرده جواب سلام داد و گفت اطمینان با حضری فغم مناخ الشیفان بواک القدر
 و محمد الشقر پس ازین گفته حرفهای سماحت آینه بر میان آورد و بر حسیب قدم من برداشت و با ستراحت
 و اطمینان امر کرد من گفتم وانی تطمین المطلوب و یا من المربوب من دون ان یا وی الی حبیل یصینه و ما من و
 منفرع عینه فلما خوس السلطان طالبه و اخوف غالبه آن خاتون چون کلمات مرا شنید دانست که مرا
 تشویش خاطر است و از خلیفه بجهت من خواست ستم برین جهت آورد و گفت تقدیر جمه لسانک عن ذنبی
 و قلب صغیر یعنی همان زبان تو از کناهی بزرگ و دلی خور در ترجمانی کرد البته ترکب خطائی شده و از ان
 دست را بر اسی است پس از ان گفت وایم الله لقد علمت بقاء جبل لا یضم بقیته احد و لا یجیح بساته
 کبد الا سود بن قحان احواله کعب و اعماشیه بیان بعلولک ایچی بی باله و سیه شیمی فخاله صدوق احوال
 و خود انرا خلاصه باین عبارات اشعار نمود که این منزل همان اسود بن قحان است که امامت خراج
 او را بایات مسطور در فوق وصف و مدح نموده است امامت بنت ابی العاص دختر ابی العاص
 بن الربیع بن عبدالغری است و ابوالعاص بطرف و اما دخی حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرف و
 شوهر زینب بنت رسول الله بوده پس امامه که از ابی العاص و زینب بوجود آمد نواده دختری نبی اکرم
 صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان وارد دست میبشت
 که گاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته نماز میکرد با بجمه حضرت صدیق طاهره فاطمه سلام الله علیها که
 خاله امامه بودند بنجانب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کردند که پس از من امامه را بزنی
 اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است بنا بر این بعد از آنکه حال حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را ترویج
 کرده بعد از شهادت آنحضرت مشارالیها بمغیره بن نوفل شوهر نمود و بر وایتی امامه قبل از آنکه در جاله نکاح
 امیر المؤمنین در آید شوهر دیگر داشته است امامه الحریه امیر المؤمنین یا امامه از نساء صحابه است

و مرید اسم قبیلہ او **میشب** در نظم اشعار و ستی داشته آنجمله دو شعر مسطور در ذیل در کشته شدن ابو عفاک
 یهودی گفته ابو عفاک مردی منافق و یکصد و بیست سال عمر داشت و از جنایات اعمال و دشمنی
 بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خود داری میکرد سال من غیر از صحابه او را قتل رسانید و امام مریدیه گفت
 نکذیبین الله والمرء احمد ا
 جبال حنیف اخر الدهر طینه
 لعمر الذی امتاک اذ بشر ما یحینه
 اباعفت غذا علی کبر السن

صاحب کتاب مواهب لدنیة کوشش فرزند صحابه دیگر با اسم امامیه مرقما بوده اند که یکی از آنها امامیه
 و حضرت حمزه است امته القدر زنی بوده است اسلامبولی که در ادبیات همارتی داشته و
 در آئینات سخن سیکفته دیوان مرتب دارد و معروف بصفتی امته الله میشب چه در اشعار خود صد
 تخلص کرده و در حال حاضر سلطان محمد خان رابع و دختر قاسمی زاده بوده و در سال هزار و صد و پانزده

در کشته بیتین مسطور در ذیل از شما بچ افکار است
 بلکه در شب صبحه کن نالان ایدن سن سین ب
 اقامت جسنکه حیران ایدن سن سین ب
 بهفت کچم کوکبه همان ایدن سن سین ب
 دست تیر بیر لیه پاک اولسونی دالان فراق
 امته اچگیلیل از صلیحی زن ان عرب و آراک

مقام ولایت بوده و در طبقات شعرانی ذکر او شده است گویند از باب سلوک و صلاح مؤهل
 وقتی در معنی و تشریف ولایت اختلاف کرده هر یک چیزی گفتند اخر الامر دفع خلاف را قرار داد
 که از امته اچگیلیل بمعنی اسوال کنند مشار الیه در جواب آنها گفت ولی نه است که در ایران سخن مشغول
 باشد و از یاد خلق منصرف و مطلقا تعلق بدینا و زخارف ان نداشته باشد و آبی از انجا بغیر نبرد
 امته اچگیلیل پس ازین تقریر و تحقیق حال ولی و معنی ولایت یکی از آنها را و کرد و گفت هر کس یکی از شما گوید
 شخصی را ولایا بوده است که وقتی از حق بچیز دیگر اشتغال داشته باور ننماید و بداند که دروغ گفته است
 امته الخالق و دختر عبداللطیف بن صدقه بن عوض المناذی یعنی است که از محدثه های معروفه
 بشمار میآید ولادت او در مشهد و سیزده هجری و در مجلس درس جمال الدین جنبلی پدر الف بنت
 اجمال که پیش ذکر او شده حاضر میشده و قدری از منند احمدی و محمد صغیر طبرانی را بر او فراغت کرده نیز
 از سیره ابن شام کسب فواید نموده اکثر محدثین با و اجازه داده اند الفیت بن مالک و مناج النیا
 را از برداشته و بنوشته است عمری طولانی کرده و از اساتید محدثین بعد از انخالف و استیکره

در سال نصد و بیست و هجری در سیم ماه و ذی القعدة در گذشته است از برتریهای امه الخالق آنکه از
اشیاء سیوطی میباشد و مشارالیه در کتاب منجم ذکر می از و نموده و ابیات مائیه را از او ثبت کرده
امه الشعر نیز شریفیه زنی بوده است اندلسی که در شعر و ابیات محمادی داشت و دو بیت مسطور
در ذیل که از ابیات راثیه میباشد و متضمن مضمون لطیفی است در فخر الطیب باین زنی بسیار بوده

لما ظلمت فخرجنا في الحشا
وجرح يجرح فاجعلوا اذا بدا

لما ظلمت فخرجنا في الحشا
وجرح يجرح فاجعلوا اذا بدا

آدم را که کتب ادبیه حتی در کتاب مخرج العیون فی شرح رساله ابن زیدون و دو بیت مسطور را با هم
و خمر المستکفی معشوقه ابن زیدون نگاشته اند و یکی از ادبا این دو شعر را در جواب عین بن زیدون گفته است

اوجبه مني يا سيد
وانت فيما قلته مدح

اوجبه مني يا سيد
وانت فيما قلته مدح

آدم ابان بن یحیی بن سیر فرجام بن عمر و شاعری بوده است قادر و آتم ابان نیز در طبع شعر و فضااحت بسیار
و ارامی همارتی و افرواز شاعر معروفه او ابیاتی است که بعد از قتل سیر خود گفته تبیین آنکه وقتی ابن
دیده شاعر فرجام بن عمر را نزد زوجه خود دید کسی به پهلوی او زده او را بکشت آدم این آیه گفته است

قتيل نبى يتم بفسير سلاح
فظهر فيه للشهود جراح
ومادام حيا مصعب جناح
تدور وان الطالبين شحاح

بأهلي ومالي بل بجل عشرين
فها لا قتلتهم بالسلاح ابن اختكم
فلا تطعوا في الصلح ما دمته حية
الم فلهوا ان الذواكر يذنا

دو بیت اول اشاره نموده است باینکه ابن دینه قاتل پسرش از اولاد عامر بن تیم الله ابن بشیر بود
و در شعر ثانی آنها را کرده است که قاتل با مقتول نسبت قرابت داشته پوشیده نباشد که قاضیه است
اول از ابیات مسطور در فوق را با قوافی بعد از مناسبت درستی نیست و این غیب را علمای علم
قافیه کفا گویند اگر چه بعضی از اشخاص کم بصیرت وقتی باین معایب نگاشته و نمیکند از نا آگاهی که نظم
این قوافی دیده شود شاعر بیوقوف شمرده میشود گویند و عمل شاعر آشنائی صاحب طبع و عظیم داشت
و قوافی اشعار او غالباً مغلوب بوده و روزی بیت مسطور در ذیل را نظم کرده و به عمل عرضه داشت

ان ذلک بت شدید لیسر نتیجہ الفرار

وہیجا منکران لایشتق من ذل الخازن

و جب گفت برادر این شعر قافیه نذر وزیر که در مصرع اول روی را د است و در ثانی را زاء متشاعر گفت روی
مصرع ثانی را نقطه نذر درست میشود و جب گفت بسیار خوب اما بجای او آخر مصرع اول مرفوع و ثانی
مجرور است و این نیز عجیب خواهد بود و متشاعر گفت تو عجب مرد احمق هستی چه لازم است اعراب کنی
تا رفع و جر آن معلوم شود و این لطیفه در اوقیانوس مسطور است اقم ایمنی ما در اسامه بن زید
و دایه حضرت بنی اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوده است اسامه از صحابہ و مادرش ام ایمن از صحابہ
بشمار میآید و جلالت قدر او معلومست و محتاج بیان نیست اسم ام ایمن برکہ و دختر ثعلبہ و در اصل
از جواری حبشیہ جناب عبداللہ پدر فرزندہ کوہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ و زوجہ عبیدہ اشقی
بودہ چون اول سپری کہ از بلن او بوجود آمد و موسوم بایمن شد و او را ام ایمن گفتند اند بعضی ہم او را
ام الطباء نیز گفتند حضرت رسالت پناہی مملوکی داشتند موسوم بزید بن حارث کہ او را
بجایجہ بخندیدہ بودند و بجای عبیدہ ام ایمن را بزنی بزید بن حارث دادند و اسامه بن زید از وجود یافت
مربی کویند ام ایمن را جناب عبداللہ ازاد کردہ و جماعتی بر اینند کہ او ازاد کرد و حضرت رسول
است وقتی آمنہ و سب بجزم ملاقات ابن خال خود غریمیت مایہ مشنور و نمود و در معاودت
در محل موسوم بہ ابواء بدار بقاء ارتحال فرمود و از اینجا بنی اکرم تمامہ مکرمہ در اغوش ام ایمن بودند و بنا
بر این ان بزرگوار میفرمایند ام ایمن امی بعد امی و مشارک شہاراکا ملا حرمت و رعایت میفرمودہ اند
و مخصوصا بدیدن او و شریف میبردہ اند ام ایمن شکام رحلت پیدا بنیادہ در قید حیات بود و در
الوصف در ان ہنگام کریمہ وزاری میسند و از جہت بیقراری او پرسیدند گفت من از ارتحال حضرت پیغمبر
بخبر نبودم و میدانستم کہ آن بزرگوار بدار بقاء ہا زدم است کریمہ من بر انقطاع وحی الہی است کہ ہمیشہ
بخانہ ما نازل میشد اقم ایوب النضاری زوجہ ابویوب النضاری است کہ از مشاہیر
صحابہ میباشد و دختر قیس بن عمر بن امیہ القیس خزرجی است از جماعت النضار کہ ایشانرا ثنویین
اہل مدینہ گفتند اند ابویوب در زمان معاویہ با سلام قبول ہجرم غرافت و در اینجا بحر فخر اسمال در
گذشت و بقعہ ابویوب در اسلام قبول از بقیاع مشہورہ و زیارتگاہ است در صحیفہ الانجبا
مسطور است کہ از دیرگاہی عیسویان الشزمین ہنگام ہستقا بدان بقعہ میرفتہ و دعا میخواندند

جلالت شان ابوایوب همین بس که چون حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند در خانه ابوایوب منزل کردند تا وقتی که سحری و خانه حضرت بنا شد ابوایوب گفته است خانه ما دو طبقه بود و تختا و فوقانی چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بان خانه شرف ورزید فرمودند دو طبقه تختانی منزل نمودند شب گذشت ملتفت شدیم مگر حضرت رسالت مبطوحی الهی است بنا برین از ادب دور است که حضرت دو طبقه تختانی باشند و ما در فوقانی و همین مطلب را به سر خود اقام ایوب گفتیم و او قصد یقین من کرد و تا صبح ازین اندیشه خواب نرفتیم و بسیار متعجب و پریشان خاطر بودیم صبح بجهنم پر نور حضرت پیغمبر شرف بسته شرح خیال و بی خوابی شب را عرض نمودم و حضرت را سوادام نقل مکان فرمود و از طبقه زیرین به بالا تشریف فرما کردیدند اقام البینین بنبت عبدالعزیز دختر عبدالعزیز اموی و زوجه ولی بن عبدالملک بوده و صاحب و سدا معروف و بوصف ذکا و رشاد موصوف بشما قائم و در با صائم و در بن خیرات و بن تهرات جاب و در اعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هر هفته بنده و برده آزاد میکرد و هر روز خاطر فرموده شد و عینود و جلوه فصاحت بیان و طلاقت لسان مشهور است روزی غریبه مشغول کثیر شاعر معروف عرب نزد او آمد و بود و از او پرسید از اینکه کثیر میگوید

قضى كل ذي من فوقى غريمه

نزد او آمد و بود و از او پرسید از اینکه کثیر میگوید

معلوم میشود تو چیزی با او وعده کرده و در ادای

وعده نمطول مصی غریبه

ان مما طله و مما محمودة که از مطال تو شکو میکند گفت بلی بوشه با او وعده کرده ام و از وفای این وعده ابا دارم اتم البینین گفت او را از اخطار بیرون آرند که آن بگردن من پس آن اتم البینین ازین گفته پشیمان شد و بکفارت و اخیرت چهل غلام آزاد کرد و بارها میگفت کاش من زبان نداشتم و اینک که از زبان منیا و مردم عجب اینست که با این ذریع و عفت در کتاب آفاقی و فواید الوفيات در ترجمه حال عبدالرحمن بن اسماعیل شاعر مشهور به وضاح البینین بنبت داد و اندوان نیست که در سالی مشار الیه به زیارت بیت الله الحرام رفت و ولی بن عبدالملک شجرای عشر اعلام و خدغن نمود که در این سفر از اتم البینین و کثیرانی که با او همراه اندامی نگویند و در اشعار نامی از حسن بنبرند و در این باب تالکبید نمود و چون اتم البینین بمکه گریه رسید بنایش اندام خود پر داخت و بیکر خود را مطمح نظر ساخت تا او با و شعر بوصف او پردازند و قصاید و قطعات در اوصاف او سازند و محض وضا بوضاح البین مفتون گردید و با و کثیر پیغام داد که در تقررات خود از او ذکری نمایند و وقتی آمد کثیر از او رسید و از اتم البینین چیزی نگفت بلکه شعری چند

نام غاخر و جاریه ام حسین نظر کرد اما وضاح همین خرم را بر کنار بخت ده سرانه گفت شعر
صدع البین والتفرق قلبی لو قلت اح البین بلبه

و لیدان بیت شنید و قبل وضاح همین فرمان داد بعضی گفته اند بعد از موسی حج ام حسین وضاح همین را
دعوت کرد و او در صندوفی رفت و صندوف را بر سر ای و لب بردند و پس اینجی میطلب انگار
شده وضاح همین مستول گردید تا وجه اینکه عید الرحمن بن ابراهیم را وضاح همین گفته اند است که سپید چهره
و بینی بوده و جمالی کمال داشت که میزد او و مقنع انگیزی از خود خوب روی همیشه از صاحبین اندیشه میزد
و هر وقت قصد مجلس و محفل میکرد نقاب میراند خستند اما او گفته اند الفج و ابن خلکان مشاخر بیت
اما کثیر را میدادیم که قصیر القاصد و کریم نظر بوده و اگر گفته مشاخر را هیچ است و ام امین بکثیر و وضاح
همین عتی نموده و پیغامی داده بایند که بگویم از خواهان کمال شده و اینرا مستنون جمال و بهد اعظم حدی کمال
ام امین بکثیر بن خراب الکاتبه زوجه حضرت امیر المومنین علیه السلام بوده و انحضرت پس از
صدیق طاهره سلام الله علیها اولی فی را که نماز است و بهر استیاء فرمودند او بود و چهار پسر امیر المومنین
یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چهار در کتاب مشقات حضرت ابی عبد الله
الحسین علیه آلاف التحية و الثناء بدرجه فیه شهادت فایز گردیدند ام امین حسین کنیه ام ولد فی انجوری
حضرت امام همام موسی کاظم علیه السلام بود این ام امین وی یا سمانه نام داشته حضرت علی بن موسی الرضا
از بطن او بوجود آمده و حضرت موسی کاظم اورا بالوالد و مظهر خود حب و بخشید و بود و ذکر حمید و در حرف خطابیه
ام امین در لغت عرب کنایه است از زمین که از خاک آن کل آدمیان سرشته شده و میرقی را گویند که
دست جات عدا که دارند و عبد الریوف المناوی در کتاب مویجات خود که موسوم بعجا و البلاغه شده
این و حقی را ذکر کرده بلکه گویند شعر می که در ذیل نمکاشته یثود و امین و فی سرق دارد و اینصفت

بام بنین مرجعه الیه و ما ولدت و ما حلت جنینا

ام جعفر از زمان انصار و قبایلی ختمه بوده و بعفت و صداح و درایت و قتل استحقاق

داشت و احوال ابن محمد الانصاری از شرای اسلام بناحق و حق و این شعر گفته است به

لقد منعت معروفها ام جعفر و انی الی معروفا الفقیر

گویند و زری ام جعفر نزد احوال آمد و گفت قیمت کو سفایان مرابده احوال گفت من از تو چیزی

نگرفته ام و ترا بنیشتنم مشارالیه اصرار و احوال کار کرده و قسم خورده که معرفتی بجال تو ندارم ام جعفر گفت ای
 دشمن چند اگر مرا بنیشتی پس چرا در اشعار خود مرا نام میری و میگوئی من بام جعفر اینطور گفتیم و ام جعفر بنویس
 بمن جواب داد اینک من بهمان ام جعفرم بالجمله ام جعفر در جعفر عامه احوال را شمرسار و خود را بری
 الذمه کرد ام جعفر بنابر قول ابو الفضل میدانی از اقوام ابی هریره و بوفاد و عرب مشهور و ثلث
 که او فی من ام جعفر سبب شهرت او اینکه شخصی بنوم بضر بن اختلاب بمشار نجیب بلخی شد ام جعفر او را از
 دشمنان خطا کرد و گمان نمود که او برادری خلیفه ثانی است چه اینوا فقه در بهمان مان بود وقتی در مدینه متوفی
 نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبردار شد گفت بهیچانکه با من برادری و از غازیان است از حمایت مهربان
 که با کرده نمون میباشم و از آنجا که ام جعفر از ابنا سیل بود خلیفه از بیت المال چیزی باو عطا نمود و او
 معاودت داد بنابر مشورت ابن اثیر ام جعفر کینه داشت نفرز صحابیه است که یکی از انصافا طعمه بنیت اخلاص
 خواهر عمر شیبیه و زوجه ابی اسب که در حق او تماته الخطب گفته شده و نیز بهیچان را دارا بوده و ام جعفر از
 نساء مشهوره و بصرو است که در خلافت خلیفه ثانی مغیره بن شعبه و ابی بصره بنی الطلت با او ششم و از
 منصب خود معزول گردید و برین ریه مولی نسبت ابو بکره اشقی صحابی و برادران امی و زیاد بن سم
 و نافع بن کلده و ثعلب بن معبد شهادت دادند از آنچون شهادت زیاد مقرون بشرایط مقرره نبود مغیره
 از جم معاف گردید و شرح اینوا فقه در تواریخ مذکور است ام حبیبیه بنت ابی سفیان از زوجه
 حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی بنوم عبید الله بن
 حجن او را بزنی گرفته و این زوج و زوجه در اوایل اسلام بشرف اسلام شرف گردیدند و بحکمت که حجر نگاه
 اولیه مسلمین بود مهاجرت نمودند و در آنجا حبیبیه دختر عبید الله از او بوجود آمد و او را ام حبیبیه گفتند
 و اسم او را به بود عبید الله در حبشه مرتد و نصرانی شد و بزوجه خود نیز این دین را تکلیف نمود ام حبیبیه
 قبول نکرد و عبید الله بدین جدید خود در حبشه در گذشت و ام حبیبیه بواسطه ثبات دین اسلام مهاجرت
 رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در تفصیل این اجمال بعد از فوت عبید الله ام حبیبیه در حبشه غریب و تنها ماند و بنا بر نجابت
 و شانی که داشت ممکن نبود کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجری آگاه بودند در سال هجرت
 هجرت که بلوک اطراف سفر امانت و انکس را از بنیشت خود مختصر میفرمودند عمر بن امیه الصخر را بامامه
 اصحبه بن بحر سلطان حبشه فرستادند و ضمنا سفارشش فرمودند که سلطان مشارالیه ام حبیبیه را در جبال

الحاح حضرت بنوی صلی الله علیه وآله در آور در چون نامه حضرت سلطان حبشه رسید در حضور حضرت اقبال
 اسلام کرد و امیر ترویج ام حبیه انجام داد و ترتیب ولیمه کرد و چهار صد درم از طرف حضرت با ام حبیه
 داده شد و ام حبیه را با سایر مهاجرین اسلام در دو سفینه بعربستان فرستاد و از خود ام حبیه منقولست که گفته
 در حبشه بودم و از جانی خبر نداشتم روزی جاریه نجاشی ستاده با برهه آمده فرود داد که نجاشی از جانب پیغمبر
 مأمور و کیاست که تو را مرا و جت انحضرت میرند ساز من نجاشیت سرور شده دو دست بند زنجیره که
 در دست داشتم با حلقه های نفیسه انگشتان خود بگرد کانی با و دادم با بجمله ام حبیه را در دین صلابتی بوده گویند
 قبل از فتح مکه نکاسیکه پدرش ابوسفیان برای تجدید عهد قریش با قبیلہ بنی خزاعه و رفع تعذیرات و تقویت
 عهد آنها بدین منوره آمده بود بخانه حضرت رسول صلی الله علیه وآله رفت که با دختر خود ام حبیه ملاقات
 نماید و در اینجا خواست که در فراش حضرت بنشیند ام حبیه بدو نسیح ملاحظه و او را منع کرد و گفت
 تو مشرک هستی و در غیر این نیست و قدم گذاشت ام حسان در فحاشات الانس ام حسان را دارا می تمام
 ولایت نوشته این زن از مالی کوفه و بربد و صلاح و مقامات عرفان و درجات ایقان معروف بوده با
 سفیان ثوری محاصر و سفیان زیارت او میرفته روزی با ثبات لبت ام حسان سیدی که کرده جویند
 حبیره نیافت باو گفت اگر حبیره بخود و چیزی بنویسی از تو رعایتی خواهد کرد ام حسان گفت ای سفیان اینقدر
 قدر ترا نزد من کاست من از مالک حقیقی عالم طلب دنیا میخواهم منایم تا چه رسد از مخلوقی ضعیف
 و بنحو اجماعی بر من بگذرد که جز بیا دخدا باشم کیفر زن صحابیه بهم مکنی با ام حسان پیش ام حکیم
 البیضاء دختر عبد المطلب و عمه حضرت رسالت پناهی مییابا شد بواسطه نفوست بدن
 او را بیضا و قبه الیسیاج می گفته اند در نظم مشرقی قادر و آشته و اسات فیل را در رشتہ پدرش انشا کرده
 و یکی ذالندی و المکرمات
 بد مع من دموعها طالات
 ابان الخیر قیارا لفرات
 کریم الخیم فحمود الحیات
 وغیثا فی الستین المحلات
 تدوق له عیون الناظرات
 الا یا عین جودی و امستهلکی
 الا یا عین و میحک اسعدنی
 و یکی خیر من رکب المطایا
 طویل الباع شبیه ذی المعالی
 وصولا للقرابة هریزیا
 ولیشاحین تشجر العوائی

عقید بنی کفانه والمرحی
ومفسرهما اذا ما صاح بهما
فبکیه ولا تشبی الحزن
اذا ما الدهر اقبل بالهنات
بدهیه وخصم المعضلات
وابکی ما بقیت الباکیات

ام حکیم المخرومیت زنی صحابیة و دختر حارث بن هشام المخرومی است که از رؤسای
قریش بوده جیری که بقبطه ام حکیم معروف و در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز وقتست
بشارت بیا شد ام حکیم المخرومیت ابتدا در مزاجت پیر غوی خود عکرمه بن ابی جهل بود و در یوم فتح مکة
قبول اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول ص امان گرفت اما عکرمه از آنجا که عدوانی سخت
با دین اسلام داشت چون مکة فتح شد نسبت بین کریمت زوجه اش ام حکیم از عقب او رفته در ساهل
میں در وقتی که میخواست کشتی نشیند باورسید گفت از حلیم ترین ناس و کریم ترین مردم برای تو امان
آورده ام و او را مر اجبت داد و بخنجر حضرت نبوی ص مشرف ساخت و سبب قبول اسلام او
گردید و عکرمه در غرّه یثرب مقتول شد و بعد از او ام حکیم بنجاله بن عبید که از صحابه بود ظاهر گردید و
در آن اوان وقته اجنادین پیش آمد و خالد بنکوحه خود را همراه برداشت و زفاف را بعرض راه
قرار داده وقتی که در مرج الصفر منزل نمود خالد خواست عمل زفاف را با انجام رساند ام حکیم گفت
خوبست بعد از پرکنده ساختن صفوف دشمن این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن عبید
گفت بخاطر من چنین وارد میشود که من در اینجا مقتول می شوم بنابراین ام حکیم موافقت را می خال
نمود و در تمام آنجا در نزدیکی جبر خیمه برپا کرده زفاف را بعمل آورد و بدینجبت جبر مذکور معروف بقبطه
ام حکیم گردید با نخله بعد از زفاف ترتیب طعام کرده بعد از صرف طعام لشکر مخالف نمودار شد
و شروع بجنگ کردند و خالد کشته شد و در آن روز ام حکیم المخرومیت با ستون خیمه رفت و دشمنان
مقتول ساخت ام حکیم الواصله بنا بر مسطورات صاحب آغانی ام حکیم الواصله زوج
عبد العزیز اموی و از شرفای زنان قریش بود و است چون شرف و کمال چون و جمال را با هم صل
کرده معروف بواسطه شد و دختر او زینب الواصله را نیز الواصله بن الواصله گفته اند خالک ذکر آن
در محل خود بیاید عقد شرا و جت ام حکیم و اصله یا عبد العزیز در حیات و حضور جواد و عبد الملک بن
مروان منعقد شده و در مجلس عقد از شعری معروف جبر برودتی بن رفاع بر حسب دعوت حضور

بهر ساینند و شعرها در تنبیت و تبریکات انیمز و جنت نظم آورده و در هزار و پنجم صلیبه گرفته و نیز صاحب
آغانی گوید اقم حکیم الواصله بشرب خمر معتا بوده و قرح کر سبب اتی داشت که با آن شراب و آب
و کاس ام حکیم نزد ادبا مشهور و از شتا و شقال طلاق تر قریب یافته و اشعاری در باب این کاس گفته
که در حله یا نزد ختم آغانی سطور و از آنجمله است ابیات ذیل که از ولید بن یزید شیبیه
و اسقیا فی بکاس ام حکیم

علا فی بقات الکروم و اسقیا فی بکاس ام حکیم
انها شرب المدامة صرفا فی اناء من الزجاج عظیم

و پنج نفر زن صحابیة دیگر باین اسم نامیده شده اند اقم خارجة دو نفر زن صحابیة باین اسم
معروف بودند و اقم خارجة زنی بوده است از نساء معروفه عرب در زمان جاهلیت که بکلیش
حال او از ناخن فیه خارج است همینقدر برای رفع التباس گوئیم این اقم خارجة چون بزودی و آسانی
قبول نکاح بر مردی نموده نکاح او ضرب مثل شده در هر امری که زود و آسان صورت پذیرد
میگفته اند اسمع من نکاح اقم خارجة پس مثله نمائند که اقم خارجة باین موضوع مثل است لا غیر اقم
الخیار این زن زوجه ابو الخیر شاعر مشهور خلفای اموی است که میگوید (انا ابو الخیر و شریک
چون در حق زوجه خود گفته است شعر

قد اصبحت ام الخیار تدعی علی ذنبا کله له اصنع
و این شعر در شواهد تنخیس امر او شده و بمقتدر لازم

بود از اقم الخیار ذکر شود اقم الخیر البغدادیة از نساء مشهوره و محدثه قرن ششم هجری و معروف
بجمال النساء بوده و در بغداد زندگانی نموده از معارف علمای زمان خود که بحجری کامل گذشته
و بافاخت و تدریس طلبه علم مستفیض ساخته ابن البطی و ابو المنذر الکافغدی و شجاع الحربی را دیده و بطور
استماع اخذ علم حریف نموده بعد با انتشار آن پرداخته است و از اکابر محدثین اسمعیل بن عمار که
تقی الدین سلیمان و ابن سحده و ابن شحنة و فاطمة بنت سلیمان و جماعت دیگر از مشجرین انساب الحجاز
اجازه گرفته اند این زن علما و فاضل و علم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه بکس متخطیة رفته و حج نمود
در سال شصت و چهل هجری در گذشته است اقم الخیر بنیت اکبرش زنی است تابعیه از
ابن کوفه معروف بذکا و در سخن سرائی قادر و توانا در حضور حضرت بنوی صلی الله علیه و آله است
ولی با اصحاب معاصر بوده در او ان عرب صفین از امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام طرفدار

میگرد و در کتب محاضرات درجائی که از حلقه معاویین میگویند حکایتی ازین اتم انجیر نقل نمینماید و
 اینست که معاویه بکتولی بوالی کوفه نوشت باینضمون که اتم انجیر دخیجریش را نزد من فرست تا
 از وضع رفتار و سلوک تو در کوفه از او سوال کنم و اگر از تو خیر کوید متوجه دهم و اگر شبر بجز را رسانم چون
 مکتوب معاویه بوالی سید بجان اتم انجیر رفت و برای او بخواه اتم انجیر گفت من از راه اطاعت معاویه
 خارج نشده ام و راه خلائی نرفته بجهانم پیچیدم و دروغ نمیکویم من خود زیاده میل داشتم که برای عرض بعضی
 معاویه را ملاقات کنم باجمله اتم انجیر غریمت نمود و والی او را مشایعت کرده گفت ای اتم انجیر بجا
 همانطور که نوشته رفتار را از تو بخواهم شد و طوریکه تو اظهار کنی از خوب و بد مرا بجز خواهد داد تو چه
 در حق من خواهی گفت اتم انجیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که درباره من نموده بد
 نخواهم کرد چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت اتم انجیر باسایش و رحمت طی مسافت نموده
 تا بدر خلافت رسید و معاویه او را در حرم سرائی خود جای داد و پس از چندی روز در وقتی که ندما و
 اصحاب حاضر بودند اتم انجیر را احضار کرد اتم انجیر حضور پیور ساینده گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین
 و رحمه الله و برکاته معاویه گفت علیک السلام یا اتم انجیر آیا در عرض راه بنو خوش گذشت و آسوده
 بودی گفت بلی همه جا خوش گذشت و سلامت و خوشی باینجا حث غرت رسیدم معاویه گفت
 ای اتم انجیر بواسطه حسن نیت خود بر تو دست یافته ام حالا باید حرفهای که در رفته صفتین به و قتل عمار
 بن یاسر مسکینی بازگوئی اتم انجیر گفت چون بعد از آن روز آن گفته بارانگر نگرد و اتم از خاطر مر رفته است
 و آنروز هم بجلت صدره و ضجری که بدان دوچار بودم انحرافها بر زبان آوردم اکنون گفتن اینها بی اثر است
 اگر میل استماع باشد مقالات شیرین بیان نمایم معاویه رویا هل مجلس کرده گفت از شما کدام
 حرفهای آنروز اتم انجیر را بخواطردارید که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من برخی از آن کلمات را
 بخاطر دارم معاویه گفت بگو تا بشنوم گفت من اتم انجیر را دیدم سوار شتری بود و تا زیاده بدست داشت
 و میگفت ایها الناس انقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم باری تعالی برای شما راه را آشکارا
 نموده و بصراط مستقیم و جاده سلامت داخل کرده و در خلعت چل و انداخته و عقل را بر شما دیده به
 آن کجاشته خدا شما را رحمت کند کجا میرود آیا از امیر المؤمنین علی فرامیکنید یا از قال میگزیرید
 یا از اسلام اعراض نمائید نشنیده اید خدا باری تعالی فرموده است و لنبلونکم حتی تعلموا

الْحَاجَّةُ مِنْكُمْ الصَّابِرِينَ بعد از آن سه پیمان بلند کرد و گفت **اللَّهُمَّ قَدْ عَمِلَ الصَّبْرُ صِفَةَ الْبَقِيَّةِ وَبَيِّنَاكَ**
يَا رَبَّادْعَةُ الْفُلُوقِ اجْعَلْ اللَّهُمَّ بِهَا الْكَلِمَةَ عَلَى النَّفْسِ وَالْقُلُوبِ عَلَى الْأَعْدَاءِ پس از این دعا اتم انجیر کلبائی چندی را که حضرت امیر المؤمنین علی را بقتال با تو تحریک میکرد معاویہ بعد از استماع
این کلمات گفت یا اتم انجیر از انجیر خریف مقدسی بماند که جز آنیکه خواسته مرا بکشتن می پس اگر من تو را بقتل
رسانم بر من ایرادی نیست اتم انجیر گفت مرا اندوهی نیست و کسی مرا خا که کشت که بسبب شقاوت او من
بعادت تو فایز گردم معاویہ گفت یا کثیرة الفضول در حق عثمان چه میگوئی اتم انجیر گفت من در حق عثمان
چه گویم مسلمین او را خلیفه کردند پس از آن با تو میل شدند و او را بقتل رسانیدند معاویہ گفت آیا در حق عثمان
بهینقدر رنج تو کافی خواهد بود اتم انجیر گفت شهادت الله که من با انجیر خریف لفظی از برای عثمان در نظر نداشتم چه عثمان
سابق انجیرات در درون جزای فریج الدر جاست معاویہ گفت در حق طلحه چه میگوئی گفت حضرت رسول
او را بجهشت بشارت داده پرسید در حق من چه میگوئی گفت در حق خاله زاده حضرت رسول چه گویم
گفت او را هم با حضرت بجهت مرده داده اند انکاد اتم انجیر گفت ای معاویہ ترا بخدا می تحال قسم
میدهم که مرا ازین سؤالها معاف دار قریش از حلم تو سخنان میگویند معاویہ گفت ترا معاف کردم و بشویم
بعد از آن با وجوایز و عطایا داده مرضی نمود که معاویہ دست نماید اتم انجیر بجهت صخره را و ابو بکر صخره را
و از صحابی است اسم او سلمی بوده و عمر زیادی نمود و از ابو جحافه و ابو بکر میراث برد و گویند چون ابو بکر متوفی
شد اتم انجیر او را در اغوش گرفته بهیت حقیق که خاله کعبه باشد برود و او را کرده گفت یا رب اعشق هذا
مِنْ الْمَوْتِ وَطَوَّلْ زِنْدَكَ كَانِي أَبُو بَكْرٍ الرَّضَا خَاسِتَ كُنِي اَزَارُكَ اَنْ كَعْبَةُ بِقَدْرَتِ بَرُورِ دَكَانِي سَخِي وَارِثُ
ابن ارجوزة را خواند یا اتم التَّحْنُ بِالْحَقِيقِ **فَرَحْتَ بِحَجَلِ الْوَلَدِ الْعَتِيقِ**

يعرف في النُّورَةِ بِالْهَدْيِ اشخاصی که در اینجا حضور داشتند این جزوه را
شنیدند و یکی از وجوهی که طعنه بودن ابو بکر بعقیق نوشته اند بیان حکایت است اتم الدر واء زنی
بوده است صحابه ستماء بخیره و شومر او ابو الدر واء از زبانه صاحب بشمار میآید اتم الدر واء احادیث
کثیره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از شومر خود شنیده و آن احادیث را حفظ و روایت نموده
ابن کثیر و از زنی عاقله و فاضله گفته و شومر او ابو الدر واء را نیز عاقل و حکیم شمرده اند نامش عویم
میباشد و حضرت رسول ۱۲ فرموده اند عویم حکیم امت نیست چون شام فتح شد ابتدا انصاف و انجارات

با و دادند بنا بر احوال در سال سی و دو هجری در گذشته و در باب الصغیر دمشق مدفون گردیده و
 بعضی گفته اند ابو الذر را بعد از مدتی طبعه پاکتر شده و قبری که در اسکرا است و مرقد ابو الذر را میگویند بنوب
 ابو الذر را و دیگر است یا اصلاً قبر ابو الذر را نامشیت و غیر ازین قبر خود دیگر در اسلامبول است که غصب
 بعضی به میدانند لکن قبر مرقد ابو یوب باقی نبوت نبوت شده ابو الذر را و زوجه دیگر داشته که او نیز کنایه
 با تم الذر را بوده ولی انیز را بعد از رحلت حضرت رسول ص در خانه نکاح در آورده و در کثرت
 حضور حضرت رسول ص متوفی است اتم الذر را و خیره اتم الذر را کبری میفته اند و دختر ابی حدر الا
 سلمه بوده و اتم الذر را که بعد با مناسک ابی ابو الذر را رسیده و معروف بصغری ششبا و بحیمة نام
 داشته است اتم رحله القشیری زنی بوده است صاحب طبع موزون و شرف و شرف و بیان
 فصیح و اتم متفق بر او را از صحابیات دانسته و گفته اند روزی انیز را بجنو حضرت رسالت پناهی
 آمده و عرض کرده است السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله وبرکاته انا ذوات الخدود
 و حال اذ بالبعول من بیات الا و لا و محرمات المهاد و لا حظ لنا فی الحیث فضلنا شیئا
 یقر بها الی الله عز وجل این عبارت رحله شبیه بیان و عرضی است که اسماء الانصاریه بجنو حضرت
 رسول ص عرض داشته و شرح حال اسماء انکاشته ایم و معنی آن است که ما زنان پرده نشین میباشیم
 و در زیر حکم و فرمان شوهرهای خود هستیم و با سر خانه داری و بزرگ کردن اطفال و تربیت آنها مشغولیم و اگر
 و ثواب حسابا دلی بجزه ایم چیزی بیا بیابا بوزید که وسیله تقرب با جنو حضرت پروردگار گردد و سید انبیاء و مرقد
 شما از ما را از ذکر خدا غافل شوید و چشم خود را از دیدن ما محرم بپندید و بطوری تکلم کنید که یکانه صدای شما
 بشود تا بخور و مثاب خواهید بود در کتاب اصحابه بطور است که بعد از از حال حضرت نبوی اتم رحله
 القشیری حسین علیها السلام را در بر گرفته در کوچه های مدینه می گشت و اشک می ریخت چون بدر خانه حضرت
 فاطمه رسید با سفت تمام این بیت را ثنا و نمود
 هیبت لی خروا حیث من داد
 یاد ارفاطه المعهود ساحتها
 اتم و روان زوجه خلیفه اول ابو بکر پیش
 و عایشه و عبد الرحمن از بطن اتم و روان بوجود آمده و دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای انیز
 شرف بزرگی دانسته اند در سال ششم هجرت وفات نموده است اتم سعید دختر عصام
 حمیری و از زنهای اندلس است که دارای علوم ادبیه شد و چون آسمش سعدویه بوده در حرف سین

ترجمه حال او بسیار و اتم بعد کتبه مفت اغراض صحابیاست که یکی از آنها مادر سعد بن معاذ شیباء و او
 برای پسر خود نوحه کرده و گفته است **ویل یسعد سعدا خرامه و جدنا**
نسل بن مسددا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند که **نکذب الامم سعد و مناد**
 در مسیر کوید و من خصایص المصطفی ان یخیر من شاء بما شاء **اتم سلمه** از زوجات طهرات
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر ابی اتمینه ابن المغیره الخ و میته میباشد **اتم سلمه** را ابی اتم بن ابی سلمه
 عبدالاسد المخزومی تزویج نموده و فرزند می آورده که او را سلمه نام نهاده اند لهذا **اتم سلمه** بن کنیه نامه
 گردیده و از آنجا که دارای فصاحت بیان و فصاحت عقل بوده بعد از آنکه بشرف مناحت سیند
 انام علیه الصلوة و السلام مشرف شد رسید و هنگامد و هشت حدیث از آنحضرت فرا گرفته حفظ
 و روایت نمود در قریه خلافت عثمان **اتم سلمه** عبارت مطور در ذیل او را پند داده و نصیحت
 کرده باینکه مالی آری رعیتك عنك نافرین و عز جناحت نافرین لا یقف
 طریقا كان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یحمله و لا یقتدح یزید کما ان علیه السلام اجابه فرخ
 حیث تو حق صاحبان فانهما انکبا الامم کما لا تمکنا و لم یظلموا هذا حق الموتی قضیه الیاب و ان علیک حق ^{الظلمه}
 یعنی ای پسر من سبب چیست که رعایای ترا از تو مستغفر و از زیر بال تو خارج می نمایند ای را که حضرت
 رسول الهی می پودند محکم و آتش را که میفر و خسته و دزد و دشمن شما و همانطور که یاران تو ابو بکر و عمر رضا کردند
 رفتار کن چه آنها امر را حق دانستند و از راه مکر دیدن این حق مادر می من بود که نسبت به تو داد کرد
 و حق تو نیست که اطاعت کنی و جوابی که عثمان باینکه کلمات داد و در همین مثل معروف هو کابی الرند و
 صلوات الرند در جمع الامثال مطور است چون **اتم سلمه** عمزاده و لید صحابی سپر و لید بن سخره بوده
 در مرثیه او این اشعار را نهاد نموده است **یا حسین فابکی للولید بن الوئید بن المغیر**
قد کان حنیفاً فی السنین و حنیفاً فی المهر **ضیم الدیمعه ماجد السمو الی طلب الوئیه**
اتم سلمه و دختر لیسان بن خالد و قبیلہ بنی خزرج
 و مادر انس بن مالک است این زن از قنات صحابیات بشمار آمده و از باب درایت و دانش بوده
 شوهر اول او مالک بن النضر که پدر انس باشد در ایام جاهلیت از او مکرر شده بشام رفته در آنجا در گذشت
 و **اتم سلمه** مدتی بشوهر زیست بعد از آنکه بشرف اسلام شرف شده بود از اهل قبیلۀ او و ابطال

انصار ابو طلحه انصاری و اراخو است که رشد و ابو طلحه اگر چه مردی غنی و معتبر بود اما چون بنو زقر
 اسلام نکرده و از شریکین شمرده میشدند و به علت متغذ زینب و بنا بر این ام سلیم در جواب گفت من مثل تو
 شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو بهتر انانامی که در پیش است منیت که من مسلم و تو کافر شکی ایام تلفت
 نیستی که خدائی را که پرستش بینائی از زمین میر و دید و بعد سوخته شود و شرم بخشی که شجعه چوبی سجده میری این
 در ابو طلحه اثر کرد و انصاف داد و مسلمان شد و ام سلیم را تزویج نمود و سکنایک سید انبیاء بنی هاشم
 بجهت فرمودند و در منزل ابو ایتوب جای گرفته تبرکات از سلیمان بقدر وسع و استطاعت هدیه بخشید
 تقدیم کردند و در ان زمان ام سلیم شکم بست بود و چندی نداشت که بدیه انجناب نمایان چار سپر خود را
 که دوازده ساله بود و بجهت حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول الله این سپر را برای احد
 گذاری شما آورده ام قابل ان حضرت منیت اما خادم شما و فرزند منست دعائی در حق او فرماید حضرت
 بنوی در حق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و شمول فقیض و رکعت دعا کردند و از اثر ان دعائش
 یکصد و سه سال زندگانی کرد و شداد منسر ز نازاد بوجود آمد که نهاد و بهشت نغمه سپر بود و فقط دو
 دختر و اموال و کثرت انس نیز از نازاد حساب و تحایر بیرون شد و انس در خلافت عمر مجبره رفت
 که بخدمت علم فقه آموزد و در سال نود و یک هجری در انجا بدار بقارفت ام سلیم خواهری داشت
 کنایه با تم حرام که او نیز در حضرت بنوی دارای حرمت و مقام بوده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله
 بعضی اوقات بخانه انچه در شریف میردند و در او ان گرمی هوادر انخانه خواب میلوله و استسحت
 می نمودند و حضرت بخواب میلوله نهاد بودند روزی در خانه ام حرام از خواب بیدار شده چشم کشوند و توهم
 و استرازی فرمودند و با هم حرام گفتند در عالم رویا بعضی از امتا غم را دیدم مثل پادشاهان که بر روی
 تخت قرار میگرفتند بجز انحضرت (دریای سفید) سوار می شوند ام حرام چون این بشارت شنید عرض کرد یا رسول
 الله دعا کنید که منجم با انجماعت باشم و در ان غرا حاضر شوم حضرت فرمودند تو هم از انست خواهی
 بود و این مرده فتح خزیره قبرس بود که سپهر داد و با بجم چون خلافت عثمان رسید عا کر اسلام بجز
 و ترغیب معاویه برای فتح خزیره قبرس حرکت کردند و ام حرام با شوهر خود عباد بن الصامت
 با آن اردو براه شد چون با خزیره داخل شدند ام حرام از مرکب افتاده راه را بهر ای باقی گرفت و ام
 سلیم منیت سجیم نیز زنی صحابه بوده است اقم عاصم مادر عمر بن عبدالعزیز از خلفای

بنی امیه است که بعد از صلاح مشهور پیش از آنکه از باب سیر این اتم حاصم را دختر سیر اتم حاصم سابق
 انکر دانند که نواده عمر شود و شیخ اکبر در مسامرات گوید اتم حاصم خفیه و قریه عمر است که بنده عمر را به
 خلافت خود بنی در کوه پهای مدینه منوره میبخت از درون خانه کشید و اداری بدختری میبخت و سیر
 آب دخیل کن عمر درست گوش داد و دید دختر را در سیکو یققلب کار زنی است و عمر را را انقیل کار
 منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادر بدختر اصرار نمود و عمر از کجا مطلع بر کار و کردار ما شود دختر تن در نما
 جواب داد آیا باید در ظاهر بخلیفه طاعت کشیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات راسی و دست
 ایند ختر خوشنود شده او را در جهانه نکاح سپهر خود حاصم در آورد و از اتم حاصم مادر عمر بن عبد العزیز
 بوجود آمد ابو الفضل سیدانی در جمیع الامثال در ذیل مثل لیست حفصه من الرجال اتم حاصم گوید اتم
 حاصم همان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون این اتم حاصم در گذشت عبد العزیز اموی خواهر
 او حفصه را بر نی نگرفت اما چون حفصه دارای اخلاق اتم حاصم بود و کسان عبد العزیز چندانی از او
 خوشوقت نبودند گفت لیست حفصه من جال اتم حاصم یعنی کاش نیز حفصه از عرق اتم حاصم نبود
 اتم عباس بن ابی الفتح الصنهاجی است که بوزارت الظاهر بایسته فاطمی
 خلفای مصر رسیده مسجد عباس در مصر که در خطه مقرری فی کرمی از آن شده از انار اتین پیش
 و آنرا در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعد با خراب شد و مقرری میگوید اتم عباس
 زنی بود مغربیه ستمناه به بلاده و ابو الفدا اینو سید بعد از ابو الفتح شخص معتبری معروف بجاد و
 بن سالار اتم عباس را تزیج نمود و بوزارت الظاهر بایسته قابل آمد بعد از عباس سپهر شار الیه
 او را از این تنه محروم و خود وزیر شد پس اتم عباس اتم وزیر گردید و اتم حفصه شمس فاطمه
 بنت اسد مادر عقیل بن ابیطالب است و ترجمه حال او باید ویتی که در کتب بخود باب کان
 انت تکنون مساجد تدبیر

ذکر و امیر و دنیا از مشار ایما میباشند
 اذا تهب شمال بدیل

میخواند است اتم العلما دختر یوسف نام با جاندی بوده صاحب طبع و فایده بدیات ممتاز
 سال پانصد هجری در شهر وادی الحجاره نیرینه و لفظا است و فصاحت اشعار داشته در فخر الطوب
 اشعار بطور در ذیل را با اسم اتم العلما نوشته و او باین ابیات خلاصه فی را مدح گفته است

كل ما يصد عنكم حسن
تطفوا العين على منظركم
من يعيش دونكم في عسرة

وبعد يا كمد تحلى الزمن
وبذكر اكمد تلذ الاذن
فهو في نيل الاما في يغبن

ابن اثیر گوید اقم العزائم وولفرزان صحابیه بوده است اقم علی زنی است عارفه که اورا دارا مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس شرح حال او نگاشته شده و زوجه احمد خضرویه که از انقیاد بوده و از شیخ ابو خضرم وایت نموده اند که گفته است تا روزی که اقم علی زوجه احمد خضرویه را ندید بودم جنس زن را حقیر بشردم و گفتا را نمارا کرده میدادیم چون با این زن ملاقات کردم دایم را بسیار نعمت معروف را بحکس خود بدعطا میفرمایید و ترجمه حال اقم علی نقیته الارمنازی و در حرف تا نگاشته خواهد شد اقم علیسی کینه سه نفر از نساء معروفه بوده یکی صحابه و دیگری دختر بادی خلیفه جمعی که مانسون اورا بیفحیح نموده و ستمی دختر ابراهیم بن اسحق الکربلی است که در علم فقه اورا با مهارت صاحب قنوی و محفل استناد و اعتماد دانسته اند و این زن در سال سیم و بیست و شش هجری در گذشته است اقم الفقیه باور انچه اینست که در جنگ کربلا از جانب حضرت امیر المؤمنین علی م قرآن کریم را بمیدان جدال برد و چون اینکار کرد دست است اورا قطع نمودند و قرآن را بدست چپ گرفت و دست چپ او را نیز از تن جدا نمودند آنوقت بآیه بخت قرآن کوشید تا جان بداد و اقم الفقیه این رجوز و بخواند

لا هم ان مسلما د عاهم
واممهم قائله تراهم
قد خضبت من علق نخاهم

یتلو کتاب الله لا یخشاهم
تأمرهم بالقتل لا تنهاهم

اقم الفتح و خضر احمد بن کامل بن خلف بن

شجره بن منظور الشجرى البغدادى محدث مشهوره بوده که اورا ابنة السلام میگویند عمری طولانی کرد و دیرگاهى تعلیم احادیث پیداخته در سال شصت و شش هجری وفات نموده اقم الفضل امش لبایه است خویش در ترجمه حال اسماء بنت عبس فکری از او شده و مشار الیها زوجه جناب عباس عم حضرت رسول الله و خواهر حبیبی و حبیبی میبوی محبت انکارش است که از زوجات مطهره بنی اکرم صلی الله علیه و آله میباشد و از حیات رفیع الدرجات بشمار میآید و جناب عباس را ش پسر از بن او بود اقم فضل و عبد الله و عبد و قثم و عبید الله و عبد الرحمن و چون کبرا انفا فضل بود و لبایه مغظمه کناه

نام الفضل شد و وجواب عباس را هم بناسبت پدر فضل بودن ابو الفضل گفته اند و عبدالله صاحب
 التفسیر معروف بتفسیر ابن عباس است و اورا ابو الخلفاء و ابن سید الناس خطاب کرده اند و ام الفضل را
 بر اینکه از صلب شخصی مثل جناب عباس و ارثی مثل نضر فرزند نجیب که در او را نجسینه شمرده و آیات
 مشهوره در حق شارحها نظیر در آورده اند

اما ولدت نجسینه من خلد

اگر بهیضا من کهل و کهل

و خاتم المرسل و خیر المرسل

گفته من بطن ام الفضل

عم النبی المصطفی ذی الفضل

جناب عباس را از بطن غیر ام الفضل حجازی پسر دیگر آمده که حارث و کثیر و عون و تمام نام داشتند
 و بنا بر این عدد فرزندان عباس بده نفر رسیده گویند تمام که کمترین این چهار پسر بود و متبکیه اورا

انموه انصار و اعشیره

و اجعل لهم ذکرا و انم الثمرة

میگردانیدند این سه مصرع را میخوانند

یاد ب فحاحه کرا ابرو

ام الفضل دختر مأمون خلیفه عباسی است که خلیفه ابی جلال اسل اورا با مام محمد تقی جواد سلام

علیه بر نی داد صاحب تاریخ الفی در شرح سوانح سال و ولیم از رحلت حضرت خیر البشر علیه صلوات

الله الاکبر که دیدیم از آنسه العرس گویند چه در امینال مأمون دختر خود ام الفضل را با مام محمد تقی جواب

امام رضا علیه السلام داد و بوران دختر حسن بن سهل را بکنج خود در آورد و متبکیه منظور از آنست

الفقه نقل کرده میگوید چون مأمون اراده کرد دختر خود ام الفضل را به پسر امام رضا علیه السلام بد

عباسیسان از آنختی با خبر شده ابا و اعماح نمودند و جمعی کثیر از معتبرین بنی عباس و دو تن از ابان این

سلسله اتفاق نموده نزد مأمون آمدند و اورا منع از این اراده کردند و گفتند ای خلیفه اگر این کار

کنتی خلافت از دست ما بیرون خواهد رفت و تو بهتر میدانی که میان ما و اینخوانواده دشمنی قدیم

است و خلفاء را شدین که قبل از تو بودند این طایفه را تمکین و قدرت میدادند بلکه در مقام و استیلا

آنها میگویند و ما بجز ارعاع و مناجات شر رضا را از خود دفع کردیم نیز مان باز خلیفه ادعیه

پیدا شده بر تو ظاهر باشد که این پسر لایق دولت نیست مناسب است که خلیفه ام الفضل را یکی

از اهل بیت خود مخصوص کنند و تزویج نماید چون اینجا عت آرائی خود را اظهار داشتند مأمون

در جواب گفت اما آنچه میان شما و آل ابو طالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدید و انصاف

در آن برینید دانید که حق بجانب ایشان میباشد و اما اینکه جماعتی قبل از من در بزرگ و استیصال آنها
 سعی کردند قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از آن افعال نتیجه وار کتاب ان اعمال شنیعه مخصوصاً قطع
 رحم و قسم بذات و حب الوجود که خالق جمیع خلایق است که من از وسیع ریاضت علی بن موسی
 الرضا ع پیشتان نبودم بلکه خدا داناست که میخواستم آنحضرت متقلد امر خلافت شود و من با اوجیت
 انکم او خود قبول نکرد و بحکم تقدیر پیش از من بعالم بقا فرامید و اینکه حالاً من میخواهم جواد را جهت خروج
 دخر خود اتم افضل که او را بسیار دوست دارم اختیار کرده ام بواسطه آن است که او با این صغر
 من در کالات علمی و علمی بر تمامی اهل عالم فایز میباشند چون انجاعت از مأمون این سخنان شنیدند
 گفتند انجلیفه محمد جواد هنوز طفل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را این
 داعیه هست بهتر آنکه چیزی مسلمت دهد تا او کسب علوم کند مأمون گفت وای بر شما من با چو ل
 آن کو دکن از شما دانا ترم و او را اهل مکتبی است که علم ایشان از حق سبحانه و تعالی است و انما کسب
 علم از راه های ناقصه خود مستغنی هستند و اگر خواهید حقیقت و صدق اینمقال بر شما ظاهر کرد و او را
 امتحان کنید گفتند خدا ترا پائیده دارد انجلیفه حالاً بر سر انصاف آمده ای اکنون ما شخصی را از علمای
 قرار میدیم که در مجلس تو از محمد تقی جواد مشقه پرسد اگر جواب را درست داد ما را متابعت
 تو واجب میشود و الا تو باید ترک این امر نموده بر سخن دو و تو امان عمل مأمون گفت قرار چنین است
 و همین بس انجاعت با اتفاق از نزد مأمون بیرون آمده پیش یکی بن اکثم که از فضلاء مناظرین آن
 زمان بود و مأمون او را دارای ثبوت و مرتبتی عظیم میداشت و منصب قاضی القضاة را تمام
 حاکمات مأمون بوی تعلیق داشت آمدند و او را بر این داشتند که از محمد تقی جواد علیه السلام در
 مجلس مأمون مسأله ای چند پرسد و او را عاجز سازد و خلاف عقیده مأمون را در حق انجناب ظاهر
 نماید و مأمون از داعیه نا حساب خود باز گرد و قرار دادند که در مقابل اینکار مال بسیار بچی داد
 روز دیگر مجلسی منعقد گشت و یکی بن اکثم در مجلس حاضر شد و عباسیان و یو اخوان ایشان به نظر بودند
 که یکی هم الان امام نه ساله را چنان ملزم سازد که نتواند سخن گوید مأمون یکی را بطلب امام محمد تقی
 فرستاد و از برای آنحضرت در دست راست خود جای آماده ساخت و چون جناب نبوی
 انساب امام محمد جواد علیه و علی ابائه السلام در مجلس تشریف قدم از زانی فرمود عباسیان

بایکدیگر حرف میزنند و چیزهای گشتند از جمله حرف آنها این بود که محمد جواد افضل است و معلوم نیست که از دست
 این مجلس حرف تواند زد و آنچه رسید جواب مسئله یحیی بن اکثم که پیش منظرین است الفقه بعد از سماعی
 یحیی بن اکثم روی بامون کرد گفت اینجلیف برخصت است که از ابی جعفر محمد مسئله پرسم بامون گفت از خود
 انجذاب باید اذن خواست یحیی روی بامام محمد تقی جواد کرد و عرض نمود حلت فداک اذن میدی مسئله از
 مسائل شرعیة از تو سؤال کنم حضرت فرمودند هر چه خواهی پرسس یحیی گفت خدایت شوم چه میفرمائی
 در حق محمدی که صیدی را کشته باشد امام محمد تقی علیه السلام فرمودند ای یحیی این سؤال تو مجمل است اولایل
 آن را کوش کن بعد از آن هر شیئی که مراد تو باشد جواب آن گفته میشود و آن تفصیل این است آیا آن صید
 را در حرم کشته یا بیرون حرم و آن محرم محرم است قتل عالم بوده یا جاهل و عدا آن قتل را مرگب شده یا نه
 و خطاء و آن محرم از او بوده یا نبند و صغیر بوده یا کبیر و این قتل را نوبه اول بوده یا نوبتی دیگر اینکار
 کرده و آن صید از جنس طیور یا از غیر آن و از شمارای بزرگ بوده یا کوچک و آن شخص قبل از آن مصر بوده یا ایشان
 و این قتل در شب واقع شد یا در روز و احرام او بحد بود یا حج چون حضرت آن شقوق بیان فرمود یحیی تعجب و بر سر
 گشت و هیچ جواب نتوانست گفت و تمامی اهل مجلس شجر یحیی را ظاهر و پدیدار دیدند بامون از روی شفا
 و خوشحالی تمام گفت الحمد لله علی هذه النعمة راوی گوید در همین مجلس بامون ام الفضل را بعد امام
 در آورد و بعضی از مودعین را عقیده و نیت که بامون در حال حیات و حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف
 النجیة و انشاء دختر خود ام الفضل را بعد امام محمد تقی جواد در آورد و در خلاصه ذیل مجلس منور در وقت
 را از باب سیم چنین مقرر داشتند که بعد از نیت و عجز یحیی بامون از امام محمد تقی احکام مسئله مذکور
 در فوق را پرسید و خواهش کرد که حضرت از بیان فرمایند حضرت الشرح اینچنانکه باید و شاید بفرمود
 و در کتب معتبره تفصیل آن مضبوط است بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد تقی جواد را رو یحیی بن اکثم
 آورد و فرمود ای یحیی از تو مسئله پرسم یحیی عرض کرد یا بن رسول الله پرسید اگر دانستم عرض میکنم و الا استغفیر
 میثوم امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صبح نظر کرد بر عورتی و نظرش بر روی حرام بود و
 بعد از کیماعت دیدن وی را و حلال شد و چون نظر در رسید باز آن عورت بر روی حرام شد و چون
 وقت عصر شد مجدداً بر او حلال گشت و هنگام مغرب باز بر روی حرام شد یحیی گفت و الله که من جواب
 این مسئله نمیدانم شما خود یا بن رسول الله بیان فرمایید حضرت فرمودند آن عورت علی الصبح کینه

مردی بود و نظر اجنبی بکینه مردمان حرام است بعد از ساعتی آغز دوی را غریب نظر او بران کنیز حلال
 بعد از ساعتی او را ازاد کرد باز نظرش بر وی حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد نظر او بر وی حلال
 شد ساعتی دیگر ظاهر کرد باز بر وی حرام شد اتم کتبه زوجة اوس بن ثابت انصاری است
 و اوس از صحابه و اتم کتبه صحابیة بوده چون اوس در غزوة احد کشته شد و این زن با سته دختر از او ماند
 بنی اعمام اوس بموجب رسم و عادت جا بلیت خواستند جمع اموال او را ضبط کنند و زوجه و دختر
 های او را محروم دارند چه رسم جا بلیتین این بود که بزنی و فرزنداناش میراث نمیداده اند و ایه شیعیه
 و قاکلون التراث اکلا لما ناظر بایم طلبت ابنا بر این مورد کریمه و لیل النساء نصیب
 نازل شد و سیدنا ام علیه الصلو و السلام به بنی اعمام اوس امر فرمودند باموال او دست
 اندازی ننمایند بعد از آن آیه یوحینکم الله در باب حصص ارثیه شرف نزول ارزانی داشت
 و با تم کتبه مشن و بدختران ثلثان و باقی بنی اعمام اوس داده شد و اینقول بر مذمت اهل تعصبت
 که زانرا از فرایض را بمنسوبان بی میدهند و امامیه بانی را نیز رد باصحاب فریضه میرسانند اتم کتبه
 دختر وسطی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و برزگترین دخترهای آنحضرت زینب و کوچکتر از همه حبیب
 فاطمه سلام الله علیها بوده و بنی اکرم دختر دیگر داشته اند رقیه نام و رقیه و اتم کتبه را دختران
 وسطی میکفوه اند و ابتر رقیه را نیز اوجبت عثمان بن عفان دادند و پس از وفات او اتم کتبه همان
 سمت یافت لهذا عثمان را ذو النورین گفتند خلاصه اتم کتبه بعد از آنکه شش سال زوجه عثمان
 بود در سال پنجم هجرت وفات نمود و از اینمرا وجبت فرزند می حاصل نماید و جماعتی از علماء اسلام
 غیر فاطمه علیها السلام را بر ابائ رسول الله صلعم دانسته اند اتم کتبه و دختر حضرت امیر
 المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن مطهره سیده نساء آنحضرت فاطمه بوجود آمده بود و آن محظمه را
 اتم کتبه و الکبری میکفوه و اولا عمر اتم کتبه را تزویج کرد و یک دختر و یک پسر از اینمرا وجبت بوجود آمد
 پسر را زید نامیدند و دختر را رقیه و زید بن عمر را بواسطه دو جد و ذوالهمالین میکفوه اتم کتبه و بنی
 که در کتب سیره و تواریخ ضبط شده و نگارنده در کتاب حجه السعاده فی حجه الشهادة شرح داده
 در خلافت عمر بعضی عطریات و اشیاء نفیسه برای زن و دختر فقیر طغنیة ارسال فرمود و اول
 قصیر نیز عقدی مرصع برای آن محظمه اهداء نمودند که بکجه عمر آن عقد در بیت المال تسلیم کردند

شد و سفیری که حامل این عقد مرصع بود در دمشق و مجلس یزید اقامه کثوم را بدید و خود را با انتخاب معرفی نمود
 یزید از او پرسید که مگر این زن را پیش من نمی گفتی بلی وقتی او را دیدم که جلالتش بیش از امیر اطلس ملکه مابود
 باری اقامه کثوم را بعد از عمر کرده او عون بن جعفر طیار تزویج نمود و وزیر کواری انظلمه بدرجه اشعار است
 و علمای شیعه در باطن منکرند تزویج اقامه کثوم را با خلیفه ثانی اقامه کثوم نیز دختر حضرت امیر المومنین
 علی علیه السلام و معروف باقم کثوم الصغری است مخطبه مشار الیها را عبداللہ الاصفهانی
 عقیل تزویج نموده اقامه کثوم کینه یحیی از نسوان صحابیة بود که یکی از انها اقامه کثوم دختر ابی
 بکر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختری ملناة باین کسبه بوده است
 اقامه کثوم دختر عبداللہ بن عامر بن کریر زوجه یزید بن معاویة است و یزید او را در شعر ذکر نموده
 و شرح ان از اینقرار است که در سال چهل و نه هجری معاویة بن ابی سفیان لشکری ببرداری سفیان
 بن عوف بجا صرة قسطنطین فرستاد و خواست یزید را هم با ان سپاه همراه نماید یزید تعلل کرد و
 بعد از ان خبر ابتلای ان جنش بعضی امراض و فقه ان از وقته و قوت برسد و یزید اظهار محنی از

محنت آنها کرد و این دو بیت انشاء نمود

بالقد قد و قد من جمیع و من موم

ید یوم ترا عبدی اقامه کثوم

و ما ابالی بمالقات جموعهم

اذا التکات علی الانماط مرتفقا

چون این اشعار را معاویة شنید گفت برای

اینکه یزید از صد مسلمین اظهار بی اندوهی کرده حکما و حتما باید خود شرکت آن ملیة و صدقه شود و کجا
 قسطنطین رود و یزید مجبور بر فتن شد با جمله اقامه کثوم که درین نظم یزید مشاهد و میشود ان یزید بوده و
 بقصیده برجی اسم او بند میسبب و همین زن سماوة بند و ککناة بام کثوم است که در ورود خبر شنید
 امام حسین عا بایزید پر خاش کرد و استیجاش نمود اقامه معبد دختر خالد خزاعی و زوجه ابو معبد اخراعی
 و سمش عاتکه اخراعیة صحابیة السیت مشهور وقتی که حضرت رسول صا ارکه مخطبه هجرت فرمودند در وضع
 معروف بقصد یحییة ام معبد نزول نمودند مشار الیها در خیمه خود میش لاخری داشت که شیر و غنچه
 از ان عاید نمیشد بلکه از ضعیفی ممکن نبود او را با کلیه کچرا کا دیفرستند بنا بر این ان کو سفند در کثوف
 چادر آیتا ده بود و بنی اکرم در آن روز بدست مبارک شیر زیاد می از ان میش دو شیدند از ام معبد
 روایت کرده اند که گفته است آن پیش از زمان خلافت عمر نزد بود سالی خشک سالی سخی شد

و حیوانات حلف و کیا حی ندگشتند که بخورند مع ذلک هر صبح و شام آن میش را میدوشیدیم و از آن
 شقیق میشدیم در مواضع بسیار لایق مشهور است که چون حضرت رسول تم از منزل اتم معبد بمنضت فرموده پیشتر
 بر دوازده معبد بنحیه خود آمد و بر خزانک نامول شیر بسیار در جنبه دید گفت ما هذا یا ام معبد اتی لکت هذا
 عازب حیا و لا محلوب فی البیت یعنی ای اتم معبد این شیر را از کجا حاصل شد بمه کوسفند باد چرگاه و
 فی شیرند و حیران شیر و در اینجا نیست که دوشیده و شده باشد این چه حال است اتم معبد صورت
 حال را حکایت کرد و ابو معبد گفت شمای آن بزرگوار را برای من بیان کن اتم معبد گفت رایت و جلا
 ظاهر الوضائف علی الوجه حسن الخلق فی نفس بخلة و لم تزو به صولة و سیم قسیم فی عین عجم
 فی اشفاره و طف فی صوته صحل احوزا لجل ازج اقرن شدید سواد الشعر فی عنقه طم
 و فی لحیه کثاثة اذ اصمت فصلیه لوقار و اذا تکلم سما و علاه البها و کا فی منطقه خرات
 منظره یجدن حلاو المنطق فصل لا تزو و لا هذر اجملا للناس واجله من بعید و اهله و احبیه
 من قریب بعد لا تشناه من طول لا تقصیر عین من قصر غصن بین غصنین فهو انصر
 الثلاثة و احسنهم قدرا له رفقاء یحقون به اذا قال استمعوا لقلوبه و اذا امر بتبادروا
 الی امره یحفو و یخشو و لا غابین و لا مفصل یعنی شخصی را که دیدم پاکیزه صورت و گشاده
 رو بوی و و شما را میگوید داشت نه شمش بزرگ و نه سر و گردنش کوچک زیبا و صبا جمال چشمش سیاه
 با فراخی و مژگانش انبوه صوتش صوته کلک و گنگان از شرم سفیدی و سیمای چشمش بکمال مروی
 او پیوسته و دنباله آن باریک مویش مستحاده سیاهی گردنش بلند و ریش زیاد و وقت سکوت
 با سکینه و وقار و سبک کام شکوه و قدر و درخشندگی و افکار کلک است او چون در منظوم از دهن او
 سر از زیر میشد شیرین بان بود کشتار و نه کم که حل بر عجز شود و نه زیاد که یاده نماید صدایش رسا و خوش
 اینست از دو جویله از نه مردم و از نزدیک خوش اینده تر از همه خلق مذ طول القامه که ناپسند ناید
 نه قصیر که در چشمها خنجر آید گویا نهالی بود که میان دو نهال دیگر روئیده باشد و غری و از آن و زیاد
 تر و قدر او افزون تر از هر آن او دور او بودند و چون سخن می گفت استماع مینمودند و چون فرمایشی
 میکرد در انجام آن میگوشتند جمیعیت و خدم داشت ترش رو نبود و تکلم بیفایده نمینمود چون
 ابو مقبل او صاف مذکوره را بشنید سوگند یاد کرده گفت این همان کسی است که در قریش ظهور

نموده اگر او را میدیدم هر اینه تبعیت او را اختیار میکردم و واقبت الامر ابو معبد و اتم معبد بفر
 اسلام مشرف شده او از صحابه و این از صحایات شد و پوشیده نباشد که عبارت اتم معبد
 که گفته تخالی بود و فایمین دو تخال دیگر مقصود از ایندو تخال ابو بکر و آزاد کرده او فایمین فایم
 که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بود و اندو اتم معبد اسم نه نفر از صحایات است
 اتم النساء دختر عبداللّه بن ابی جعفر فارسی است از زنان عرب غرب که طبعی موزون داشته
 و اشعار آرد از نظم و انشا کرده و در مسامراست میخوابید و از او مسطور است که اینند و از آن بسیار

جاء البشير بوعد كان ينتظر	فاجتمع الحق ما في صفوة كدد
من خيرها غدا باطلدى يا سربا	وفي واسره التدييد والنظر

از ایندو بیت که مطلع و ابتدای قصیده است چنین بر میآید که بعد از فتحی بایجلوسی گفته شده و آن
 غالب آنکه بعد از غلبه و فتح قصیده را نظم کرده چه در مدح محمد و روح او را بشجاعت و دلیری ستوده

ليث اذا فتحه الابطال حومه	ينفي الكتاب لا يفتي ولا يذد
---------------------------	-----------------------------

اتم مهر و ن در طبقات شمرانی در ترجمه حال نیز چنین مسطور است که دارای مقام ولایت
 و از خائنین و عابدين بوده و از خوردن بهشتیان قناعت نموده و بسرو سامان اعتسافی نداشته
 بیت سال موی سر خود را شانه نکرده با انحال کیسوی او اکیسوی سایر زنان بجزو بنظر میآمده گویند
 در صحرا با بشیر برنجورده و میکفت اگر از گوشت من چیزی ترا روزی شده بیا و بخور بشیر روز او گردیده
 بطرف دیگر میرفت اتم با شحم یکی از زنهای یزیدین معاویه بود و چون پسری از یزید برسانید و
 او را خالد نام نهاد اتم با شحم را اتم خالد گفت ندیدم مردن یزید مروان ابو را برنی گرفت و خالد
 او قوام گیرد و از شان خالد بکا بدید از چندی بکمر و مروان پسر او خالد دشنام داد و گفت یان
 الرطبة الاست خالد این واقعه را با در شان اتم و شکایت نمود اتم با شحم گفت یان رالبسی بوی
 بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او آگاه شده ام و کینه مروان را در دل گرفته و منتظر فرصت
 شده وقتی که مروان خواب بود با جوارى خود بسر وقت او آمده بالشی بر دهنش میخاد و فشر
 تا بر د اتم هانی دختر ابوطالب عثم بنی ارم صلی الله علیه و آله و سلم و خواهر حضرت امیرالمؤمنین
 علی علیه السلام بوده و اوصیای بیت مشهوره که در معراج حضرت رسول مذکور شده در اسم او

اختلاف کرده بعضی سند و برخی فاطمه زهرا را فاخته نوشته اند بجز حال و وجه بسیرت بن عمر و الحزب می
 بوده و پسری از بسیره آورده که او را باقی نام نداده اند و بدینجهت او را اقم باقی گفته و بسیره و از بسیره
 و اشخاصی است که روز فتح مکه معظمه فرا کرد و در اعتزاز فرار خود گفت لعنک ما ولیت ظهیر محمد

ولکنی قلبت بری فلم اجد
 وقت فلما خفت ضيقة موقفی
 ما اقم باقی تمام روز ایمان آورد و بشرف

واصحابه جبا ولا یخفد القل
 لسیفی غنا ان ضربت ولا تبلى
 و حیت لعود کالطیر الی شبل

اسلام مشرف گردید کویونچل و پشت حدیث ام باقی از حضرت رسول سر وایت کرده است
 در میان او با چنین معرعت که اعراب در اعتزاز از فرار شما بسیار گفته اند اما هیچکس بخوابی بسیره
 و حارث بن شام الحزبی سرورده و ابیات مسطور در ذیل از حارث بن شام است و در فرار

اللہ یعلم ما ترک قتالهم
 و جد ریح الموت من تلقائهم
 و علمت انی ان اقاتل واحدا
 فصدد عنهم و الاجبة فیهم

از غزوه بدر انشا و نموده است کشته
 حتی علوا فرسی با شکر مرید
 فی ما زق و الخیل لم تنبذ
 اقل و لا یسر و عدو مشهد
 طحاطم بقتاب یوم برصد

بن اشیر کوید خلف الاحمر ابیات بسیره را

بر اشعار حارث ترجیح داده و تفضیل نهاده اما اجمعی را عقیده انکه از هر چه در باب اعتزاز فرار گفته
 و انشا کرده اند نظم حارث رشیک و بسیرت محمد زهرا کوید حارث در بیت اول اشعار که در خون
 نگاشته شد انما جلاد است و پر دلی نموده چه تلویح میگوید خون زیاد از بدن من جاری شده و مرکب را
 فرو گرفته بود و جریان خون از مجروحین و مقتولین دلیرست که خوف و هراس حال انهارا نکرده و نه
 و قوت قلب داشته اند چنانکه سعید بن جبیر وقتی که حکم تجلج مقتول شد خون زیاد از او جاری گشت
 اطباء گفتند این بواسطه جرات و کمال قوت قلب سعید بوده و گرنه میبایست خون باو بخور
 کرد و اقم باقی غلبت نمود و خضر حافظ نقی الدین محمد بن محمد بن هند آله شاهی است که در رو
 یختبیه میجیدیم ماه و دقیقه سال شصت و هفده متولد شده و علم او بدرجه بوده که امام سیوطی
 از او استغاده کرده و از اساتید مشارالیه بشمار میآید اقم باقی فریم و خضر شیخ نور الدین

ابو الحسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن الهورنی الشافعی و مادر علمیه سیف الدین اخفی و محدثه است مشهوره که نیز از اساتید امام سیوطی بوده و در ماه شعبان بمقتصد و غنی و کرامت شده و سلطان کریم و کتاب طبعه که منظومه است در نحو و مختصر فی شجایع را که از کتب فقه شافعی است حفظ کرده فخر الدین القایانی که جدا دری مشارح بود و تقییم او نموده از سن هشت سالگی تحصیل پرورده و از اکثر مشاییر محدثین عصر خود استماع حدیث و مسائل کرده و شب شنبه سلخ ماه صفر سال شصت و هشتاد و یک بدر و دزد کاخی نموده است امام سیوطی از مشار الیها و از اقم هانی بنت خند و اقم هانی بنت ابو الفوارس در کتاب النجم فی المبحر که مخصوص اجازات اساتید تالیف کرده و ذکر نموده در باب اقم هانی مریم نقل از خط جمال الدین یوسف حنفی حافظین حجر عسقلانی بنیاید و میگوید شتر مطور در ذیل یا

ذا كنت لا تدرى وعجرك لا يدرى
واشار اقم هانى كذيل هيت فزوره قرار واده
على سائر الاحوال في الشر والجهنم
لعلك تمحلي بالسيادة والفخر
واعلم بان الله هو الكاشف الضر
وراذقهم من غير مل ولا ضجر
عليه سلام الله في الليل والفجر

ايزن بجند شتر ذيل ساخته است شعر
اذ اجن ليل هل تعيش الى الفجر
فكن حامدا لله شاكر فضله
وكن ساجدا لله مادمت قادرا
فيا ايها الانسان لا تك جاها
حليم كرم خالق الخلق لهم
وصل على المختار اشرف خلقه

اُمّ الهضاء دختر قاضی ابو محمد عبدالحی بن عطیه اندلسی است ایزن طبی بدیهه داشته و در ادبیات ماهر بوده و قتی پدرش قاضی ابو محمد بن ولایت مرید مأمور گردیده و چون این مأموریت بآب و دوشدن او از اهل و وطن بود باحالی منقلب و شمی گریان نجانده آدم الهنا ارجال بدید و این بیت را
يا عين صا الدمع عندك عادة
بتكبين في فرح وفي احزان

صاحب نفع الطیب من غصن الاندلس الرطب ای حکایت را روایت نموده و تصنیف میهم باقم الهنا نسبت میداد اقم الیثم امام سیوطی در آخر مزار از مالی قالی نقل کرده گوید اقم الیثم عجزی بوده است از بنی منقر که از اعضای نوان بنام میاید و قتی بیمار شد از علّت مرض او استفسار نمودند گفت یحیی بالد که فقهت ماده فاکلت حییه مرصفیه هلفه فاعترفتی زلخنه گفتند این چشم

اقتدار است گفت که گفتار اقسام دارد و نهایت منبر بری فصیح باشما سخن گفتیم پوشیده و نباشد که
 حجبی بضمیر و دوجیم شکسته گویند است که عربهای بدوی از پان کرد و از گوشت قاو و مره شده پیمایند
 و صیف گوشتائی است که برای بریان شدن روی آتش نمیکند از رو بلغم بکسر با و فتح لام میشود
 بزغاله است و ز تخم بضم زاء و فتح لام میشود و جی است که میت انسان حاضر میشود و در وقت
 شدت مرضی که با نیوج بضم ناء شده نمواند حرکت کند بنا بر این معنی کلام امم البیثم میت که مرده
 که اش میخوردم بعد بضمیافتی حاضر شدم و شکسته بزغاله ماده که پراز گوشت قاو و مره بود و خوردم
 و بتلا بدر پشت شدم اتم البیثم ابن حجر عسقلانی در اصحابه گوید اتم البیثم زنی صحابی بود و
 شهر را نیکو میسروده وقتی که مغیره بن نوفل شوهر دویم امامت بنت ابی العاص که ترجمه حال آن

اشاب ذوابتی و اذل رکنه
 تطیف به لحاجتها الیه

پیش نگاشته شد در گذشته است اتم البیثم
 اما مخرجین فارقتا لقربینا
 ولما استیسا است رفت رینا

و این اتم بیثم همان اتم بیثم بنت العریان است

است و چند شعر معروف که در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته شده و جماعتی
 با بر الا سودا و ثعلبی نسبت میدهند بضمی از این اتم بیثم دانسته اند و آن اشعار نسبت اگر چه پیش هم نگاشته

الا تبکی امیر المؤمنین
 بصبرتها و قدرات الیقین
 فلا قرئت عیون السامعین
 بخیر الناس طرا اجمعین
 فذل لها و من ركب لتقینا
 و من قرأ المثنی و المبدینا
 و حب رسول رب العالمینا
 باتلک خیرها حسابا و دینا
 رایت لدم را ق الظاهرینا
 نری مولی رسول الله فینا

الا یاعین و یحک اسعدینا
 تبکی اتم کلثوم علیه
 الا قل الخوارج حیث کانوا
 انی الشجر المحرم فحجته ونا
 قتله خیر من ركب المطایا
 و من کبر النبال و من حذاها
 و کل مناقب الخیرات فیه
 لقد علمت قریش حیث کانوا
 اذا استقبلت و جبرانی الحسین
 و کما قبل مقتله بخیر

يقوم الحق لا يرتاب فيه
وليس بكاتم علما لديه
كان الناس اذ فقدوا عليا
فلا تسمت معاوية بن حرب

ويعدل في العدا والاقرينا
ولم يخلق من المتجربينا
نساء حارث في بلد سنينا
فازيقت الخلفاء فبنا

اقتات المؤمنين مقصودا زافات المؤمنين زوجات مطهرات حضرت رسول صلى الله عليه وآله شيئا وانما يازده فغير بود واند خديجه وعايشه وحفصة وخرعم و ام حبيبه و ام سلمه و بنت زمعه و زينب بنت جحش و زينب الهلالية و ميمونه و جويرية و صفية بنت نزار بن بازده نزار قریش و چهار نفر عربيه و صفيه که آخرين انهاست اسراييليه و از ابالي حير بوده خديجه و زينب الهلالية و حيات سيد اسيما و از دار فخر املت کردند و در حين ارتحال آنحضرت نه نفر زنده بودند

چنانکه حافظ ابو الحسن الفضل المقدسي گفته است
اليهن نقرى لما كرهات تنسب
وحفصة تيلوهن ههذ و زينب
ثلث وست ذكرهن مهذب

توقى رسول الله عن شفع نسوة
فما يشته ميمونة و صفية
جويرية مع رملة ثم سودة

مقصود از بنده ام سلمه و مراد از رمله ام حبيبه

و ترجمه حال مرد و نگاشته شد و اما زوجات مطهرات حضرت خیر البشر را اقتات المؤمنين نامیدند بنا بر نص قرآن کریم است و چون هر یک شصت مادی بجوم ناس داشتند بعد از حضرت رسول اکرم علیهم السلام انها حرام اما مسئله حجاب بحال خود باقی بود و از عموم سلیمین بومی خود را می پوشیدند و علامه طبرانی در مواهب لدنیة باین معنی تصریح نموده است اصیمة بنت عبد المطلب ابن هاشم و عمه حضرت رسول و خواهر اروی و ام حکیم البیضا است که ترجمه حال مرد و نگاشته شد اصیمة بن چون خواهران خود را می عبد المطلب پدر خویش مرثیه گفته و صورت آن از استقرار است

الاھلک الراعی العشرة ذوالفقده
ومن یألف الضیف الغربی بیوته
کدت ولیداً خیراً یکسیا لفقده
ابو الحارث الفیاض خلے مکانه

و ساقی الحبیح و المجامی عن المجید
ذاماً سماء الناس تبخل بالزعد
فلم تتفکک توداد یا شذیبة الحمد
ولا یبعدن فکل حی الی بعد

فاني لباك ما بقيت وموجع
سقالك ولما الناس في القبر يطرأ
فقد كان زينا للعشيرة كلها

وكان له اهلا لما كان من وجع
وسوف ابكيه وان كان في اللحد
وكان خيما حيثما كان من حمد

وسيزوه فقرن صحابه سماء باميمه بود واند واز انجمله است رقيقه بنت ابی صيفی که شرح حال او در
راه بياد آمنة زوجة ابن الدمينه که ترجمه حال او سابقا مسطور گردید بنا بر آنچه در جلد پانزدهم کتاب
و در معاهد التخصيص و ترتيب الاسواق نوشته شد و اميمه نام داشت اما در جلد اول کتابي ايو را
آمنة ميويند اميمه القفاريه صحابه بوده است از قبيله ابو ذر غفاري وقتي که حضرت رسول
غزيت غزو خيبر فرمودند اميمه بالبعضي از زنان قبيله خود بخجور بر نور انحضرت آمد و عرض کرد انما
نريد ان نخرج معك في وجهك هذا فند اوى الجرحي و ثخين المسلمين بما
استطعنا ايمن يا ميخوايم باحضرت تو بجهراهي كنيم و مجروحين عساكر اسلام را ما و انما نثيم بانما
استطاعت خود با عايشت مسلمين بر داريم نبي اكرم صلى الله عليه و آله قبول فرموده و حضرت داد
انما بعد با جهاد بر زنان حرام شد (نواب عليه عاليه امين الدوله دامت شوكتها)
عقبه منظمه مشارع لبيب از بانوان بر اى سلطنت و از محذرات عظيم الشان حرم جلالت است
در حضرت كردن سلطت شافيايى عليه حضرت بمايون ناصر الدين شاه خلد الله ملكه و دولته
خطوتى تمام دارد و حصول مرضات الهي را با استرضاي خاطر مقدس ظل المعظم و اجبي نوري شمس
اصل صبايش از دار اختلاف طهران و شغل مفيش حمايت ضغاي هر سامان عقل و لغايت و كار و دن
ضرب المثل و از اكثر عقلا و كفاه الف و عقل منكرا اعتناست و مؤيد درستي و انصاف توان گفت
در حق اين ستر عظيم القدر است كه سرود و اند

ولو كان النساء كمثل هذى

لفضلت النساء على الرجال

و دحي سبز نموده اند مختصر خود و لقوى پرده

عفاش با ثار خيريه مطرز و مزين و ماثر جليله او در ماكن شريفه و روضات عرش درجات مشهور
و معين است و از انوقت كه مرحومه مغفوره ستر گبري مبد عليا طاب ثراه و الله و عليه حضرت
شاهنشاه صاحبقران ناصر الدين شاه دام ملكه رحمت بهشت برين كشيده در غرات فردوس
جاي گزيده پذيرايي نساء محترمه خانواده سلطنت و دودمان سعادت اقربان خلافت در

مواقع رسمی و اعیاد و غیره بعد از قدر دانی و منزلت شناسی ذواب علیّه و احوالها موکوت
و مکارم اخلاق و محاسن آرایش در اوقات تشریفات و ترتیبات مشهور و منقول و نشان مثال بی
مثال شهر یاری که از استیارات بزرگ دولت ابدایت علیّه است و نشان شفقت دولت
فخیمه عثمانی در جبهه احترام و بلند ی بته و مقام مجلّه مشارالیه را ظاهر بسیار و شرح انما خیریه او
از این قرار است (حقیقه الماس تقدیم روضه مقدسه حضرت امیر المومنین علی علیه السلام) شرح
نقره برای شهدای کربلا علیه رضوان الله بر دهر و اید تقدیم آسمان حضرت سید الشهدا علیه السلام
نیم نایج الماس تقدیم حضرت رضا (ع) تعمیر و نقره طلا کوب مسجد کبر شاد و ده باب دکان وقف
حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی و وقف کاشانک و بقعه و کسبه شاهزاده حسین
در آنامه بنای پل در ناصر آباد و صمت الواسان طبع و تقیم تجانی تاریخ حضرت صدیقه طاهره
از مجلدات کتاب تاریخ التواریخ آخا یکم شاعر بوده و دیده که بنابر جلالت و حسب و نسب
و توانایی بشعرا و موزونان بدل توجه و احسان می نمود و این شعر از دست شعر

آه از آن دایمی که دارد ورشته جان تاب از تو | و امی از آن لعلی که هر دم میخوردم خواب از تو

آخا یکم دختر محترمه قرای خراسانی بهتر کب خان محمد خان ترکمان بوده و طبعی موزون شسته شعر از تو

ز بهشت یاران عالم هر که را دیدم غمی دارد | و لا دیوانه شود دیوانگی همه عالمی دارد

آخا دوست زنی به نوازیه بوده و در ادبیات ربط و دوستی داشته بنابر طبع موزون شعر میگوید

هر کی آن من به این زلف پیرشان بگذرد | هر که بسیند کفر زلف او ز ایمان بگذرد

آما مه حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری داشتند سماء باین اسم اتم عمده الله

دختر حضرت امام حسن زوجه حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام همیشه و مظل

مشار ایضا فاطمه نام داشت پس امام محمد باقر علیه السلام از جانب بنی الحسین اول کسی است که در

نسل امام حسن و امام حسین بهم می پیوندد چنانکه عبدالله محض از جانب بنی الحسین اول کسی است که در

این شرف گردیده چه پدر وی حسن مثنی و ولید حسن البطل و مادرش فاطمه بنت حسین است سلام الله علیه

اجمعی و بنابر اینکه مادر ام عبد الله اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است باز در حضرت باقر

قبیله بنی نهم که ابو بکر از آن قبیل است پس بنی هاشم ملحق میشود و بنی مادر ام عبد الله را ام فروخته

قاسم بن محمد بن ابی بکر دانسته اند و این ضعیف است و در کتب مناقب و انساب آل ابطین
در حق این اتم عبد الله دختر امام حسن و مادر حضرت باقر سلام الله علیه کرامتی نوشته اند که کوفه
ان مجذبه غلغلی و بانوی کبری از نزدیک دیواری شکسته میکشید و اتفاقاً آن دیوار در پیش
حسین مشرف باشد که دیدن شارحیج لطفت شد و در حال اشاره نمود و فرمود لا و حق جدی
ذیوار بقدرت خدا بایستاد و او در گذشت انگاه فرو ریخت و اتم عبد الله کینه یکی از بنات
حضرت سید الشهداء بوده. اتم ~~فرویه~~ بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجه
حضرت امام محمد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق ع و عبد الله از بطن او بوجود
آمده اند و آنهایی که گفته اند اتم فرویه جدۀ مادری حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و اتم
عبد الله مادر آنحضرت دختر اتم فرویه است قوی ضعیف بسیار کرده اند و حضرت امام
جعفر صادق ع را دختری مکنایه باتم فرویه بوده است اتم کلثوم کینه یکی از بنات
حضرت سید بن جاد ع میباشد نیز اتم کلثوم کینه یکی از دختران حضرت امام موسی کاظم سلام الله
علیه میباشد و همین بزرگوار دختر دیگر مکنایه باتم کلثوم صفری داشته اند آرزوی
از مخدرات سمرقند و صاحب کلام دلپسند بود این دو مطلع از وی بیا و کار نوشته است

شدیم خاک ربهت کرد بر دمانی	چنان رویم که دیگر بگردمانی
ماند اغ غلغلی او بر جام ازهر آرزو	آرزو سوز است عشق و من بر اسر آرزو

اتفاقاً نامش آقابیکه دختر منتر قرانی خراسانی در خدمت محمد خان ترکان عزت و حرمت
داشتی خود را بمشتر خان حاجی نکاشتی این بیت است

ولا دیوانه شود یوانگی هم عالمی دارد	زبشاران عالم هر کرا دیدم غمی دارد
سینواری در علم عروض مستثنی بود این پانچ	اقا دوست دختر درویش قیام
هر که کفر زلف او بیند ز ایمان بگذرد	هر کجا آئینه بان زلف پریشان بگذرد
هر که دامن کبر و این دردش درمان بگذرد	ای فحمان بوالعجب در دیت دعا
زانکه عاشق ترک سر کوید ز سامان بگذرد	هر که عاشق شد از دیگر سر و سامان بگذرد
کریزارش چو بیند ابر گریان بگذرد	در خراش دوستی کرد چو ابر ز صبا
	حرف است

پادشاه خاتون ششمین حکمران است از طوکت قراحتایان که در کرمان حکومت کرده اند
 این زن معروف بصفاة الدین و دختر قطب الدین و ملکه فاضل و شاعر و خوش خط بود برادر خود
 سیور غمتش را که پیش از او حکمرانی کرمان شد در سال شصت و سه هجری بکشت و جای او بگرفت و هشت
 سال درین ایالت بولایت پرداخت عاقبت شاهزاده کردوی حین زوجه سیور غمتش بالشکری بر
 پادشاه خاتون تاخت و بر او غالب شد و بقصاص شوهر او را از زندگانی محروم ساخت این

درون پرده عصمت که تکیه کاو من است
 همیشه باد سوزن بزر بر مقتدر
 طینه بنت الحیاء از قبیلہ عذره و عثو

دولت از تاج افکار پادشاه خاتون
 مسافران سوار گذر به دشواری است
 که تار و پود وی از عصمت نکو کار است

جمیل شاعر و عاشق مشهور عربست و قبیلۀ عذره بنی و غرام معروف بوده اند و طینه بنابر معاشقہ

وان سلوی عن جمیل لساعة
 سوا علینا یا جمیل بن مصر

که با جمیل داشته ایات عقیقه نظم کرده اند
 من الدهر ما حافت ولا حاز حینها
 اذا مت باساء الحیاة ولینها

داود انطاکی در تریزین الاسواق طینه را بخت

یکجی نوشته و گوید وقتی آیند و بیت را مشار الیها بنظم آورده که خبر فوت جمیل را با و داده بودند و
 پس از انشا دین دو شعر طینه از فرط غم و غم بحالت غنی میافید طینه طینه معتد و دختر معین
 عباد امیر شیبلیه است و اعتماد که میکیه نام داشته و پیش ذکری از او شد مادر طینه بوده و
 ایند خرماد و پدر او معتد و جد او عباد المعتضد و جد دیگر او ابوالقاسم قاضی محمد و برادرهای او
 رشید و مامون و راضی همه فاضل و شاعر و فیض و سخندان بوده اند و لطایف و ظرایف
 گفتار آنها زینت کتب محاضرات است و طینه و مادرش اعتماد دهر و جالی کجالت داشته اند
 وقتی که معتد دو چار بکشتی شده اموال او را ضبط و غارت نمودند و خود او را با اعتماد و در قلعه
 اغاث حبس کردند دخترش طینه را با سیری بردند معتد و اعتماد چندان از دوری طینه و اندوه اسرا
 متالم و متأثر گردیده که الم محبوبی خود را فراموش کرده بودند و نهایت میل را داشتند که از حوثر
 عزیز خود خبری بهر رسانند در انحال مکتوبی منظوم از طینه رسید و حاصل مضمون آن این بود که مرا
 اسیر کرد و بخشی فروختند مالک من خواست مرا بپیر خود بد که بمهر زوجه او باشم چون این پیر

نش آدیت و صفات حسنه دار من باو حریت خود اظهار داشتیم و گفتیم اینکار موقوف بر رضای من و اجرای صیغه نکاح است و بنا بر این مقدمه رضای پدر و دعای خیر مادر را برای اینتراجت شد

میباشم و صورت این مکتوب منظم از اینقرار است

فهمي السلوك بدت من الاجبياد
بنت يملك من بنه عباد
وكذا الزمان يا دل للافساد
واذا قنا طم الا سي من زاد
قد في الفراق ولم يكن بمبراد
لم يات في اعجاله بسداد
من صانني الا من الانكاد
حسن الخلاق من بنه الانجاد
ولا ذت تنظر في طريق رشاد
ان كان من يرتجى لو داد
تدعولنا باليمن والاسعاد

السمع كلامي واستمع لمقالته
لا تنكروا في سبب وانته
صلك عظيم قد تولى عصرا
لما اراد الله شرفه شملنا
قام التفاق على ابني ملكه
فخرت هاربه فحازني امرء
اذ باعني بيع العبيد فضمنني
وارادني لنكاح بنجل طاهر
ومضى اليك ليسومرايل في الوفا
فساك يا ابني لتصرفني به
ومعسر ومسيكه الملو ك بفضلها

مقدمه واعمال و از مضمون این مکتوب نبات

مشعوف شده شکر سلامت و زنده بودن دختر خود را بجای آورد و در جواب نامه بشیبه را نوشته اظهار رضا در تزویج ان نمودند و معتمد برای توضیحات این شعر را به بشیبه نوشت بدت

فقد قضی الذهر باسعا فهد

نبیتی کو ز به بر لا

بعضی از مورخین عیسوی اندلس گفته اند معتمد بن عباده و دختری داشت سیده نام و او را بزرگوار بنی بلفلس پادشاه قسالة داد و وجه این بود که معتمد با مرطین جنک میکرد چون محتاج بامداد افش شد با او و نمود که از معاونت او بجزه بندگان و سیده پس از مدتی براه ارتداد رفته اسم خود را ماریه گذاشت از این گفتار مورخین مشارالیه چنین بر می آید که اسم دختر معتمد را نمیده بسته چه سیده اسم نیست بلکه اعراب هرزان محترم را سیده میگویند علاوه بر این اصل خبر هم از حلیه صحت حاصل است و سایر مورخین اندلس که گفته اند دختر معتمد در جنگی بدست عیسویان اسیر شده و مدتی در میان آنها ماند

نیز صحت نبوت بحجة المدینه از نساء مشهوره مدینه منوره است که در قدیم الايام در این
شهر شریف زندگانی کرده و کمال اشتها داشته کونیند از او پرسیدند چرا حتی که الباقی من
نبوت صفت عرض حاجت کریم است بر لایم و محروم شدن او گفته ذل کدام است و شرف
کدام گفت ذل آنست که شخصی با شان و شرافتی بدر خایه سفله رود و بار نیابد و شرف آنست که
شخص بداند اگر کسی خیر و عطائی با او عاید گردد بداند مادام العمر همین منت محلی باشد بنا بر این هرگز آن
کسی خواست نخند و طلب خیر و عطائی ننماید بدر الله جی محیی الدین در مسامرات گوید در
الدجی باد القائم بامر الله بیت و شین خلیفه عباسی بود و در بعضی تواریخ نوشته اند که القائم شی
در روشنی شمع در حالت موافقه بود در انحال نظر بر سایه خود کرد و انحرکت در نظر او ناپدید گردید
از ان شب دیگر اقدام بالنقل نمود بدو تیه مجبوره و زوجه امر با حکام الله از خلقا
فاطمی مصر بوده اصل او از قرای صحیده مصر و بنا بر میل او بوضع اصنافی خود بدو بیت بدویه مشهور
شده و صحاحت و طاحت را با فصاحت و بلاغت انباز داشته در خط مقرری و فتح الطیب
شرح حالات و عادات او مسطور است و نوشته اند چون انیزن طبعا با مکنه قمریه و جامهای باو
و صحرا مانند بایل و در عمارت بلدیة و لشک نشاء امر با حکام الله قمری بربع و خوش برای او در کنار
رود نیل بساحت و انرا بروج نامید و انقصر وقتا تقرجگاه خلقای فاطمی بود اما بدویه باین قصر
عالی و مکان با نرست و سایر کسب بخل یکی از بنی انعام خود که ابن میاح نام داشت مفتون
گردیده انچه در نظر او هیچ نمید و بعلاقه و محبتی که امر با حکام الله باو داشت وقتی غلبه او و وقتی اثر

قصر بودج این ابیات را باین میاح نوشت
مالك من بعد که قد ملک
ناندا ما شئت منکر مدرکا
لا اوی الا خیتنا ممسکا
بنت عمی و التي غدت بها
بجبت الشکوى عندک ضعفها
مالك الامرا لیر لیتک

باین میاح الیک المشتکی
گفت فی حقه طایبقا امرا
فانا الان بقصر موصد

این میاح در جواب او مسطور داشت
بالطوع حتی عالا و احتبکا
لو خدا ینفع منا المشتکی
هالك دهو الذی قد هلكا

بذل از مغنیة نامی ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبد الله بن موسی الهامی و بنو
خوش او از نوکشتا بنات بوده و بکثرت روایت و همارت در موسیقی اشتها داشت و آنکه بنو
مانون خلیفه را بنات غریب انگیزه خطوط مشغول می نمود و علم موسیقی را نزد فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق
موصولی و امثال آنها تحصیل کرده و مانند دانا میر که ترجمه حال او بیاید شاکردی تربیت کرده و کتابی در منطق
موسیقی تألیف نموده که حاوی تمام دوازده هزار مقام می باشد این بذل را بذل گیر و نامیده اند و
شرح حال او در جلد پانزدهم اخباری مستور بر کتبه الست الحامیه ام السلطان و در ملک
اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که پیش از حمله ذکر می از نو نمود ایم انیزن اصول اجاریه ام و در
چون پسرش ملک اشرف سلطنت مصر یافت او شانی عظیم و جلالی بکمال حاصل کرد و در سال
هشتصد و هشتاد و هجری حاکم زیارت بیت الله اکرام شد شرح بحالات این سغراقم السلطان را
نکارندگان ان افکار در اوراق خود ثبت کردند از جمله نوشته اند برای اینکه افهام سبزی خوردنی و
خوان نام السلطان حاضر باشد صند و قمار کفله انهای و سبع پراخان کرده و در انها انواع بقول کش
جمرا و داشتند و بر روی بصر میرسانیدند و سایر تدارک آن نیز بر این قباس بود و در ذهاب و ایام
ام السلطان بذل صدقات و عطایات کثیر نمود و در معاودت چون بیای تخت ملک اشرف رسید
سلطان با خدم و حشم و عساکر تا بویب که قریه ایست از فرای مصر را در خود را استقبال کرد با بجا انیزن
نشتا آثار خیریه و صاحب بود و احسان فراوان بوده و مخصوصا سالهای دراز مردم از مشرف
او سخن میگردد و عفت و خلوص عقیدت و دیداری او نیز درجه شمار داشته است امیر کبریا
الیوسفی او را ترویج کرده و چون فقره اسباب اغلای شان و ثبت او گردیده است و فات
ام السلطان دلبست و شتم او و بقدره سال هشتصد و هشتاد و چهار هجری و مدفن او مدرسه ام السلطان
که خود مشار الیه بنا کرده و عجب مهبت که پس از فوت ام السلطان ادیب شهاب الدین احمد
بن کجی الاعمج السعدی بنید و بیت اشاد نمود
کانت صمیم قوت ام الاشراف
ویکون فی التاشور موت الیوسفی
و همچنین شد یعنی امیر کبریا الیوسفی در روز
عاشورا در آب غرق شد و در گذشت گویند چون ام السلطان در گذشت پسرش سلطان شعبان

زیاد و از حد مغموم و متأسف گردید بر و بنت عبد المطلب بن هاشم ج حضرت رسول
و خواهر ار وی و ام حکیم البیضا و امیمه شیبا و شرح حال این سه خواهر پیش ذکر شده و بزرگین بیا

اعینی جو دابد مع در در
علی ما حد الجددادی الزناد
علی شیشه الجذی المکرمات
و دیکر الحمله و الفضل فی الثانیات
له فضل مجد علی قومه
اتر المنا یا فله کثو لا

پیر تو پیاله والده مرحوم سلطان عبدالعزیز

اراد مرثیه در خود عبد المطلب انشا و نمود
علی طیب الخیم و المعتصر
جمیل المیاحی عظم الخطر
و ذی المجد و الفخر و المفتخر
کثیر المکارم جم الفجر
مغیر یلوح کضوء القمر
بصرف الیالی و ریب القدر

که عظم علی حضرت سلطان عبدالعزیز خان ثانی دامت دولته بود و در مشار ایضا صاحب
انار خیریه و مکارم و عطایای کثیره بوده و از عوارف او اینک در موقع جامع کاتب که حریق اثر
تا بود ساخت در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت جامع شریف و کتابخانه کوکبات
و سقاخانه و سایر لوازم بنا نمود و خدام و پیشماز و مؤذنین برای اینجا تعیین فرمود تیر معبره جا
در اینجا برای خود بساخت و سلطان عبدالعزیز خان مرحوم را شتی بخار ممتازی خاص سواری بود
که زیاده از صد هزار لیره ارزش داشت و آن کشتی را با اسم والده معظمه خود پیر تو پیاله نامیده
بودند و علی حضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و زینت و سیم جادی الاخر
از سال هزار و دویست و نود و هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند و مرحوم سلطان
عبدالعزیز خان با قابق مخصوص بان سفینه آمده شاهنشاه ایران را استقبال کرد و بر پیره جاری
صحبتیه که عایشه از ازا د نموده و قبل از ازادی او را بغلامی مغیث نام بنی داده بودند چون بازادی
نایل شد حضرت رسول را و او را مخیر فرمودند که در تحت نکاح غلام مزبور بماند یا خارج شود بنا بر این در کتب
فقه در باب نکاح الرقیق و در کتب اصول در فصل تقاضای کج در مسئله خیار العاقه ذکر می از او شده
است و علمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت مزاجت شخصی باشد و بعد از ازاد شود و بخوابد
آن تزویج نماید اختلاف کرده اند شافعیها بر اینند که اگر زوج او خراب شد بختیواند فسخ کند و سایرین

گویند خواه زوج خرم باشد خواه عبد جاریه حق فسخ دارد خلاصه یعنی معتقدند که برزیه صاحب کرمست
 بوده بایل انصاحی کاشف از آنست که بعد الملک بن مروان نمود تو ضیح آنکه عبد الملک قبل از آنکه بخلافت
 و حکمرانی رسد اظهار ورع و تقوی میکرد و پوست سبزه تلاوت قرآن مشغول میشد و در مسجد مختلف می نشست
 و بتجبت صلواتی داشت چون خلیفه شد انتمه او را زیاده برشت و حالات او دیگرگون گردید
 خود عبد الملک گفته است من قبل از رسیدن بخلافت در مدینه بابریره مصاحبت داشتم من گفت
 ای عبد الملک ترا در اسی خصال حمیده می بینم خوبست خلیفه شوی و زمام امور خلافت را بدست گیری
 اگر انتقام حاصل نمودی زنا را از سنگ دم سیریز و خون مردم مرز چشیدم رسول اکرم همین فرمود
 شخص اگر بد بر پشت رسد و در خطا نظر نماید در صورتیکه بقدر شیشه حجامتی خون ناحق ریخته باشد او را
 طرد نمایند عبد الملک برخلاف انصاح برزیه و خوزیری مثل جلاج را بر بندگان خدا مسلط گردانید
 همین فقره را منظور داشته عبد الملک را از خوزیری منع نموده پرچیان خاتم دختر شاه کجاس
 اول پادشاه صفوی وزنی بزرگ و طالب حکمرانی بود چنانکه در فوت شاه طماسب ابل حرمین
 پادشاه و دودسته شد تا خواجیدر میرزا پسر شاه طماسب گردیده و دسته دیگر اسمعیل میرزا بر
 حیدر میرزا را که در قلعه قفقز محبوس بود میخواستند سلطنت بر دارند و پرچیان خاتم طالب پاد
 شاهی این برادر بود و بعضی او اسمعیل میرزا شهر یاری ایران یافت و تا اسمعیل میرزا را از قلعه قفقز
 بیرون و بفرزین آوردند زمام مهاد سلطنت بدست پرچیان خاتم بود چنانکه پادشاهی بر اسمعیل
 مقرر شد برخلاف مأمول دست پرچیان خاتم را کوتاه کرد و دیگر این زن بکارهای دولت و خلعه
 گذاشت تا اسمعیل میرزا برادر و مردم شاه محمد پدر شاه عباس بزرگ را از شیراز برای سلطنت طلبیدند
 پرچیان خاتم در این ایام قدرت غلبت شاه محمد باز خود را در اعمال دولت دخیل گرد شاه محمد چون به
 قزوین آمد و جلوس نمود نفوذ پرچیان خاتم را اسباب فتور خود دانسته او را مقتول ساخت
 بریکه از جواری ازاد شده بنی زهره هست در ظرافت و کرم از اقران خود دشتیازی بین
 و در خانه شخصی از اجواد و استیاء قریش بزنی میر نیست و در مدینه متوجه بهمانخانه بنا کرده بود که وارد
 و مسافری در آنجا نزول اختیار میکرد و از نزول وی بجهت میرزا فیس بن ذریج که از عشاق مشهور عرب
 بقصد دیدار معشوقه خود بنسب بهمانخانه این بریکه وارد گردیده و قرین اکرام و احترام شده است

و تفصیل این قصه در جلد ششم اعلیٰ بشرح آمده برسم عالم روجه سلطان محمود خان ثانی و مادر
سلطان عبدالمجید خان مرحوم سلطان عثمانی و آخرین استثناء بوده و کارهای خیر نموده و چند
مبجد و مقامات و مکتب ساخته آنرا بهترین انبیا و مرضیان است که در سمت یکی با عیبه اسلام
واقع است و همیشه یکصد و پنجاه نفر مرضی در آن مداوا میشود و از سو فو که برای مرضیان قرار
داده و دو و غذا و سایر لوازم آسایش برای مرضی ترتیب میدهند با عیبه مرضیان اسباب
لطافت هوای آن میباشند و در بنای آن سایر ملاحظات نیز شده که از هر جهت مناسبت است
و بصوبه مغرب مشهوره و از بخاری یکی بن نفیس عباسی بوده و محمدی خلیفه او را بنی
کراف امتیاز نموده در مدینه منوره متولد شده و در نو اخترن خود خواندن آواز کمالی

بصراحت الشمس من دانة
سبحانك اللهم ما هكذا
اذا دعت بالهود في مشهد
عنت غنائ يستقر الفتي
بغداد و خاتون دختر امیر چوپان مشهور

یافته و در وصف او سروده اند
فازت بیدلت فانت الادل
فيما مضى كان يكون الجمال
وعانت يميني يديها الشمال
حذاق و دان الحدق منها الدلال

است که در زمان سلطان ابوسعید بجا در خان پادشاه مغول منصب امیر الامرائی داشت
و چوپانان چهل سال مستقلا حکمرانی کردند و آنها از فروع سلاطین جنگجویان و از اخلاص و جگر محسوب
میشوند بغداد خاتون بصاحت و نزاحت معروف و در حباله نکاح شیخ حسن کبیر که از بزرگان
ان زمان بشمار میآید بود چون سلطان ابوسعید با میل و عشقی بجهت ساندنا چار شیخ حسن او را
داد و سلطان ابوسعید تزویج نمود و او نیز هم سلاطین مغول بوده چنانکه صاحب صحایف الاخبار
گوید که جنگجویان عادت داشتند که بزوجه هر کس میل و رغبت نمیدادند شوهر از آن را طلاق
میداد و پادشاه بزرگ می گرفت خلاصه سلطان ابوسعید از فریب که بغداد خاتون داشت
تمام هم نام او خود را با و تفویض کرده بود بنا بر این از آنکه میگفتند بعد از فوت سلطان
ابوسعید پادشاه که بجای او پادشاه شد بغداد خاتون را به تخت مسموم کردن سلطان ابوسعید
مقتوم و معدوم ساخت بنیان ابن طاهر در کتاب خود که بدینان و فضل الساعره

خدا
ن

هر دو از جاری خلیفه متوکل عباسی بودند و قریح بحال داشتند روزی متوکل بازوی آنها را گرفته
این بیت خواند قللت سبابا لرضا خوف سطره و علمه حتی له کیف یغضب
پس از آنکه دین شریع بنیان و فضل گفت هر یک می تنظیم آورند که با این شعر مناسب داشته باشد

فصل در حال این بیت را بدیهه گفت	بصدا نه فو با مودت جاهد
و یبعد عنی بالوصال و اقرب	بنان سیر بی مال سرود
و عندک العقی علی کل حاله	فما مندی بد و لا عن مذهب

در ربط و مناسب است این ابیات با یکدیگر ظاهر و درجه قدرت طبع آیند وزن را برسانی با هر است
احتمیاح بدلی دیگر نیست بخت ایجو دی دختر جودی بن عمرو بن ابی عمرو الغسانی است
جودی وقتی از جانب قیاصه روم در دمشق حکومت داشت و دختر او بنت ایجو دی حسن جمال
مشهور بود وقتی عبدالرحمن بن ابی بکر بقصد تجارت بنام فته مشارالیه را بدید و شیفته جمال
او گردید و ابیات عاشقانه بسیار در حق او سرود بعد با در فتح دمشق این دختر حصه و غنیمت عبد
الرحمن شد و مدتی از وصال او تمتع بود آخر الامر ائمه مستطفی دسر دگشت و بنت ایجو دی را
بقوم و قبیل خود اعاده داد بخت خدا ویردی از مسطورات اشخاصی که وقایع
عزیزه عالم را نوشته اند چنین مستفاد میگردد که بنت خدا ویردی در سال شصت و هجده و چهل
در اسکندریه ظاهر شده و خلقها بازو نداشته و پستانهای او مثل پستان مرد بوده با پای
خود قلم میگرفت و مینوشت و بخوبی از عهده تحریر مقصود و مرام خود بر میآید یکی از وزیران مصر
او را احضار کرد و بشرا و مایه نمود و وظیفه برای او قرار داد گویند مقبره مشارالیه هنوز در
اسکندریه هست و موقوفه دارد پوران دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجه مأمون
خلیفه عباسی است پدرش بگو افزدی مشهور و خود او زنی عاقل و ادیب بوده داستان شریفی
عزیز و او و پیشکشها که در این موقع حسن بن سهل بامون داد و بخششها که خلیفه نمود طولانی و مشهور
است از جمله گویند در شب زفاف او شمسی افروختند که از چهل من عنبر بترقیب داده و حمیر
در حلقه کسوده که با کلاهیون بافته و تمام سطح آن بگو ابر تر صیغ یافته بود چون مأمون آن حمیر بدید
گفت قاتل الله ابانواس گویا این حمیر را دیده و گفته است کان صغیر و کبر من فواقعها

حصا در علی ارض من الذهب

و خیری صاحب مقامات که در مقام

تبریزی میگوید و بقیس عمرش با بوران بفرشما اشاره بمان صیر کرده است گویند در شب زفاف بوران
عادت زمان حاضر شد چون مامون قصد صحبت نمود بوران گفت آئی امرا منم فلاست منم

مامون بوقت شده این شعر انشا کرد
دام ان یدی فریسته فانتقه من دم بد
کرده بودند بنشینم در جام با ملی است که با بوری
بیان هرون و قد ظفرت و لکن بیدتن

فاد من حاضر بجهت طارف بالعطی الظلم
از جمله اشعار طرب آنجیز که درین سوز با سوز نظم
بارک الله للحسن و لبودار فی الحزن
مامون چون این بیت شنید گفت بخدا که منی

دام این حازم مراجع نموده است یا قاج بوران در سال کعبه و نود و دو و هجری متولد شد و در
سه و سیست و هفتاد و یک در گذشت عقد فراوان و با مامون خلیفه در دو سیست و دو
وز فافش در ماه رمضان و سیست و ده و چون مامون در دو سیست و هجده وفات کرد بعد از
زفاف زیاده از هشت سال با بوران هم بستر نبوده بورانی که غذایت محروف و اعراب
اثر البورانیه میگویند بنوب بوران می باشد و اسم بوران اصلاً خدیجه بوده است بجز و زه خا
زوج شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسله صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری سلطنت این
خا زاده و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان عثمانی کرد بجز و ز خا نم
چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بجز و ز خا نم تاجلی خا نم نوشته اند و
صایف الاخبار تاجلی خا نم را مجوب شاه اسمعیل دانسته میگوید و در هر حال بر جایست بود
دولتین اسلامیتین با سر گذشت ملال آنکیز این زن را یاد آوری منینما نیم بختیه البکریه
و خمر عبداللہ و از تبلیه بکین و امل و زنی صحابیه بوده است این زن با پدر و اهل قبیله خود بجز و
حضرت رسالت نپایه آمد بشیرت اسلام مشرف گردید و بخت نمود و رسم بخت بخت
بارسول بود و مردان اما در زمان فقط قول به بخت میرادند خلاصه استی انا م در حقا
بهینه و اولاد او دعای خیر فرمودند برکتی در آنها پدید آمد چنانکه عده اولاد او بخت
و از این شصت نفر چهل نفر دگر بود و بخت نفر آنها در حجاب دشید شدند و این اشرف فقیره را
نصیر کرده است بیکم و هملوی شاعره بوده است شاه جهان آبادی و شیراز

کر می نشووان روی چو نورشید مرا

پادشاهی چهر که دعوی حیدالی بکنم

بیکم جهان خاتم دختر خاقان جنت مکان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده و از بلطن بدرجاء خاتم دختر خاقان بطامی که ترجمه حال او پیش نگاشته شد بوجود آمده و او را جانباچی سیکه اند و بر جوم محرقا سم امیر بختی داده شد و خاقان مغفور بر در علقه تاسه با این دختر داشته و سفر اخضره او را همراه و مصیبت قرار میدادند و از این بچود بخش معروف و بطریقیت ابل عرفان بایل و مرید جوم حاجی ملا و بعد از آنکه از شایخ انصاری بیاید بوده و بهر سال سلطی خلیفه محضر شیخ خود نیاز میبوده و محمد قاسم خان امیر شوهر او را خاقان مغفور بیار میزد کشتند و از جمیع داماد های آن پادشاه مشارالیه و محمد ابراهیم خان خلیفه الدوله شوهرهایون خاتم که خواهر بیکم جمال خاتم بود برتری و اختصاص یافته در سفره پادشاه و در مجالس حاضر میشدند بدور بروزن قصور از جواریه مخفیته و در عصر عباسی در بغداد بوده و بخاریه بنت الملک شحرت نموده و آوازی خوش داشته و تشریف ابو جعفر مسعود درین

البیاضی شیشه مشارالیه که دیده و در حق او گفته
الی فاسکت فیہ بدو و
معروف و انید و بیت از نتایج افکار است
سیفاحسا ما فی القرب دینا
فالیوم ابر ذه الرمان مصونا
هیهات ذاک وان اراد بعید
اغراق عمر و للشقا و سعید
فوق المناوب من امیة خا طبا
حتی مرأیت من الرمان عجا ئبا
بین المجمع لال احمد غائببا

شکی القلب ظلمته فی الحشا
بکاره الهلک الیه تابعیه الیه
یا زید و نکت فاحقر من دارنا
قد کنت اذخره لیوم کریمیه
اتوی ابن هند الخلافه مالکا
منتک نفسک فی الخلد أضلا له
قد کنت اطعم ان اموت ولا ادی
فالله انحرمتنی فطا و لت
فی کل یوم للرمان خطیبهم
صاحب عقد الفریدی نویسد بکاره بایته

باینکه درین ابیات از معانی و بدیه گفته بود و وقتی استیاج او را بران داشت که بمجلس سعادت رود و از او چیزی نخواهد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در آن مجلس حضور داشتند چون بکاره را بدیدند گفتند درین همان است که آن اشعار را گفته است و هر یک از آنها یک شعر از آن اشعار

منطور در فوق را خوانند و بتجارت نیز خود اعتراف کرد که ناظم این ابیات اوست مغلکات متنا
 معترض نشد که گفت اینجا هر حاجتی که داری بخواه بکاره گفت پس ازین چیزی نتوانم خواست و مرا
 نمود بطبقیس و خرم محمد بن بدر الدین بیهیج الدین بقینی است و جدا و سراج الدین استاد این حجب
 عقلانی بوده و با آنکه خانواده مشارع با همه اهل علم و فضل اند و جزو این سبب است و افتخار و
 اشتهار آنها گردیده و علم و دانش و زهد و صلاح او نهایت مشهور است در ماه ذیقعد سال
 هشتصد و چهل و یکت راه جهان جاودانی میش گرفته و در آنوقت زیاده از شصت سال داشت
 ده سال آخر عمر خود در راه سلوک و ایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات نموده و او را
 از مشایخ طریقت شمرده اند و قاله ابن حجر بی دست همان بنیت خدا و بر دی است که در
 حرف باء ذکر نمودیم مستقیم زاده در تدریج خود در سال پانصد و هفتاد و شش فی در مصر
 پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارفی چند اظهار کرده و موافق خطوط از زمان چند خط را
 خوش و لطیف نوشت و مردم با و اقبالی نمودند و مالی وافر تحصیل نمود چنانچه ابن تغری در
 نجوم ظاهره خود با بطلب تصریح کرده است بی بی خواهر شیخ عبداللّه دیوانه بوده و
 بدلی حزن ذکری از او نموده در برات اخاست داشته و کاهی بی بی بنظم میآورد و انیسر زب

روم بیاض و زرخس دو دیده و ام کمن که تا نظاره آن سر و خوشترام کنم

حرف است
 دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفیحات الالسن ذکر او شده است و بنا بر سطورا
 همان کتاب کتبه جاریه سازنده و نوازنده عود و ملوک که شخی بوده عشق حقیقت او را سجد نماید
 و از خوردن و آشامیدن باز میدارد شب و روز به آه و زاری و ناله و بیقراری مشغول میگردد
 اهل خانه بتوبه آمده او را بر رضیانه مجامین میبردند سری سقطی او را از مرضیانه بیرون میآورد
 و یولی بالک او میدهد و او را از دیوار دخته ایات عاشقانه بیار بقلم آورده از جمله

اشعار مسطور را در مرضیانه گفته است	معشر الناس ما جنت ولیکن
اناسکرانه و قلبی صیاج غیر چندی فحبه و افقضا	اعظلم یدی و لمرات ذنبا انا مفتونه بحب حیدیا

لست ابغی عن بابیه من سراج
وفسادی الذی زعمتم صلاحه
وارتضاه لنفسه من جناح

فصل الذی زعمتم فسادہ
ما علی من احب مولی الموالی
تذکار پای خاتون چنانکه پیش در

عنوان بنت البغدادیه اشاره نمودیم دختر ملک ظاہر میرس بند قاری بانی رباط البغدادیه
مصر است که در خط مسقریزی ذکر شده و این رباط وقتی خانقاہ عظیمی بوده تذکار پای خاتون
رباط البغدادیه را در سال شصت و هشتاد و چهار با اسم بنت البغدادیه ساخته و این زن با جمعی
دیگر از صاحبکات نساء در این رباط اقامت داشته اند و از آنجا که خانقاہ فرور مخصوص زنان
بوده همیشه زنی از اہل علم و صلاح در آنجا اعتکاف نموده و عنوان را نصیحت و وعظ میکرد
و علم و ادب میآموختہ مسقریزی گوید ام زینب فاطمہ بنت عباس البغدادیه زنی بود در علم
فقہ با مهارت و ثقہ و تقیلی از لوازم محاش قناعت نمیداد از مضایح سودمند مردم راجع
و تذکر میبخت و خود بعبادت و بیعی تمام داشت و بزازان مصری و دشتی که از او استفادہ
و استفادہ کرده مستفید و مستفیض شدہ اند و بنابر فضایل و صفات فرورہ اہل صلاح بجایست او
مایل بودند و در بہر حال رحایت شان و احترام او نمیداد و فی الحقیقہ مہاجری از او بہکان را مشہور
میشد و او بدینحال پسندید و زندگانی کرد تا در سال ہفتصد و چہار و ہجری در گذشت و بعد از او آنجا
کہ بجای او ہست برتری و تقدیم بر عنوان محکمات رباط البغدادیه داشتند بغدادیه مشہور شدند گویند
چون رباط البغدادیه خانقاہ منظمی برای عبادت و جای تادیب و تربیت بود و زنایک از شور و خود طلب
میکرفت و وعدہ نکاہ میداشتند تا وقتی کہ باز شور میکردند بچندین نواہی کہ شور ہای آنها از ایشان دوری
و برتری نمیداد تا زمانی کہ باز بر میل و مسامحت آیند در خانقاہ اقامت داشتند و زنی کہ خدمت
آن خانقاہ میکرد ہرگز حرکتی خارج از ادب معینہ عمد و حشمت نکرد و این اصول در انجیل تادیقی
منضبط بود و از سال شصت و شش بواسطہ انقلابی کہ در مصر روی داد شیرازہ انتظام آنخانقاہ
از یکمست تر خان خدیجہ سلطان از زوجات سلطان ابراہیم خان سلطان
عثمانی و مادر سلطان محمد خان رابع مشہور بہ اوجی است شمار الیہا صاحب شکی جامع اسلام
بودہ و موقوفہ انیسجد را از وقف و برقرار کردہ نمای شکی جامع را ابتدا ماہ یک سلطان معروف

به کوشم والد ما در سلطان ابراهیم خان بخارا و چون او در گذشت خدیجه سلطان با تمام آن پرداخت
و علاوه بر این بنا آمار خیریه از قبیل کتب و مسافخانه و احداث قنات و غیره دارد و مقبره
برای خود ساخته است خیرات و تبرات نیز در آنست و اقوام مذکور و اوراتانی را بعهده
اند چون وقتی که سلطان محمد خان رابع بسیر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز ما پیکر سلطان مادر
سلطان ابراهیم خان زنده بود خدیجه سلطان را والد کوچه گفتند و والد کوچه در سال
هزار و نود و چهار هجری وفات نمود لقیته الی رمناریه دختر ابو الفرج غنیش بن علی
بن عبد السلام الصوری و ما در تاج الدین ابوالحسن علی بن فاضل است که مکنایه به اقم علی بوده
و پیش ترجمه حال او را و عده دادیم بنا بر این کوشیم اقم علی لقیته در علم و فضل و شعر و فصاحت مهارت
و شجری بکمال داشته و وقتی در اسکندریه ملازم ابوطاهر السلفی را اختیار کرد و ابوطاهر
از مشاییر حفاظ اخبار و آثار است و در تعلیقات خود از لقیته ذکر می نموده گویند روزی ابو
طاهر بر کاغذی نوشته بود و در حجره که ساکن بودم پانیم میگری گرفته زخم شد دختر کوچه بقتضیه
خود را بار کرده بیای من بستان لقیته آن نوشته را دیده ایند و بیت را بدیده انشا نمود

لو وجدت لسبیل جدت بخدی
کف لی ان اقبل الیوم وجدا

عوضاً عن خیار تلك الولیة
سلکت دهرها الطریق المحمید

قاضی شمس الدین بن خلکان کوید لقیته اینضمین را از برون بن کجی المنجم اقتباس کرده گفته است

کف نال المعشار من لویزل منه مقیمان کل خطب جسم
او ترقی الاذی الی قد لم یخط الا مقام کریم

لقیته قصاید و قطعات بسیار دارد که همه ضمیمه و آید راست حافظ زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری
کوید لقیته قصیده حمزیه باسم منظر قری الدین عمر برادر زاده سلطان صلاح الدین ایوبی انشا نمود و در
آرایش بزم نشاط و بساط انبساط و اقحاح روح و لهو و ارتیاح مبالغت کرد قاضی الدین غنیش لقیته
در عهد صبی این اطوار و احوال فرا گرفته است لقیته اخیر فیه قصیده در بزم بظلم آورده که
دقایق امور عربیه را حاوی بود و در عصمت و طهارت ذیل خود اقامه دلیل نمود و مدلل ساخت
که در کلیه فنون شعر ما هر و در سخن سرائی مبسوط البید و قادر است لقیته در ماه محرم سال پانصد و پنجاه

سحری در دمشق دارالملک شام متولد شده و در اوایل شوال پانصد و هفتاد و نه درگذشت
 فوت پدرش ابو الفرج در او اخر صفر پانصد و نه و رحلت جدش علی بن عبد السلام روز شنبه
 نهم ریح الآخر سنه چهارصد و هفتاد و هشت و انتقال پسرش ابو الحسن علی در اسکندریه در پانزدهم
 صفر سنه صد و سه بوده و ابو الحسن عمری طولانی نموده در نحو و علم قرأنت یدی طولی داشت
 و آنچه را میبگاشت بمت برضبط آن میگذاشت پدر ابو الحسن علی که بشوهرتیه باشد بفاضل معروف
 بوده و در دمشق در شوال چهارصد و نو متولد شده و در اول ریح الاول پانصد و شصت و هشت
 در اسکندریه بدر بقارفته و در سنه زقریه بوده در بر شام و لقیته الارمنه زیه منوب بان و بکده شیا
 ترکان ملکه مادر سلطان شاه بن ایل ارسلان است و سلطان شاه از سلاطین خوارزمشاه
 بود پوشیده نباشد که سلطان شاه برادری داشت موسوم بکیش خان که با او از کیت مادر نبود
 در ولایت جنیکاوست می نمود چون ایل ارسلان درگذشت سلطان شاه در خوارزم بجای پدرش
 و اعتنائی برادر بزرگتر نمود و لهذا جنگ در میان گرفت و پس از آنکه چند دفعه سلطان شاه مغلوبش
 خان شد کار بمجامعه انجامید و بعضی از بلاد خراسان بسلطان شاه تعلق گرفت و او در سال پانصد
 و هشتاد و پنج سحری بمرد و ملک او را نیزنگش خان برود چیزی نگذشت که ترکان ملکه هم بکیش خان
 مقتول گردید ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین خوارزمشاه است در سال
 ششصد و پنجاه و هشت سحری که هلاکو خان غزم تخیر شام داشت بدرالدین لؤلؤ حاکم موصل را بطلب
 کبر بن از بنیفر صاف داشت و پسرش ملک صالح را با عا کر موصل بار دوی خود ملحق ساخت
 و بنا بر حالت اطاعتی که از موصلیان بشود هلاکو خان شده بود ترکان خاتون دختر سلطان
 جلال الدین بملک صالح و ولد بدرالدین لؤلؤ تزویج نمود اما ضربت منظورین بیان
 و دختر عبد القدر بن زبیر است و نوار منکوخته فرزدق شاعر معروف وقتی که میخواست از تحت
 مزاجت زوج خود خارج و متخلص شود تا حاضر نزد ابن زبیر شفیع قرار داد که ابن زبیر باستیلا
 او اقبال و اقدام نماید و فرزدق بمیر ابن زبیر متوسل شد و نوار بواسطه شفاعت تا حاضر بر فرزدق
 غالب آمد و این حال فرزدق به حضور عبد الله آمده این بیت را بر خواند بیت
 لیس الشفیع الذی یاتیک مؤترداً | مثل الشفیع الذی یاتیک عریانا

و از آنوقت شافع عریان ضرب المثل شد این خلکان در ترجمه حال ابو الفضل ریح بن یونس بن محمد بن عبد الله بن ابی فروه که ابتدا حاجب ابو جعفر منصور عباسی بود و بعد وزارت این خلیفه یافت گویند منصور چون کمال میل و اعتماد را با ابو الفضل ریح داشت روزی با و گفت هر حاجبی که داری زمین بخواب ریح گفت استعاضه که بهر من محبت داشته باشد خلیفه گفت محبت امری است یاری نیست ریح گفت بی چنین است اما قوی که انعام و احسانی با و فرماید در او حالت سختی نسبت بخلیفه حاصل نمیشود و چون آثار خست از و بطور رسید در قلب خلیفه نیز اثر کرده مهری پدید امیکرد و چه مودت مودت میآورد و ممکن است که اندک اندک ر. و باز فریاد کند و بدرجه مستحکم شود که جرائم و تقاصیر او مثل جرائم و تقاصیر اطفال نظر آید و معفو باشد و شفاعت او نیز مثل شفاعت عریان مقبول افتد در عریان نیز مثل شافع عریان ضرب المثل است و فاش آن اینکه وقتی زیر نام او تسبیح بنی خثعم عریان نزد خلیفه آمد و خبر داد که قبیلۀ او فارت کردند و از آنوقت هم شکم هر کس میخواست قبیلۀ خود را خبر دهد که جماعتی نیست انما میآیند عریان شده میآمد و میگفت آقا اذیر عریان یعنی آگاه و بوشایه باشد که دشمن میرسد تمومه کنیز من شده بود از علیه یا عباسی و در حقیقت تمومه گفته اند بیت

لم تطب اللذات الا لمن	طابت له لذّة تنوّه
غنت بصوت طلقت عبرة	كانت بجز الصبي بحبوسه
وكيف صبر النفس عن عا دة	تظلمها انزلت طائسه
وجنت از شجتهها بانّه	فجنته الفردوس مغروسة

و موقع و داستان این ابیات در کتاب ابن ظافر موموم به بدایع البدایه مسطور است
 هشتمین بیت و مسمی بوجه رفاهه القرطاضیابی بود و مشار الیه او را بلسه طلاق مطلقه نمود و
 عبد الرحمن الزبیر القرطبی او را بزنی گرفت چون بمیمه عبد الرحمن را عین یافت از او مفارقت کرد و
 حضرت نزول مذهبها شد که آیا بمینقد محلل برای تجدید فراغت یا رفاهه کافی است فرموده آن
 بذوق عیلت و مذهب عیله را الزبیر بقتضی است و آنرا این نام نامی بخندند و
 سلاطین عظیم الشان داده بشده و در بعضی روزمان یکی از بنات سلطنت عظمی مسماءه باین اسم و لقب
 بفخر الدوله میباشد لقیته دختر خطیب محدث ابو الفرج عیث بن علی بن عبد السلام

الامنائی است که پیش ترجمه حال او نگاشته شد تمییم آن ترجمه را کویدشار الیها در مکتب
محدث مشهور حافظ ابوطاهر السلفی میر میرود ابو الحجاج صاحب کتاب الف بابا پسر رئیس
که معروف بابو الحسن علی بن محمد و بن است میر رس بوده و در نزد ابوطاهر السلفی تحصیل نموده و
در ماه جمادی الاخری سال پانصد و شصت و دو ابو الحجاج از قیقه اجازت گرفته و ابو الحجاج بنیابی
سیکویه بقیقه بمن اذن داد و است که مجموعه اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده و قرأت
و روایت نمایم و برخی از اشعار از کیفیت و طویل که در مرقع حافظ السلفی است شرح ذیل ذکر نمایم

اعوامنا قد اشرقت ایامها
والروض متبسم بنور اقا حه
والترجس الغض الذي احداقه
والورد يحمي وجنة محمرة
وشقائق النعمان في وجناته
وبعد از کمال تشبیه شروع بمرح حافظ السلفی کرد
وتبتهت بعد الکری نوامها
لما تجرد للقريض حسامها
فخر الائمة شيخها وهما مها
ارض العراق بفضلها وشامها

وعلى اعلى ظهر السماء خيامها
لما بكى فرجا عليه غمامها
ترنوفهم ما نقول خزامها
الخل من فرط الحياء لثامها
خالات سلك خالها رقامها
يا صاح قم لسعادة قد اقبلت
واجمع خواطرنا لجللى فكرنا
مدح الامام على الانام فريضة
الحافظ الخبير الذي شهد له
واخر قصيد ورا طوری خوب گفته که کشف

لطافت و رشاقه او ایلان را فراموش مینماید ست و دختر حسین بن اویس از بیک
ترکان و زنی بدین اجمال بوده و با عم خود احمد بن اویس بمصر آمد ملک ظاہر بربوق از ملوک چرکصر
اورا تزویج کرد و بعد طلاق داد و عزاد او شد و له ابن شاهزاد و بن اویس اورا بزنی بگرفت
چون بیدار بگشتند غم او احمد در گذشت و شاه و تکه شوهر مشار الیها تحت پادشاهی نشست
اما او شوهر خود را نابود نمود و خود بسلطنت پرداخت بعد از آن محمد شاه پسر قرا یوسف با و حمله کرد
یکسال بعد اورا در بند محاصره داشت و از راه دجله خود را بواسطه رسانید و شتر را متصرف
شد با لی اورا با محمود بن شاه و له پسر شوهر او بمسند حکمرانی بنمکن کرد و دیند و محمد در انیز ملاک خسته

در سال شصت و نوزده هجری خود مستقلاً حکمران شد در بصره با اغراب حرب کرده و جزیره و ط
بصرف مشارع در آمد و بنام او خطبه خوانند و سکه زدند و اخرا الامر در سال شصت و هشتاد و
در گذشت در انباء ابن حجر ذکر شده است **تونی** التون زوجه ملا باقانی که متحاب سیر
نظام الدین علی شیر بود طبع چالاک و مزاج بیباک داشت با شوم وزن اکثر شاعره و با هم طوطی

مراج دست میداد تونی ملا این باغی گفت کاواک شده چونی از او پشت مرا بیدار کنند بضر ب انگشت مرا هم خوابی گشت رگی گشت مرا قوت نه چنانکه پا تو اندر داشت و بجای این باغی در جواهر العجايب این رباعی منظر آمد شهابه پشت سوی من خواب کنی	یاران ستم پیره زنی گشت مرا گر پشت بسوی او دمی خواب کنم تونی نیز در جواب رباعی را نوشت روزی نبود از و بجنبه پشت مرا بستر بود از پشت دو صد مشت مرا ملا همه باز و غمزه ات گشت مرا بگذار که دل گرفت از پشت مرا
---	--

تونی شخص نازی از محدثات ایران است در حسن صورت و شیرین زبانی و خوش
طبعی و لطیفه گوئی بدرجه کمال بوده و نقل کرده اند که شوهر تونی با امردی بسزپرد و از زن
ملکوت نمیشد تونی ازین ادای نامعقول بجان آمد و این رباعی را بمناسبت انشاء نمود

آن شوخ که هست حسن عالم گیرش ایمی خواجه بیاتامن و تو صلح کنیم	یارب چه شود شبی بخوابم زیرش تو با کونش بساز و من با کیرش
---	---

مرد بدین ایند و بیت مثنیه شد و امر در اداع کرد و توبه نصوحا از فعل بد نمود و پیش تونی
و با وی انس گرفت و در آفتاب عالم تاب اختر مبطر آمده که نصوحا شخصی بود در شیراز پیش و
بروت نداشت و پیوسته رخت زنان پوشیده در حمامی که مخصوص برای خسل زنان بود می
رفت و خدمت مشت مالی میکرد و در انحال از قصص و حکایات شہوت انگیز بشنودهای دربار
و غمزه های بلا خیز و حرکات دیگر زنان را مست میکرد و بر سر شوق و ذوق میآورد و می
آمیخت باین عمل عمری خوشحال بسر برد و کسی شناخت که مرد است روزی دختر حاکم در
حمام آمد و نیکین مثنی از اکثر او جدا شد دختر در حمام را بست و در جستجوی آن نیکین برآمد

نصوحا لرزه برانداش القادر بر نشان و گریان و بخشود قلب هر سجده گذشت که گفت خدایا
 غم نکند اگر که رسوا نشوم و من توبه میکنم که بازیه کاری نخواهم کرد و هنوز در سجده بود که نگین را
 از جامه زنی بیرون آوردند نصوحا شکر خدا را بجای آورد و فرصت یافته از حمام بیرون آمده
 بخانه خود رفت و رخت زنان از بر انداخت و لباس مردان پوشید و پیش محمد رفت و بگوید
 الی الله توبه نصوحا توبه کرد و از ابرار شد و توبه و در آن سه واقعه مشهور گردید تصویر سیر سنی
 مرشد آبادی از میر جوشش عظیم آبادی شنیدم که نام و بقیس خانم بود شعر اردو میگفت این بیت

بیت فارسی است از افکار اوست	دست نه زانی منت شناخته ام
بر بلای منت شناخته ام	جوشش نقل کرد که روزی تصویر سپهر شریخ
خود بروش گرفته در صحن خانه استاد بود میر تقی شوهر وی که مرد شاعر بود این مصرع برخود	
دیدم بدوش امنه طفلی پری نژاد	تصویر بالبدیه مصرع دیگر را گفت
چون مصرعی که باشد پیوسته زادی	حرف الشاء

ثبته بنت یحیاء زوجه ابو حذیفه است و ابو حذیفه از اکابر قریش و سپه عتبه بن ربیع
 و برادر بنی عتبه است ابو حذیفه بشرف اسلام و ایمان مشرف شده و در حداد صبیحه
 گردیده بارض عتبه مهاجرت کرد و از آنجا بدینه منوره مراجعت نمود در تمام غزوات ملازمت
 خدمت حضرت رسول متراواشت تا در یوم الیمامة شهید شد در جنگ بدر که کفار مبارزمی
 طلیح بن ذوالحباب بنوی را بخت تن بین دعوت میکرد رسول اکرم و او را از رفتن میبید
 منع فرمودند و هند خواهر ابو حذیفه در انفرقه حاضر و با کفار همراه بود و در کفر و انکار خود دهر
 می نمود و بنا بر حمیت جا طلیت این دو بیت را در حق برادر خود انشاد کرده گفت

فاشکرت ابا ذکاء من صغر	حتی شیت شبانا بغیر محجون
الاحول الاثقل المشوم طائر	ابو حذیفه شتر الناس الذین

اما ثبته زوجه ابو حذیفه صحابه است مشهوره و مانند شوهر خود دارای فضل و درایت بوده است
 و ثبته بنت الربیع و ثبته بنت سلیم و ثبته بنت الضحاک و ثبته بنت النعمان نیز چهار زن صحابه بودند
 از و ثبته بنت خطله الاسلمیه یکی از نساء تابعیه میشد ثوبیسم جایزه ابوالسبعم نعم حضرت

رسول بوده و مرده و ولادت سید نام را با بولهب او داده و بولهب او را ازادر و اول زنی
که بشرف دایه کی آن بزرگوار نایل شد ثویبه بود بعد حلیمه را این شرافت نصیب شد ثویبه وقتی
که حضرت نبوی را شیر میداد پسری شیر خواره داشت سر و ح نام و چون ابوسلمه بن عبدالتین
جش را نیز شیر داده این دو برادر رضاعی حضرت مقدس نبوی گشته اند و عقیده بعضی اینست
که سید عالمیان ابتدا یک هفته از پستان آمنه شیر خورده اند بجز حال ثویبه چهره سید الشهدا را نیز شیر داده است
تا ثور است که چون ابولهب بحضرت رسول ایمان نیاورده در گذشت او را برادرش حضرت
عباس نجواب دید از او پرسید که در چه حالی گفت در ناچشم و عذاب الیم بمنقید در رشت
رسول اگر من بجهت اینک ثویبه را بمرده تولد آنحضرت آزاد کردم از عذاب آسوده ام خلاصه در
اسلام ثویبه اختلاف کرده اند ما محض دایه کی حضرت رسالت پناهی در انجیل ذکر کردیم و میویم
ثریا (مستوقه عمر بن ابی ربیعہ المخزومی از متقدمین شعراي اسلام و دختر عبدالتین بن الحارث بن
امیه الاصفهانی است و از جمله اشعار رائقه که عمر بن ابی ربیعہ در حق او گفته در وقتی بوده است
که سبیل بن عبد الغزین مروان مشار الیه را تزویج نموده و آن قصیده است طولانی که سبیل بن

ایها الطارق الذی قد عنانی
زاد من نازح بغیر دلیل
و در این قصیده می گوید شعر
عمر الله کیف یلتقیان
وسهیل اذا استقل یمان
اقترق ثریا و تزویج ابوسبیل عمر بن ابی ربیعہ
ضاقتنی الهمه واعتزتی الهموم
بهواکم و انتی مرحوم
و از افرین و مطیب ساخته برای ثریا فرستاد
کتاب مؤله کمد
یوزقه لهیب التوقین التخر والکید

قصیده سبیل بن عبد الغزین

بعدها نام سامو الرکبان
یتخطی الی حتی اتانی
ایها المنکح الشرباسهیل
هی شامیه اذا ما استقلت
و لطف این اشعار پوشیده نیست تیرگام
من رسولی الی الشربا فانی
یعلم الله انتی مستهام
نیز اشعار ذیل را عمر بر روی کاغذ قوی نوشته
کتبت الیک من بلدی
کعب و اکف العینین بالحرث
چون ثریا این بیات را بدید و برخواند

کرست و بر سبیل مثل این شعر بر زبان آورد
 ومن هو ان لم يحفظ الله ضایع
 اتانی کتاب لم ییر الناس مثله
 وقرطاسه قوهیة وریاطه
 وفي صدره منی الیک تحیة
 وعنوانه من مستهام فؤاده

بنفسی من لا یستقل بنفسه
 بعد از آن این بیات الظم کرده زرد عمر بن ربیع
 امڈ بکافور و مسک و عنبر
 بعقد من الیا قوت صلا و جوهر
 لقد طال تھیامی بکم و تذکری
 الحوائم صبت من الحزن مسعر

عبد الرحمن السبیلی که شارح سرژ ابن بیثم است که پدر یا نواده قتیله بنت النضر سبیل و قتیله زب
 حارث بن ائیمه جذری است یعنی ثریا دختر سپر او بوده و بعضی قتیله را خواهر نضر دانسته اند ولی
 سبیلی کوید صبیح نیست که دختر اوست (حرف ابجیم) جان من اقا جان
 لفظ قادیان بنظر می آید که تصحیف خاتون باشد بجه حال امیرن در حرم مراد خان ثالث سلطان
 عثمانی بمسبار و اقتداری بکمال داشته و در مضطرات امور دخالت نموده و وساطت او بسیار
 پیشرفت کارهای خطیر میشده بعد از سلطان مراد خان نیز بمان نفوذ و قدرت مانده از قرار
 مذکور قتیله آثار خیره گردیده از جمله در اسلامبول مسجدی جامع و مسقاخانه ساخته بهترین صفات
 او اینکه احانت ظالم انما یتکشف شیعه و برادر او ابراهیم پاشا چون از طریق انصاف
 عدول کرده ظلم و اعتساف را بدرجه کمال رسانید جان قادیان مخر خواهری را برکنار
 نهاده در حبس و قتل اوساعی گشت جبراء بنت قتامة مادر زن حضرت امام حسن
 و مادر ام سختیست طلحه بوده و حسن و جمالی بکمال داشته و زنهای خوش سیما از او احترام میکرد
 چه با وجود او انهارا نمایش و بهائی نمینانند بر این او را جبراء میگفتند و جبراء را آن کسی است که بنا
 خوشی جرب مبتلا باشد و مردم از چنین شخصی کناره میجویند که از آن مرض مسری این مانند و
 بنت قتامة را محض دوری هشتن زمان از و جبراء گفته اند و آسمان را بهم نظر کو اکب جبراء
 میگویند ظاهراً عقیل بن علفه المری نیز دختر ماه پیکری باین اسم داشته است جعده دو
 نفر صحابی که هر دو از انصار و ابالی مدینه منوره بوده جعده نام داشته اند و جعده زوجه حضرت
 امام حسن است که آنحضرت را باخواهی معاویه بایزید مسموم ساخت که بوصول یکی از آن پدر پسر

رسد و نرسید از موضوع ما و آنجی فیه خارج است جانان بیکم از رنهای مملکت بند و
 و پدرش عبد الرحیم خان بن میر افغان لقب بجان خانان بوده خود از علم و فضل خبر و ادبی دانسته
 و تفسیری بر قرآن کریم نگاشته جانگیر پادشاه از سلاطین هند صلیت حسن صورتی و فضایل معنوی او
 شنیده و بخواستکاری او فرستاد و دندانه شک خود آکنده و کیدان خود را بریده و در جعبه گذاشته
 نزد پادشاه فرستاد پادشاه آن حرکت را دلیل عفت او دانسته بختین کرد و سالها بشمال هند را و

عاشق حسیق عشق تو پنهان چنان کند	هفتاد در گذشت این شعر ازوست
الحلیله السلطانیة دختر ملک عادل	پیدا است از دو چشم ترش خون کرستین

ابی بکر بن ایوب ایوبی و محدث بوده است مولد نام که بواسطه جلالت قدر و فضل و علم خود این
 لقب یافته است جمال النساء اتم انجیر البغدادیة است که پیش ذکر می از ان نمودیم پیش
 مقارن سال شصت و هجری زنده بوده و چون فضل و علم او را اسباب مفاخرت حسن و ان
 دانسته اند او را جمال النساء گفته محدث بن عساکر و فاطمة بنت سلیمان و قاضی ابی انحوی و قاضی
 تقی الدین سلیمان و ابی بکر بن عبد الله الدائم و ابن سحده و ابن شحمة از مشاهیر اجازة گرفته اند
 جمیله و خیر نامه صرالدوله از ملوک بنی حمدان بوده و بچود و سخا و اورا استنوده اند از جمله نوشته
 اند نیز در سال سجد و شصت و شش هجری بزیارت مکة معظمه زاد با الله شرفا و تعظیما رفت و
 خیرات بسیار از او بطور رسید از جمله تمام حاج را شربت داد و در خانه مکة ده هزار دیار بدل کرد
 و سجد غلام و دو بیت کنیز از او نمود و پانصد راس احله پیس و دکان حاج بشید فخر در آن
 سفر جمیله چندان بطلا و اعطای پرداخت که مردم سفر حج اتم جعفر زبیده و مواهب و خیرات او را فرستاد
 کردند و عام جمیله معروف شد و هر سال که خیر و برکت زیاد عاید مردم میکرد دید آن سال طعام
 جمیله میگفتند و دوازده نفر زن صحابیة متماة با این اسم بوده که از انجمله است جمیله بنت ثابت
 که با تم حاصم معروف و پیش ذکر می از او شده است و جمیله بنت عبد الله زوجة ابن ابی ثابت
 ابن شمس بن شماس است که اول صیغه طلاق خلعی در باب او جاری شده و چنانکه در کشف در
 سوره مبارکه بقره مفسر است جمیله اصفهانی زنی خوب صورت و خوش طبع و شیرین زبان
 بوده در اصفهان نشو و نما و در هندوستان سیاحت نمود و است این شعر ازوست

خزخار غم ز نیست ز کفر از بخت ما انخم غلیند در جگر بخت بخت ما

چنان محبوبه ابونواس شاعر و جاریه صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و منسوب بکائنات و عبودیه
الوهاب لقی محمدی که در بصره میزیسته اند بوده و اخبار و اشعار ابونواس را روایت نموده ابو
نواس با و مشقون شده و اشعار زیاده برای او گفته سالی چنان بچ رفته و ابونواس نیز به امید
وصول او غم بیت التمد کرده و در همان وقت این ابیات مسطور ذیل را بنظم آورده

الم تر انی افنیت عمری فلما لم اجد سبباً الیهما حجت و قلت قد حجت جنک	بمطلبها و مطلبها عسیر یقوینی و اعیتنی الامور فیجمعنی و ایتها المسیر
---	---

و ابونواس در این فقره در طلبه نظم کرده که تقادان با بصیرت تجید نموده اند حسب المناسبة

قطع درین محل مسطور می شود	الهنما اعد لك	ملیک کل من ملک
لبیک قد لبیت لك	لبیک ان الحمد لك	و الملك لا شریك لك
واللیل لما لم ان حلك	و الساجات فی الفلك	علی مجاری المنسلک
ما خاب عبد املك	انت له حیث سلك	لولاک یارب هلك
کل بنی و ملک	و کل من اهل لك	ستج اولی فلك
یا غطنا ما اغفلک	عجل و باد را جلك	واختم بخیر عملک
لبیک ان الملك لك	و الحمد و النعمه لك	و العز لا شریك لك

چنین معلوم میشود که ابونواس از حبش بنوان فقط بچنان مایل و مشقون گردیده چو دود با
زوجه جهانگیر شاپاد شاه هندوستان دختر راجه اودی سنگه و الی جود پور بوده و در لطیفه کوئی
و حاضر چو الی مشنور گردیده است و در حرف حا در ترجمه حال حیات النساء یکم ذکر می از حاضر چو
این زن خواهد شد جو سره دختر بته التدین الحسن بن علی بن الحسن ابن الدوامی البغدادی
است که در ذیل عنوان بنیت الدوامی ذکر می از و کرده ایم این زن در بغداد میزیسته و از خانواد
معتبره دارای حلم و ادب بوده و زنان را و غط و نصیحت میخویده نزد شیخ ابوالنجیب ابوالثو
تحصیل و استماع حدیث کرده عبد الرحیم ابن ابوالنجیب و از برنی گرفت و سیده بنت عبد الرحیم از و

بوجود آمد و رسال ششصد و چهارم جری کیش در حالتی که مستعم و ضوضا ختن و ادای نماز بود در حال
 نمود و جوهر و جاریه است نفیست و جوهر اسم جاریه است از مهدی عباسی که بر او حکم و تسلطی
 داشت جوهریه چنانکه در عنوان احتیاجات المؤمنین اشاره نمودیم جوهریه از زو جات
 طاهرات حضرت خضر کائنات و دختر حارث بن ابی ضرار رئیس عشیره بنو المصطلق و از قبیلہ خزاعه میباشد
 در غزوہ بنی المصطلق این زن را مسلمانان اسیر گرفتند و حصه ثابت ابن قیس صحابی شد و با مالک
 خود قرار داد مبلغی معین کار سازی کند و از قید و قبت خلاص شود و محسن استغناء بخود حضرت
 رسالت پناهی آراء عرض کرد و یا رسول الله انا جوهریه بنت الحارث سید قوم و قد اصابتی من
 البلاء ما لم یحیف علیک و قد کاتببت علی نفسی فاعنی علی کتابتی رسول اکرم و منظر کل حمت و کرم
 تمام مبلغ متعهد را دادند و مشارع اربع را شرف ازدواج خود از زانی فرزندان صاحب که این
 بدیدند از قوم و قبیلہ جوهریه هر که را در تحت شکاک داشتند محسن احترام قرابتی که با پیغمبر حاصل نموده بود
 از او کردند عایشه گوید هیچ زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیلہ خود بد رجوع جوهریه خیر باشد و کلمات
 محی الدین مذکور است که این زن هفت حدیث شریف از سید انام هم روایت کرده است
 و دو نفر صحابه نیز متما باین اسم بوده و یکی از ان دو نفر دختر ابو جهل و زوجه عتاب بن اسید است
 که پس از فتح مکہ بشرف اسلام مشرف گردید همچنان خاتم طیب الله سبحانه و تعالی بانوی
 کریم الاصل مظلوم و بهین خاتون عظیم الشان مخم صدف کوهر انور شهر یاری سپهر فروزنده مهر کمر است
 و کامکار می شرف همچنان در ب زمان و زین زمان مادر فرزند سیر اعلی حضرت شایسته
 تاجدار و لیسعت هایون مانا ناصر الدین شاه قاجار خداوند ملکه و سلطان ملکه بود که جمعا
 راجس نذیر بی مشار و شیر و معین و ظمیر صیانت نمینمود و با حصالات رای و متانت فکر و حصه
 عقل بران بر شوکت دولت و قوت سلطنت مبلغی می انزد و ثبت

بنان و کلکش اندر تسم و تحسیر	دیر بود نه منشی نه پس چه سلطان بود
سطور خامه او بر بیا خض صفی عدل	بخط رجحان منشور حکم و نشر مان بود

فی الحقیقه صفحات خط ان مخم عظمه طاب ثراها که هر یک محض ذیل عطیه و عطای طبعه
 و اعانت لمعوفین و تأمین خائفین و حمایت لضعفا و رعایت رعایا نگاشته شده

قطعاتی است که دارندگان شطری و سطری از آن را از عقد و دارید گرامی بردارند و وسیله اقتدار و خود
خود بشمارند و همین کلمات و بنیان و تقریر و بیان درای حساب و هوش ثاقب بود که پس از آن
تخت شاهی را بر سر و راضی محمد شاه قازی ناما رفتند بر بانه تفریق کلمه را از میان بزرگان و ارکان دولت
ایران برداشت و بحکام و ولایات و ایالات محاکمات محروسه ارقام و احکام نگاشت و اعمال
و اعمال اقطاع را در تحت نظم و انشظام گذاشت تا موکب منصور علی حضرت شاه جعفران از دار السلطنه
تبریز بدار الخلافه طهران شرف و رودار زانی فرمود و تخت کیان را بجلوس مینست مانوس مزین نمود
و تفصیل این احوال که محتوی بر شیل هزار اشکال است تاریخی بمطالعیه شما که مورخین این دولت
ابدایت نگاشته اند و برای طالبین خبر و حافظین میر گذارشته و اگر ما بخوایم بشکرا و شرح آن گرامی
باید گشتی جدا گانه تالیف نمائیم و آن از تناسب و وضع این فقر خارج کرد و در پیشگاه پادشاه
کاغذ شود پس بهیچان گوئیم این ملکه معظمه ایران که روانش در غرقاب جهان سیرتج و شادان باد و جز
زاده خاقان خلد آشیان فغلی شاه فرزند امیر کبیر محمد قاسم خان بن سلیمان خان اعتقاد الدوله قوام
قاجار و والدۀ ماجده او خواهر بلخی سینه میرزای فرمانفرما حسن میرزای شجاع السلطنه است

در سال یکم از و دیست چهارم بحری با	محمد شاه آن شاه درویش دوست
که شاهی سبا بی بکر دارا و سبت	مرتبه فرا و جت حاصل نمود و در محام

ملکی با امر اعلی بر نفوذ او امر دولت افزود و در هر مورد و موقع کمال کفایت و دفور درایت خود
را ظاهر فرمود و در سال هزار و دویست و چهل و هفت و ششم ماه صفر المصفر وجود مسعود بایون
علی حضرت خنصر و صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه از بلطن طاهرا و باطن و ظاهر جهان را آرایش
داد و در تمام عصر خیرا بر سر و در یک قسمت از عهد معدلت عهد خنصر منصور این مظهره ملکی را به
محرسانی مادر بلکه خلقی را بکنالنت پدر بود از صنایع عالیۀ و خط و نقاشی محاربتی بکمال داشت
و نقاشان را کاسبی کل دوزی میکرد که ارباب خبرت و سلیقه را بحیرت میآورد و افسوس که در سال
هزار و دویست و نود و پنجاه روز و شصت و ششم ماه ربیع الثانی در آنوقت که موکب محمود خسرو
در اقلیم اروپا حاضر بیا مظاهر بایونی را بکشت دقایق مشغول میا خنست ملکه معظمه روح بسته
ارواح و ای غریبت بهشت افراخت طایر خوش در خلد برین سدر و نشیند اگر تفقد علم حضرت

شاهنشاهی و حجاب که دوام عمر بانیوش اسباب رفاه است بایستیک نبود کردی انبوه بخاک سپید
می نشستند آن وزیر مرحوم تر کبری و مهد علیا نورالدین مصححها مرحوم شاهزاده مظفر علیقلی میرزا ابن
خاقان المغفور فیما فی شاه الملک با اعتقاد سلطنت بود که علم و فضل و حکم و عقل و جبر و نصیرت و بزرگ
منشی و خبرت او اتفاق را گرفته و صیت آن با صلتع و اقتلاع رفته است و از خصایل منظمه
مرحوم رضوان الله علیه عفتی عامل و دوزخی سلیم و طبعی موزون و استعدادی جامع
و حدی منفرط داشت و برداشتمندان و کاراگانان خلعت و حق کامل میگذشت طبعات
مردم را حسب المراتب شناسا بود و در عواقب کلیه امور بنیانا اثر خیریه اش زیاد و از آنکه بشمار
آید و بهوشند عدادان را تعداد نماید اثر بنانوشه که بالای منور ماند و نظم که جورجای قلاند
بر تخریش اندازان جمله است بیت

از مردوزن آنکه بهوشند است

بیدانش اگر زن است اگر مرد

مصحح پاک ملکه مظفر علیقلی میرزا ابن

اندر همه حال سر بلند است

باشد به مثل چو خار به در

خاتم روحه مقدسه مصحح قم و زاویه منوره بضعة امام بهفتم میباشند آن تربت ریحان محبت

بمیاه رحمت سیراب باد نبی الرحمة و آله الامجاد حجب ان آراستیم و خردشاه جهان

از سلاطین بهند و ستان و از اهل ارجمند بانو یکم ملقب بممتاز محل که ترجمه حال ان نگاشته بود و آنکه

و جمیل بوده با طبع موزون و بادبا و شعر از یاد بزل و بخش نمینود مقبره او در شهر دلی در بقعه شاه

نظام الدین اولیا معروف به زرزری بخش رحمة الله علیه و وفات او در برابر او نود و دو و هجری بود

لوح مزار او اینست که از افکار و مشا ایشا نگاشته

که قبر پوشش غریبان بهین گیاه است

بغیر سبز نهوشد کسی مزار مرا

جبهان نخلون شاعر بود است

شیرازی و مالدار معاصر عبید زاکانی شعر او ظرفا غالباً در مجلس او حاضر میشده و کمال احترام را یاد

می نمود و اندر این شعر شفیق ازوست

ز زره ذره خاک آفتاب میبارد

مصوریت که صورت ز آب میبارد

جبهان اسم کی از زو جات شاه اول

اول پادشاه صفوی بوده و در نظم شعر دستی داشته اما از تاج افکار او چیزی بدست نیست که
کایت بیت که با و نسبت داده اند در حرف جاء در ترجمه حال حیات بیاید حجب شاعر و دیوانه

یکی از امراء بود و این بیت از اوست
قد رغمای وی و سر و چین هر دو یکی است

کل باغ و درخ آن غنچه دین هر دو یکی است
حرف الحاء

حاجی قادرین دختر اسکندر پاشا از وزرای مرحوم سلطان بایزید خان و مناجات بجای میراث
خاتم است صاحب حدیقه الجماع گوید در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا جامع و تکیه و درصا میخانه
دار و آقا محمد دهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء این گفته را در کرده می نویسد باز دو بیت سال
قبل آباد اجداد در محله حاجی قادرین ساکن بوده اند و هم اکنون مادرمان محله مشکین مستقیم و میلیم
که حاجی قادرین مشایخ در آن محل جز تمام چیزهای نداشته و جامع شریف از مرحوم خضر بک حرم
العلم است که یک وقتی قاضی اول اسلامبول بوده و محله را نیز با اسم او منسوب داشته بود و در
قادرین در عقب جامع خضر بک دو حمام بنا نمود و جامع شریف و محله با اسم او منسوب شد
قبر حاجی قادرین در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا در جوار جامع واقع و مقبره خضر بک قریب بزرگ
در حول بوسه شاهره کنیز پاشا در حبه زنی مدینه است که گزیر شوهر کرده و به سبقتی معروف
شده در حق او گفته اند اشبق من حتی صاحب مجمع الامثال در شرح بهمان مثل گوید در وقتی که مرو
بن حکم والی مدینه منوره بود سپهر حتی که سی چهل سال داشت بر روان عرض شکایت کرد که مادر
بجائی این ام کلاب نام شوهر کرده مروان مشارالیه را احضار و از او استفسار نمود از زن در کمال
بیشتری بعضی سخنان سپهر خود گفت که بر فرط شبق و دلالت داشت لهذا این صفت ضرب المثل شد
و گفتند اشبق من حتی و بدیهه الحشرم العذر کئی

فما وجدت وجدی بها ام واحد
رأته طویل الساعدين عنطنطا

ولا وجد حتی بابن ام کلاب
کما انبعت من قوه وشباب

بدیهه در بیت ثانی از این روایت بعضی الفاظ

حتی را که در حضور مروان گفته و شوهر خود این کلاب را وصف کرده ایراد و استعمال نموده و
عبارت حتی نیست یا بوفعه الحمار اما رأیت ذلک الشاب المقدود العطنط
والله لیصر عنک امک بین الباب والطاق فلیشفین غلیلها ولتخرجن نفسها
دونه ولودت الله صبوت و الله صبوتی وقد وجدنا خلاصه های مدینه حتی را خواستار می بیند
یعنی او را بمنزله ام البشیر می دانستند چه بانها اقسام موافقه را با اسم فروع و غریبه و بختی و مریم را محبت

و این حتی غیر از حتی دختر است که از طایفه بنی بحر بن عمود بوده حبابه مغنیه بود مشهوره و او و سلامه
 نیز مغنیه است معروف قینتی نیز می باشد چه یزید بن عبد الملک اموی باین هر دو عشق داشت
 و طوری مهر ایند و کثیرن او را مقهور نموده بود که گویا آنها مالکند و یزید ملک است و در حق بعضی
 مغنیه ها که در موسیقی مهارت کامل داشتند گفته اند حسن بن قینتی یزید خلاصه حبابه جاریه بوده است
 مدینه از شخصی معروف باین زمانه باین میسنا و او را عالی می گفته اند و مالک او نهایت سعی را در تربیت
 او نموده چنانکه از مضره موسیقی دنانان انصر که ابن صرح و ابن محرز و مالک و معبد و جلیل و غیره لیلیا
 بودند حبابه تعلیم گرفته و پس از آنکه بدرجه کمال رسید یزید فرودخته شد و سماء بجایه کردید در آغای مسطو
 است که یزید فرزند خود را خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک بجایین مینماید هزار دینار رسیده است
 عبد الله بن عمرو بن عثمان را بنی کریمه و بنی قریه نیز مهریه داد و بجهت محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر را
 از جاله نکاح خود در آورد و بعد از آن عالی را به هزار دینار خرید سلیمان چون ابن اسراف و بتزیر او
 بدید در غیاب او گفت من مایملک یزید را خواهم سپرد که نتواند در آن دخل کند و دیگر با و دخل
 نخواهم داد و یزید آن حرف را بشنید و ترسید و حالیه را به صاحبش رد کرد و آنا همیشه در خیال او بود و تا
 خلافت با و رسید و وجه او سده و نسیه که یزید در هر حال عالی را خواهد خواست محض اتمالت مشایخها
 را خرید و یزید تقدیم نمود و یزید نهایت ممنون شد و او را سماء بجایه ساخت و اندک اندک میل او
 بجایه رو باز میاد و نهاد و شب نوروز با او شرب خمر مشغول گشت و جز تفریش و صحبت با او بکار نمی
 پرداخت و امر خلافت عمل مانده بود و کونین بعضی اوقات یزید بنگاهت حبابه دستهای خود را
 بهم میزد و میگفت پروا نمیکشم پروا نمیکشم روزی هنگام ادای این تجارت حبابه گفت خلافت را
 بیکه و امیکند می یزید گفت بتو و امیکند از ما جارا اندر خوشتری از ضایح الکبار خود در شرح مقاضه
 زهریه نقل کرده و کوید روزی یزید بن عبد الملک گفت میگویند دنیا برای مردم چو قوت بی که در
 نیست من امروز کاری خواهم کرد که اسبها گدازب انحراف باشد انکار و رباعی با صفا نم
 عیشی ترتیب داد و خواص ندای خود را بخواند و بعشرت نشست و با و از حبابه انترازی حاصل
 کرد و میگفت پروا نمیکشم پروا نمیکشم گرم عیش و شادی بود که دانه اناری کلوی حبابه را گرفت
 و آنچه کرد و پذیرون نیامد و در ساعت آن مغنیه جان پدر و روح یزید کوئی پروا نکرد و فری

او متبدل العی شده باشد و قریب الحی نگذاشت روزی بی گذشت به سرت بسر برد بعد از آن وقت روز
که با حتمی جانگاه و حکم سوز زندگانی نینمود راه آنجناب پیوسته و زنجیری که در مقام زهدیه میگوید یا ذک
المرفانی و مانی به من خطه علی راسه و مضبوط بحین غصت بحبته الرمان
اشاره بهین واقع میباشد و مقصود از مانی بهین به سرت صاحب صحایف الاخبار کویدرید
سه روز نفس جابه را دفن نکرد و در آن سه روز نه سخن گفت نه بطعام و شراب رغبت نمود این
در کامل و فیروز آبادی در قاسوس جابه را بتجفف باه ضبط کرده و در او قیاس نوشتید با مضبوط
است حیا به محدثه است بافضل و علم که ابوسلمه التوزکی شاکر او بوده است و جابه
الوالیه و اتم جابه از تابعیات هستند و از جابه و البیه علماء اثنی عشره معجزاتی در حق ائمه اطهار
بیست نقل می کنند جمیع و خیر عبد الغری العزیز بوده و طبعی قادر داشته و در جوان حماسه

إلى الفتى بركة كاه ناقتي
أنتى وترى التراقصات الى منى
أولى على هلاك الطعام اليه
وصى بها جدى وعلمنى لى
فاحفظ حيتك لا أبالك واحتر
جميه بنت عبد الرحمن و خزين الدين

در باب پنج شعر از او ثبت کرده و آنست
فکما مناسمها النخيل الاسود
بجنوب مكة هديهن مقلد
ابدا و لكنى ابين و انشد
نفض الوعاء و كل زاد ينقد
لا تخرقه فارة او جد جد

عبد الرحمن ابن الامام جمال الدين ابى بكر محمد بن ابراهيم بن احمد بن عبد الرحمن بن اسمعيل بن المنصور
محدث بوده است مشهور به اتم عبد الرحمن جمیع و در اسناد حدیث و تعداد روایات آن پدر
طولی و حافظه غریب داشته از محدثین شیخ تقی الدین عبد الرحمن بن ابی الفهم الیلدلی و خطیب مرزا
استاد او بوده اند و علوم دیگر را از ابراهیم بن خلیل فرا گرفته سبط حافظ سلفی محدث معروف
اسکندریه و ابراهیم بن ابی بکر الرعبی و فضل الدین عبد الرزاق و غیره تا از محدثین بغداد با و اجاز
داد و عموماً نیز از البغفت و صلاح ستوده اند و فات حسیه بنت عبد الرحمن در ماه شعبان
سال هفتصد و سی و سه هجری اتفاق افتاد و صلاح الدین صفدی در سنه هفتصد و بیست و هشت
از مشارالها اجازت گرفته و در کتاب عنوان النضر که در احوال مشاییر عصر خود نوشته ذکر می کند

جلیبه خاتم شاعر است در ادبیات ما هر پدرش علی پاشا ابل هر سکت شیبا محمد زنی
افندی صاحب کتاب مشاییر النساء گوید من و این زن هر دو در سال هزار و دویست و شصت و
دو متولد شده ایم و مشارع کتب اکنون در اسلامبول در تحت فرا و جت محمد افندی کاتب است

و غزل مسطور در ذیل از وی میباشد
بیرای قاشی بای ارتق نیز دیرمه مژگانک
سینه نو یاره لرچدی در و نه تیغ بجرانک
وصال کن بزی دور ایلدک و ارا و لوسون جانک
سنی بیدین دیشلدی زلدن یوقدر ایماک
امید اتیم اسیر در داوانلر غیری در مانک
اوراد خسته خواجه حاجی دانسته ناطع خود خفته
که خیر و ذکر کل بخاک یکسان است
صیغ المنظر خوش طبعی بوده این بیت از وی
ورنه مجنون تور سوا ترا زین بیایست

جگر دوتیغ غم کن زحمنی وار کن اتمه یکا نک
نکا و مشکه جانا که شایان کوردن اغیار
او غافل خیر نادان حد دیه بدم او شسین
امید رحمت قلمی عبث در سندن ایکافر
جلیبه بید و ارددن خلاص او ملغده و کلده
حجایی دختر بلالی از ابالی اشتر یاد بوده و
مران بخواریم ای باغبان گلشن بخت
حجایی از لنوان کلپایکان و شاعره
حفظ ناموسش تو شد مانع رسوائی من
حجاء دختر نصیب است و در نظم اشعار

مانند پدرش دسی داشته و این هر دو از شعرای عجمی عباستین میباشد نصیب در اصل عبد بوده
و در یامه نشو و نما نموده بعد با او را بمهدی عباسی فروختند و مهدی چون اشعار او را بشنید او را
آزاد و تجید و مکنی به ابوالخجاء کرد و کنیه در عرب چون مخصوص طبعه عالی است اینغنی اسباب مفاخر
نصیب گشت و حجاء دخترش را ماهر ساخت و قتی مهدی خلیفه در محلی موسوم طبعی آباد مشغول تفرج
بود حجاء و پدرش بحضور خلیفه رفته این ابیات را در محاسن آن محل بخواند بدیت
رب عیش ولده ونعم و بها بمشرق المیدان بسط الله فیه ابهی بساط
من بهار و نهار الحوزان ثم من ناضر من العشب الأخضر یزهی شقایق النعان
مد الله بالتحاسن حقه قصرت دون طول العینا حققت حافناه حیث تنان
بخیم فلعین كالظلمك زینا وسطها بطار من مثل الثریا یحفها التمران
ثم حشوا الخیم بفض كمال المهی صرائم الکشبنا یتجارین فی غباء شجی

اسعدانی یا فاختی جلولا فبقصر السلم من سلم الله وابقی خلیفة الرحمن
ولدیہ الفزلان بل هن ابھی عند من شوار الفزلان یا له منظر او یوسر و
شهد لذتہ کل حصنا خلیفہ را بیا خوش آمد بخشین کرد و بجرکایت از پدر و دختر هزار درم
عطا نمود پس از زمانی گنج بخت و عباسہ بنت المحدثی رفت و اشعار ذیل را در شکایت از قحط و غلامی بآی خود

ایندناک یا عباسہ الخیر لے حمی	وقد عجفت ام المہاری وکلت
وما ترکت منا الستون بقیتہ	سوی رمتہ منا من الجهد ریت
فقال لنا من نیصح الترای نفسہ	وقد ولت الاموال عنا فقلت
علیک ابنتہ المہدی عوذی تبیا	فان محل الخیر فی حیث حلت

عباسہ یکدست لباس و بعضی عطریات با ستہ ہزار درم با و داد چنانہ ادا می نکرد را ابن ابی اسات نظم آورد

من ضرب لتع وتسعین محکمہ	مثل المصابیح فی الظلمات تلق
اما الحسوف فقد امسى تغیظہ	غما وکاد برجع الرقی یختنق
وذو الصداقة مسرور لنا فرح	بادی البشارة ضاح و جہہ شرق

خدا م عربیہ است از عشرہ عشرہ دارای را می صائب و کفارتین و در حق او کفہ شدہ

اذا قلت حذام فصد قوہا	فان القول ما قالت حذام
-----------------------	------------------------

و این شعر بدرجہ اشتهار رسیدہ و ضرب المثل گردیدہ است ابو الفضل میدانی گوید این شعر را
بحیم شوہر خدام در وقتی کہ مابین خدام و صفیہ کہ ان نیز زن دیگر بحیم بودہ نزاغی واقع شدہ می
خواندہ و مقصود او این بودہ کہ ہرچہ خدام گوید صحیح است بعضی بجای نقد قویا فافضتہا نوشتہ اند
یعنی فافضتہا مثل و اذا کالو ہم کہ بمعنی و اذا کالو ہم میباش و خدام بہنی بر کس است حرہ
زینب ام المویداست کہ از ثوان ماہ پنجم و ششم ہجری و دارای فضل و علم بودہ و اورا زینب شہرہ
نیز کفہ اند حساتہ التمیمیہ دختر شاعر مشہور ابو الحسن الاندلسی است کہ در ادبیات بڑی
طولی داشتہ و وقتی پدرش در گذشت او از جتہ معاش در ماندہ و بی کفیل ماند چہ ہوز کسی
اورا بزنی نکر فتمہ بود لہذا ابیات مسطورہ ذیل را بظلم آوردہ بعرض حکم خلیفہ اندلس
رسانید عنایت و حرمتی بہ او نمود

اذا الیک ابا العاصی موجهة

انك اليك ابا العاصي موجهة
قد كنت اربع في نعماء عاكفة
انت الامام الذي انقاد الانام
لاشيء اخر اذما كنت لكف
لازلت بالفترة القضاة مر تديا

ابو الحين سقته واكف الذبح
فاليوم اوى الى نعماء يا حكم
وملكته مقاليد النقي الالم
اوى اليه ولا يعروى العدم
حتى تذلل اليك العرب والحجم

عظم مبلغ ما وعطا كرد و بوالى پير كه مشارح
ترتيب و به حسن المصنعة مغنیه است مشهوره از بابى بصره و در شمرى كه در ذيل سطور مشهور
وسوف يرونه فى بيت حسن

حسنه يكى از جوارى محمدى عباسى است كه مست بخوابى هم با و داشته و اكثر موزين مشارح
سبب بلاك محمدى دانسته و گفته اند حسنه قصد كرد يكى از بخوابه باى ديكر محمدى را منوم نمايد
تا خليفه خاص او باشد شير يا كلابى را بر ميرالود و بدخترى داد كه نردان بن برد و با و بخوابد خليفه
بين راه بان دختر بخورده آن مایه را گرفته قدرى از آن آشاميد و سم در مزاج او اثر كرد و در گذشت
حسنه در نواقحه فریاد ميكرد و ميكفت و الامير المؤمنين! من بخوابتم ترا خاص خود كنم از خطاب
بلاك تو شدم حفضه از زوجات حضرت رسول صلى الله عليه و آله و دختر خليفه
ثالثى است و در ذيل عنوان اقباب المؤمنين اين مطلب اشاره شد و حفضه ابتدا در ساكن
از دواج خنيس ابن خذافه التميمى الصحابى بود چون او در گذشت و حفضه سيوه ماند عمر خواست
بزننى بابى بكرد و بديا بكم جوالى در مينا ب نداد عمر دست نكاشد نرد عثمان آمد و با و تكليف
كرد عثمان نيز بكمجه انكه زوجه اش رقيه كه دختر يار عيسيه حضرت رسول بود تا ز و وفات نموده گفت
من حال اميلى بنا حل نذارم عمر خنيس متغير شده نرد حضرت رسالت پناى ۲ آمده و جواب
عثمان را بعرض سيد عالميان رسانيد و از او شكايه كرد حضرت فرمودند حفضه را بخشي بهتر از عثمان
خواهد گرفت و عثمان هم بهتر از حفضه زنى تزويج خواهد كرد پس از آن رسول مرسل او را بزنى گرفتند
و دختر يار عيسيه خواهم كلامم را بجان دادند در انوقت ابو بكر تهنيت عمر آند و گفت اسي عمر از من
مباش من ميدانم كه بنى اكرم قصد گرفتن دختر تو دارند و قى كه بمن تكليف كردى از اينجه سكوت

کردم که خواهستم رسول الله را افشا کنم اگر آن بزرگوار این خیال نداشتند بر آئینه من جفیه را
 میگردم اکثر ابواب میر ترویج حفصه را بجنسرت پیغمبر در سال سیم هجرت نوشته اند و فوت او را در
 سنه چهل و یکت یا چهل و پنج گویند و حفصه شخصت حدیث از حضرت رسول ۳ روایت کرده است
 حفصه بنت الحجاج الزکونیة این زن از اباالی غرناطه و در جمال و کمال باینده و مثال بوده و در
 ادبیات ما هر طبعش در سرودن اشعار قادر و بنا برین او را شاعرة الاندلس گفته اند و این
 معلوم بنماید که از جمیع زنان اندلس که طبع و فضل داشته اند این برتر است و از اشعار حفصه
 بیت مشهور در ذیل است که در حضور امیر الموحیدین عبد المؤمن بن علی بدین نظم آورده است

يا سيد الناس يا من	يوقل الناس فده	امن علي بطرس
يكون الذعر عنده	تخط يمينك فيه	الحمد لله وحده

پوشیده نباشد که سلاطین موحیدین در صدر فرامین خود بخاطر علی الحمد لله وحده بنویسند و حفصه
 اشعار بعد از شای امیر الموحیدین درخواست کرده که فرمانی در حق او صادر شود و بعنوان مزبور
 و خطبه در حق او برقرار گردد که دایم العمر آسوده باشد و بیت ذیل را نیز حفصه یکی از زنهای
 صاحب حسن با گرم غرناطه نوشته و با و سرود

غضبي جفونك عما خطه قلبي	يا ربة الحسن بل يا ربة الكرم
لا تحفلي بردعي الخط والكلم	تصفية بلخط الود من صمة
اغار عليك من عيني رقيبى	ايند و ليت رايز بعضی بجهت نسبت داده اند
ولولائي خبائلك في عيوني	ومنك ومن زمانك والمكان
نيز اینجا شعر او قی یکی از کشمائیان خود نوشته	الى يوم القيامة ما كفاني
الى مائتة ابدًا يميل	از ورك ام تزور فان قلبي
وفرع ذرايبي ظل ظليل	فتخري مورد عذب زلال
اذا وافي اليك به المقييل	وقد املت ان تظا و تصحى
اباؤك عن بشينة يا جميل	فجعل بالجواب فما جميل
	حفصه بنت حمدون نیز شاعرة

اندلسی که در ادبیات دستی داشته حمدون پدرش از اباالی وادی الحجاره بود و خود او از انساب

مشهوره قرن چهارم و بعلم و شعر معروف و دویست ذیل در شکایت از بلا زمان خویش گفته

یا رب اتی من عبیدک علی
اما جهول ابله متعبد
این دویست نیز از مشارع
واذا ما نزلتک زاد تبعا
قلت ایضا وهل تری له شیئا

جر الغضا ما فیهم من عجیب
او فطن من کیده لایحیی
لی حبیب لایثنی لعتاب
قال له هل رأیت لی من شمیة
حکیمه و منقیه عارفه بوده است

از بزرگان زمان شام و رابعه شامیه که ترجمه حال او بیاید بخت شاکردی این زن داشته
در نفحات الانس از قول رابعه شامیه نقل کرده گوید مشارع چهار روزی نزد حکیمه رفت حکیمه
بتلاوت قرآن مشغول بود چون رابعه را بدید گفت شنیدم شوهر تو احمد بن ابی انوار میگوید
زن دیگر ترویج نماید رابعه گفت بل چنین است حکیمه گفت چگونه عاقل قبول میکند که دل خود را
از خدا بد و فخر زن مشغول سازد بعد از آن شرحی تحقیق از لقب سلیمه که در قرآن کریم ذکر شده نموده
حلیمه بنت ابی ذؤیب و این حضرت فخر کانیات علیه افضل الصلوة و از صحابیه است و او
حلیمه سعدیه نیز گویند چه از قبیل بنی سعد بن کبر است این زن از آن عتی که بارضاع حضرت رسالت بنا
پرداخت سعادت او را شائل گردید بلکه قوم و قبیل او بفضیل و برکت نایل شدند چنانکه گفته اند

لقد بلغت بالهاشمی حلیمة
و نزلت مواشیها و اخصبت ربعها

مقام اعلیٰ فی ذروة العز و الجود
وقد عم هذا السعد کل بنی سعد

حلیمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیاده از حد دوست میداشت و در حفظ و حر است آن را که
زاید الوصف میگوید و در وقتی که آنحضرت را برای مشغولی حرکت میداد و این مصراع را میخواند
یا رب اذا عطیته فابقه و اعله الی العلاء و ارقه و ادهض باطیل الغدا

حمده بنت واثق او را حمدة البختینه نیز گویند و از نوان او آخر قرن چهارم هجری و بعد از
است ابو عطا مشهور در باب المراتب بغداد اقامت داشت و مجلس و عطا مضمونی منعقد
مینمود صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حمده نزد ابو بکر احمد بن علی بن بدران الحکولانی علم حدیث
کتحصیل نموده و ابن معانی از او اخذ فقه و حدیث کرده است حلیمه بیکی آغاز و جبهه

حیدر و دختر حسن بیک ترکمان آق قویلو و مادر شاه اسماعیل اول پادشاه صفوی است و شاه اسماعیل روز شنبه
 بیست و پنجم رجب سال هشتصد و نود و دو هجری از بطن امیرن بوجود آمد و بعد از آنکه سلطان جنید پدر سلطان
 حیدر بکام میرزا جهان شاه از اردبیل بطرف دیار بکر تبعید شد حسن بیک فرمانفرمای دیار بکر خدیجه نام دختر
 سلطان جنید داد و گویند این خدیجه مادر سلطان حیدر است و بعضی خدیجه یکم را خواهر حسن بیک دانسته
 اند و بعضی دیگر حسن بیک خواهر خود خدیجه یکم را زنی سلطان جنید و دختر خود حلیمه کی آغا را به
 سلطان حیدر داد و حمد و نه شاعرانه بوده است اندکی که در فضل و ادب صاحب رتبه و
 مقامی گردیده است پدرش که زیاد نام داشته از اهالی شهر وادی از مضامین غرابطه میباشد
 بعضی حمد و نه را حمد گفته اند در هر حال امیرن در مضامین یکانه عصر خود بوده و قدرت طبع

او از این اشعار که وقتی بنظم آورده معلوم شود
 وما لهم عندی وعندك من ثار
 وقل حماقی عند ذاك وانصاری
 ومن نفسی بالسیف والسيل والنا
 درجه لطف طبع او آنها نیاید بیک
 سقاء مضاعف الغيث العظیم
 حنوا المرضعات علی الفطیم
 الذین المدامة للندیم
 فیحبها ویاذن للنسیم
 فتلس جانب العقد النظیم

ولتا الجی لواشون الافراقنا
 وشتوا علی اسماعنا کل غارة
 غزوتم من مقلتیک وادعی
 این ابیات سینه از حمد و نه است و از
 وقانا الفحة الرضاء واد
 حللنا دوحه فحنا علینا
 وارشفنا علی ظمأ زلالا
 یصد الشمس الی واجهتنا
 یروع حصاه حالیه العذاری

اگرچه این اشعار با اسم ابوالنضر المناری مختص

یافته اما بنا بر تحقیق صاحب لفظ الطیب مورخین اندلس وقتی این ابیات را نسبت به حمد و نه داده
 که منازی در بلاد شرقیه عرب بنوع قدیم از محمد وجود نگذاشته بود از عجایب آنکه وقتی منازی شاعر
 معروف نزد معری آمده همین چند شعر به دهنه را بنام خود برای او خواند معری این اشعار بجا طردشت
 بپند که منازی مصرع قول را میخواند معری مصرع ثانی را قرائت نمیداد تا رسید به مصرع دوم از شعر
 دوم معری چنانکه طور شد خواند حنوا المرضعات علی الفطیم منازی گفت من علی الفطیم نغمه علی

الشیخ کفنه ام معری گفت لا ابا یاق نخن علی الظیم مناسب و نظرش لفظ مرخصات بوده مبارکی
 نخل شد و باید دانست که این ابیات را حمد و نه کچه درجه خوب گفته که مثل منازی شخص صاحب
 طبعی بی آن حال آن نموده است حمد خواهری زینب نام داشته که او نیز دارای فضل و علم بوده و چون
 در وادی آتش زنهائی را که صاحب علم و درایت و متفرد در ادبیت بودند عنریات کشیده و
 و خواهرش زینب را شعر عنریات گفته اند قاله فی فتح الطیب حمته المعزیه یعنی حمته که در
 خدا عذاب و شکنجه دیده این زن از صحابی است در ابتدای ظهور اسلام بفرقت ایمان شرف
 شد و چون جاریه و در تحت ملک یکی از کفار بود آن کافر بجهت قبول دین اسلام او را عذاب
 مینمود و او بیکر از حالت او خبر دار شده او را خرید و آزاد کرد و حمته بنت جحش و حمته بنت ابی سفیان
 دو نفر صحابییه دیگر میباشند و ازین دو حمته بنت جحش از عصبیه است که قصه افات را بیل کرده و
 آنها حسان بن ثابت و عبداللہ بن ابی و سطح بن ثامه و حمته بنت جحش و حمته بنت سفیان
 بن امیه این عبدش مادر سعد بن وقاص است حمیده بنت النعمان دختر نعمان بن بشیر
 الصحابی است و دارای هر بزه طبعی موزون بوده و شوهرهای خود را بچو میخوانده ابتدا عارشا
 بن خالد المخزومی یا معا جبر بن عبداللہ بن خالد و را بزنی گرفت مشارالیه با این شوهر خود را بچو

کقول دمشق و شبانها	احب الی من الجمالیه
صنناهم کصنان النیر من اعیان علی المسک والقالیه	
وقیل یدب بادیب البحر ادعیاء علی الفال والقالیه	

و همین ابیات سبب مطلقه شدن او گردید بعد از آن روح بن تبعاع انجرامی که ندیم عبد الملک
 اموی بود او را بخواست حمیده روح را نیز به این دو شعر مسطور در ذیل بچو نموده برخواند

بکی الخند من روح وانکر جلد	و عجمت عجیبا من جذام اللطاف
وقال العیاب لخن کنا اشیاء هم	واکسبه کره یترو قطائف

روح هم او را طلاق داده گفت خدا شوهری ترا نصیب کناد که شراب خورد و در
 آن خوش قوتی نماید اتفاقا این دعا مستجاب شد و فیض بن ابی عقیل الشافعی حمیده را
 در سلک ازدواج در آورده و هر وقت این مرد شراب میخورد دست میشد و در آن خوش

زن نما میکرد چسبده گفت این اثر تفرین روح است و فیض را همه بر این شعر بگو گفت شعر
 سمیت فیضا و عاشق تفتیش به
 و گویند و شعر مطهر را نیز در حق شوهر خود میگویند
 سلیله افراس تخلفها بشل
 و ان کان اقرا فافین قبل الفحل

ابا انچه شایع است ایند و میت از مالک
 بن اسماء میباشد و در وقتی گفته که حجاج بنده حواجر حمیده را ترغیب نمود و است و ابیاتی را که حمیده
 در بگو شوهر اول خود گفته ابو الفرج در جلد چهارم غافق بنقل از دیوان حماسه از صدر باب المالح
 و بطور مرسوم در ذیل ننگ است

وذلك من بغض اقوالیه
 و عشی لصحبته قالیه
 و لا فی غصون استه البالیه
 احب الی من ابحالیه
 فیالک من نکتة غالیه
 علی المسکن والغالیه

حمیده بانوسیم زوجة نصیر الدین
 محمد یون با شاه ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه سلطان هند و ست ناما بوده و محمد یون منکوت
 دیگر داشته ستماة حاجی سیم و این هر دو زن در حسن و جمال عدیم المثال بوده اند بعد از
 فوت محمد یون حاجی سیم بمقبره و بارگاه حاجی مریم بمعاونت جمال الدین محمد الکبر شاه بیاورد
 شوهر خود بنا نمود و پانزده گشت رویه که محادل سید و سیت و پتیزار و ثمان باشد
 بحضرت این بنار رسانیده آن بقعه اکنون در شهر دلی بمقبره یون مشهور است چندانکه
 هر کس از خانواده سلاطین دلی وفات میکرد در آن مقبره دفن میشد چنانکه عالم کبر شاه و فرخ
 و دارالاشکوه در تخیل مدفون شده و خود حاجی سیم و حمیده بانوسیم درین بقعه نجا گرفته اند حمید
 بقی است که حضرت رسول تر باریش داده بودند و گاه که میفرمودند کلینی یا حمید یا حمید حمید
 است حمید و در اینجا یعنی بیضاء است حقیقه طبیب القمینی و خیر عبد الرحمن بن احمد

ابن عربین عرفات القنی وازاشیخ امام سیوطی وزنی محدث بوده است و کمال بن خیر و بعضی علمای
دیگر بمشارالیا اجازه داده اند حیات خاتم زوجه شاه اسماعیل صفوی بوده و طبعی موزون
داشته و این پادشاه را منکوحه دیگر متماه بجهان خاتم بوده است که او نیز شعر می گفته گویند روزی

جهان خاتم ایثار پادشاه اسماعیل عرض کرد
که پادشاه جهان را بجهان بکار آید
ترک غم جهان بکن تا ز حیات بر خوری
بعضی گفته اند بجهان این مصرع را خواند
حیات خاتم در جواب این مصرع خواند

تو پادشاه جهان بجهان از دست ده
حیات خاتم حاضر بود بشنیدن این بیت
هر که غم جهان خود کمی ز حیات بر خورد
تو پادشاه جهان تو را بجهان باید
اگر حیات نباشد جهان چکار آید

جماعت دیگر این مکالمه شعری را بحیاة النساء یکم و محمد بن ابی بکر بن محمد بن ابی بکر بن محمد بن ابی بکر
پادشاه ابن جلال الدین محمد الکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند حیات النساء یکم زوجه
جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد الکبر پادشاه زنی با صباست و صاحب طبع موزون و
خوش محاوره بوده و چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجه دیگر داشته متماه به محمد بن ابی بکر بن محمد بن ابی بکر
بنو جهانگیر متصف بصفات مذکوره و مکالمه مسطوره در فوق را بعضی باین وزن نسبت داده اند
و نیز بعضی از مؤلفین گویند بجهانگیر پادشاه پنج زن داشته و مکالمه فوق را با شری نسبت بانها
داده چون طاعلی در تحت آن نبود بکارش این پرده حقیقت را گویند جهانگیر شاه از اول جوانی و در زمان
سلطنت پدر خود میل مغربی بنور جهان یکم پیدا کرده و وجه نقشش ابتدا این شد که روزی بمشارالیا
در جای با صفائی تفرج میکرد شاهزاده جهانگیر رسید و دو کبوتر در دست داشت چون این را
دید دست او را گرفته در کلماتی بازی مشغول شد بعد شاهزاده کبوتران را بنور جهان داده
خود بکل چندین پرده تحت اتفاقا یکی از دو کبوتر از دست او را بریده پرواز کرد و در دست شاه
زاده آمد و یکی از کبوترها را مفقود دید پس آن کبوتر چه شد بنور جهان گفت پرواز کرد و در دست جهان
گفت چگونه پرواز کرد بنور جهان کبوتر دیگر را هم را کرد و گفت اینطور پرواز کرد و بخرکت خوش
آیند و در شاهزاده اثر کرده او را منفقون نوحه جهان ساخت محذرات این زن بختی ابتدا بعلیقله
خان نامی شوهر کرده بعد در تحت مزاجت جهان کبر شاه در آمده است گویند وقتی نوحه جهان

بجایان کیر شاه گفت دین شما خوشبختیست جهان کیر شاه از روجه دیگر خود که تمامه بچوده بائی بود افتخار
منو داد و در جواب گفت من بوی دین مرد دیگر را نشنیده ام تا بدانم دین شما خوشبختیست یا نیست
نوحیه ان از خواب جوده بائی زیاده منتقل کردید حیاتی زوجه نور علی شاه مشهور و تمامه
بر بی بی جانی بوده قواعد و محارفات عرفان را از شوهر خود کسب کرده و چون طبعی موزون داشت
تقریباً ده هزار شعر نظم آورده که غالباً شتمن بر کلمات عرفاست بعد از نور علی شاه بلا محمد نام غراسانی

شوهر کرده این چند بیت از افکار اوست	منع دلم از ناله مکن در پی محمل
کز ناله کسی منع نکرده است جرس را	دلها چاره درد من بجای راه را
داند و عدا لغافل می کند	دلها ای طایر قدس عرش آشیان
مخودانه از دام این خاک دان	دلها بقیض بشکن و بال و پر باز کن
به کلکشت و کلزار پر داز کن	حاجیه از زوجات خاقان مغن

خدا آشتی نامتعالی شاه طایب راه است و از طرف پدر بخجلی خان زند میرسد و شاهزاده بخجلی سیرا
ولد خاقان که معروف بشیخ الملوک بوده از بطن مشار الیها بوجود آمده حاجیه زهد و قدسی بکمال داشته

و خط و ربطی بقدر کفایت شعر را بدینگونه بنفرداد	طواف کعبه مرا حاجیه میسر شد
حذا زارت احسن دلی نصیب کند	حذا ام پیش شرمی از خدام و شعری که در

حق او گفته اند و مثل شده است ذکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال گوید خدام این بخت
الا یا قومنا ارتحلوا و سیروا فلو ترك القطار لئلا لنا

و مقصود او این بود که قوم خود را بکاه کند که دشمن بقضای شیخون حرکت کرده چه میکند ای قوم روان
شوید زیرا که مرغان قطار و پروازند و آنها را اگر بحال خود میگذراشتند شب در جای خود میخوابیدند
اینکه در حرکت اند معلوم میشود جماعتی تنهت نموده و مانع سکون و خواب آنها شده پس برویم
که دو چار و مقهور انجاعت شویم قوم و شبیه خدام اعتقادی بقول او نکردند و دشمن آمده آنها را

غارت نمود و به زان دیم این که از آتش که بود	اذا قالت خدام قصد قوه
خان القول ما قالت خدام	در حیوة انجیوان بهم بهین طور گفته است

حلیه شبت محمد صادق از نساء مشهوره اسلامبول است و در تذکره الخطاطین ذکر او

شده پدرش را بجا بیست و پنج خطیب زاده و یکی پاشای وزیر بود و بعد از آن بدین پس پرداخته تلمیذ
 از بنده محمد علی تعلیم خط گرفته و بعد از این بر کمال کرده و در سنه هزار و صد و شصت و نه هجری بخار
 شده و بر کمال او خط شهادت داده اند از جمله تصدیقی است که محمد راسم افندی از خطاطین ایران
 در حق او نوشته و مرحوم ستقیم زاده در تذکره خود درج کرده و صورت آن از قرار ذیل است
 منقذ خلعة و عطیة من کریم صبیح و صدقت بکمالک ربه او کانت من القانتین
 زهیر زمانها و حیراء و انبیا ذات ائمتی عشر سنه تلك القطعة الملیحه سمیة
 السعدیه اعنی حلیمة ابنة من انبته الله نبا احسنا فتقبلها ربه و زینها
 سر و علنا فلا غر و النسوة اللائی قطعن اقلامهن و کتبن و النسا
 نصیب منها الکتبن غطاها الستار بجلا بید القانتات الغابتات الساعا
 ما نلیت بالعشر و الاربکار فی الکتاب الا کم اذ یلقون اقلامهم انهم یکفل
 مریم قره و حوزة العبد الاثم کاتب السرای الخاصه محمد و اسم عفا العفو عنه
 بحسبه اب القلم فی السنة التاسعة و کستین بعد الالف و الف من هجر من علیه و علی و
 حنیفه اسم دختر احمد بن داود الدینوری و دختر احمد بن المصدق بن محمد النیشابوری و دختر
 جمال الدین عبدالله المحبوبی و دختر قیس الشیبانی بود و جمعی دیگر از فضلا و فقهای حنفی هستند که
 باین رسم دختر داشته و بهیچکسی با بوج حنیفه معروف با نام خطم که این کینه داشت نه از نوبت است
 که دختری ستماء بحنیفه داشته بلکه از قرار گفته موفقی انجوار زمی و اکثر اصحاب مناقب ابو حنیفه غیر
 از حامد و کور انما فرزندی نداشته و لفظ حنیفه چون بلغت اهل عراق معنی دوازست و ابو حنیفه
 خطا وقت و زمان خود را بهترین اسلوب بنویشت و برای ضبط و نوشتن بوسه مسألی که می
 شنید همیشه نزد خود دوات نگا و میداشت و او را حنیفه گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم ستقیم
 زاده نمیطلب را در تذکره خود از محیی الدین الکافیه نقل کرده و از نوادینش آمده است
 خدیجه الکبری جناب ام المؤمنین خدیجه
 حرف النجاء
 اول زوجه از زوجات مطهرات حضرت سید المرسلین است که دختر خدیجه بن اسد بن عبد العزی بن
 قصی از اشرف قریش بوده و مادر مطهره را الهیفا طهرت زائد الا صم از اولاد عامر بن لوی

خاتون زنهای بزرگ را کتیه خاتون میگویند اما زکلی اتوب یعنی از خانان و سلسله سلطنت
 صلاح الدین اتوبی پادشاه مصر و نفوزن بوده اند که آنها را خاتون مینامیدند یکی مادر سلطان
 ملک عادل سیف الدین ابی بکر ابن اتوب و دیگری دختر ملک اشرف موسی سپهر ملک عادل
 سیف الدین و این هر دو ملک الملک زیاد و متول بوده اند و در سده خاتونیه در دمشق شام از آخرین
 خاتون دختر ملک اشرف سیف الدین خاتون والده سلطان ملک عادل در سال پانصد و نود و ستم
 هجری درگذشت و خاتون دختر ملک اشرف دشتقد و نود و چهار وفات کرده اما سید خاتونیه
 که در فذقلی اسلامبول واقع است از قرامطورات حدیقه انجم از انبیاء پیران خاتون و بن
 احمد پاشای عرب است و احمد پاشا از امرای بکریه بوده خدیجه الست دختر مستقیم
 بالند عباسی است و اعراب در سیاق خود او را ست خدیجه میگوید مستقیم بالند آخرین خلیفه
 است از خلفای بنی عباس که در سال شصت و پنجاه و شش بحکم بلاکو خان مقتول گردید اما دختر خلیفه
 ست خدیجه بیست سال بعد از پدرش زندگانی کرد و کمال اعتبار و حرمت را داشت چون در
 گزشت در شیع جنازه او اعیان دولت و ارکان ملک حاضر شدند و جسد او را با دیدن
 بر داشته و بخاک سپردند و یاد از سرگذشت حزن انگیز پدرش که دو نوحه سرکش نمودند خدیجه
 التیجوتیه دختر او دین میخائیل بن سلجوقی برادرزاده رکن الدوله ظفر بیگ از سلسله حمله
 ایران و چنانکه پیش ذکر شد این زن معروف با سلطان خاتون بوده در سال چهارصد و چهل و
 بیست هجری خدیجه سلجوقیه را بر بنی بالقائم با مراد ابن القادر بالند القباسی دادند و القائم
 صد هزار دینار هجریه داد و در چهارم مشارالیه او را فی مرصع و طلا مبارک و سبب بختیار بویه و
 ارباب سیر و تواریخ حتی صلاح الدین صفدی در کتابه وانی بالوفیات شرح انیمار و حیات
 نگاشته خدیجه بنت بدر ابن معروف باقم سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن
 خلف بن عبد الغزیز بن بدر ابن اقبسی است و او زنی محدثه و از شباخ امام سیوطی میباشد
 سال مئصد و نود و نود متولد شده و در دو سالگی وی را مجلس جوهری و منصفی که هر دو محدثی
 بودند حاضر نمود و آن چه در آن ایام علم حدیث زیاده از حد معتد به بود و اطفال کوچک خود را
 خاندان اهل علم در مجلس تدریس محمد بن کرام حاضر میکردند و بعد از این فقره اسباب مفاسد

آن طفل بود و از زمانده نشن شنیده میشد و میگفت من و مجلس درس فلان محدث حاضر شده ام و این
و ساداتی از این راه شامل غایب و میگردد خلاصه امام سیوطی از این زن اجازه گرفته و در کتاب
النجم فی المعجم او را ذکر کرده است **خدیجه بنت القیثم** معروف بامه الغریز البغدادیه
بوده و پیش ذکری از او نموده ایم پدر مشارالیه حامی قتی نامور بی نون و دختر خود را واری استعداد
علمی بسیار تحصیل او را فراهم آورد و خدیجه را نوشتن و تجوید یاد داد پس از آن خدیجه خود نیز شوقی
حاصل کرد و بکسب علوم مشغول گردید و احب چیزها یکی مجلسی نقد ساخته برای زنان و عظیم نمود و بعد بر ک
موقوفه گفته در خانه خود غزلت اختیار کرد و قوله مشارالیه در سال شصت و هشت هجری و وفاتش در
شصت و نود و نود زن خود و یکمالی اتفاق افتاد و خدیجه در بغداد مجلس درس ابن شیرازی و کرمیه محدثه
و سایر مشاییر آن شهر شده و در مذهب نیز غلبه بن اختیار العامری و ابن النخعی کسب علم کرده و در دمشق و بعلبک
بتعلیم حدیث پرداخته و در ایات متفرد زمان خود بوده و مقامات حریری را با حسن وجود مدرس
میشوده و بسیاری از معارف آن عصر کتاب فرموده و از او درس خوانند اگر چه علم تجوید را نیز از استاد
ایشان اخذ کرده ولی در آن تخریج حاصل نموده است **خدیجه بنت المأمون** دختر مأمون
خلیفه عباسی و از فضیای شعر بوده است و قتی جاریه مغنیه مسماه بشاریه ایات ذیل را که از آنج

افکار مشار الیہا ست در مجلس مؤکل عباسی خود
المثقل التردف الوضیم الحشا
واملح الناس ازا ما انتقی
ارسل فیہ طائر امر عشا
او با شقایق بلے ما یشاء
اوجعه القوھی او خدشا

بِاللّٰهِ قَوْلُوْا اِلٰى مَنْ ذَا الرِّشَا
 اُظِرْ مَا كَانَ اِذَا مَا صَحَا
 وَقَدْ بَنِي بَرَجَ حَمَامٍ لِّهٖ
 يَا لَيْتَنِي كُنْتُ حَمَامًا لِّهٖ
 لَوْلَا لِسَانُ الْقَوْهِي مِنْ رِّقَّةٍ

خلیفہ راہنایت خوش آمد و زیاده از حدین

کرده از شاریه پرسید که این ابیات از کیست چون خدیجه خلیفه زاده بود و انتشار این مضمون اشعار از او مناسبت
نیمه دشاریه خواست گمان کند خلیفه او را قسم داد شاریه ناچار حقیقت را اظهار کرد و این ابیات تمام
خدیجه اشعار یافت مضمون شعر اخروی از اشعار مسطوره خدیجه را شاعر ترک معروفه لفظت کس بود
از زده ایله رای پری نارک تنک سخک
ایوی سمنده اولسه ده پیر آهنگ شک

خدیجه معروفه باقم الفضل دختر فقیه ابوالقاسم عبدالرحمن بن القاسم بن الحسن
بن عبدالمنه النوری از محدثه های اواسط قرن ششم است که در مصر زندگی می نموده پدرش در سال ۴۱۰
هجری در جنات دیاط بدست فرنگیها کشته شد پدرش قاسم به جغرفی معروف بود و پدر قاسم را
که حسین باشد این اسکا رثیه می گفتند و پدر حسین یعنی عبدالمنه به ابن القریشه شهرت داشت و این
خانواده کلیه دارای علم و ریاست بوده و پسند فقهی اعلی الله مقامه در تاج العروس در ماده
(دن و ر) انوار انوار و شرح حال از هر یک بیان فرموده خدیجه بنت محمد الوهاب بن محمد
الصوفی زنی بوده است و ادبیات و تحقیق و معارف صاحب مقام و شیخ محی الدین در
مسامرات خود روایتها را دارد **خبر قاء** امش میباید باشد و گاه از آن مخفی گردد
میگفته اند مشارالیها مجبوره ذوالرتمه شاعر بوده و مشارالیه در حق وی این بیت را نظم نموده است

تمام الحج ان تقف المطایا علی خرقاء واضعة اللثام

اسم ذوالرتمه غیلان میباشد و بعضی این اسم را اضافی بر اسم مجبوره ذوالرتمه کرده و او را غیلان
می گفته اند و شرح شریعی بقایات حریری مقرر است که غیلان و زنی میباید با بعضی کنیزکان که معتبرند
بودند و مفتون جن و جال او گردید خواست با او بقریبی سخن گوید مشکلی پاره در دست داشت
آنرا بجان نهاده نزد میه آمد و گفت این مشک را بپایه کنیز میبافتند و گفت من خرقاء میبافم
یعنی کاری از دستم بر نمی آید غیلان چنان فرض کرد که میبافتند و توجه میباید و مادر او را یوسر بنده
و قصه فتن کرد و در میان کوسه نیم بدست او بود میباید برای آنکه محبت او یاس حاصل نماید غیلان را
آواز کرده گفت با ذوالرتمه این کشت خرقاء بخاری صنایع یعنی ای صاحب بیان بپسند اگر
بیکار میبستم کنیز من کارگر است غیلان دانست که از جانب معشوقه کشته است و از آن روز غیلان معشوقه
بذوالرتمه و میهنه قاء نامیده شد خلاصه ذوالرتمه در شعر مقرر فوق میگوید حقیقت الحال حج و حول
بجوب است و عرفا در مضمون این شعر تحقیقات کرده اند که خارج از آن سخن فیه نیست و بعضی

تمام الحج ان تقف المطایا علی خرقاء و این طور روایت کرده اند

فی الصیون عن ابی جعفر علیه السلام

تمام الحج لقاء الامم خرقاء الصحنه زنی زنجباری بوده است در عصر سعادت

یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن زن دایما در مسجد نبوی بخدمت مشغول بود و خرقاء
لقب رابطت سبب آنست که تحقق و بلاست معروف بوده و بیان شتی بعد از آن پاره پاره کرده دی باریان
در حق حقا بطور ضرب المثل گفتند افرق من ناکته غزلها و بجای ناکته ناقصه هم دیده شد و است
و در وقت کاری بایست غیر اهل آن افتد میگویند خرقاء و جدت صوفای تیر مثل است
خرقاء ذات نیتة و خرقاء عیاب یعنی خود دارای عیب است و عیب دیگران مینماید
و شخصی که عذرهای غیر موجه بیاورد در حق او میگویند لا اقدم اخرقاء علة یعنی حذر تر از این
کار مشکلی نیست خلیفه المکیه سفینه است که در کتاب آخانی ذکر کرده از آن شده
و این زن و دوزن مغنیه دیگر که ریح و عقیده نام داشتند و ملوک ابن شماسه بوده به
شائیات معروف میشدند (خسایه) شاعره است نهایت معروف و مشهور که هم
در آن زمان جاہلیت نموده و هم بغین عصر عادت و شرف قبول اسلام تایل گردیده پس می
شخص میباش و اسم ضناء متاخر بوده و شعر او اشخاصی که در علم شعر تبحر کامل دارند او را
بر تمام زحمانی صاحب طبع مقدم میدارند از این المراحه که جزیر معروف و مشہ باشد پرسیدند
اشعر شعر کیست گفت انا لولاء الفاضله یعنی اگر این فاضله نبود من اشعر بودم گویند وقتی
بشار بن برد که تیرا شعر ای مشهور میباشد گفت بیج زنی شعر گفته است مگر اینکه در اشعار او ضعیفی
زمانه ظاهر است گفت ای فاضله اینطور است گفت نه او چار ضعیف دارد و بعضی در نقد تو حق بر این
گرفته و گفته اند کلام او نسبت بختا از ادب دور است چه مشارالیهما بشرف حضور حضرت رسول قبول
دین اسلام شرف شده و در زمان خلافت عمر چنانکه ذکر خواهد شد در جنگ قادسیه الهام جیتی نموده
و کسی که دارای این مزایا باشد خلاف ادب نسبت با و روا نباشد اما شک نیست که از عبارت
مزبور هر چه قصد می جزمند اندک است بنا بر بطور است این اشعر حضرت رسول اکرم تعالین اشعار
حسنا مایل بودند و اشخاص در حضور آن بزرگوار حاضر شده شعر میخواند و حضرت حکیمین میفرمودند می
گفتند می یا خناس اکثر اشعار خناس در رثیه برادران است این اشعر که بخناس ابتدا طبع غزلی نداشت
و ناره شعر میگفت این که برادران او کشته شدند از غارت و تارشی که او را حاصل آمد طبعش
روان شد و رثیه های طولانی برای آنها بنظم آورد و پوشیده نباشد که خناس دو برادر داشت یکی

معاویة نام که جوانی زیبا و بلند قامت بوده و برادر مادری او بود و برادر دیگر او موسوم بصخر که آیت پدر بود و بزرگوار و جوانمردی معروفست معاویة با هشتم المری نزاع کرد و مقتول شد و صخر در صفا که خروج کرده بعد از آنکه قریب بحال ناخوش و بتری بود و ابل و عیال او بسوده آمده بودند و وفات

کرد و خود صخر در این معنی گفته است
 ار ای ام صخر لا تموت عیادت
 و ملت سلیمی مضجعی و مکانی

و عثم شد و یخشا کرد و گویند عثم در حجر خنایه یعنی خنما و پیر سپید اینها چلیست خنایه گفت از گریه بسیار که بر برادران خود کرده ام اینتر خنما در صورت من پیدا گشته است عثم گفت برادران تو در آتش اند خنما گفت بر عزن و اندوه من افزوده ام حال بجهت اخذ ثار آنها میگردم و بعد برای اینکه در آتش میسوزند که میگویم از عجم روایت کرده اند که گفته است خسار ایدیم میرانی کوتاه از چشم پوشیده بود و بنفتم میرا این را چون نقطه پوش سینه است صدرا میگفتند که گفت ای خنما صدرا میپوشی و حال آنکه حضرت رسول و خنی فرموده اند خنساء گفت بنده انتم که نبی شده اما اعلی دارد که این جاه را اختیار کرده ام علت را پرسیده گفت مرا پدرم شخصی مسرف بزرگی داد و او اموال خود را تلف کرد و خنی دست ما نذر انحال من گفت ای خنساء نزد که رویم و طلب کنایش نمانیم گفت باید نزد برادرم صخر رویم چون بنزد صخر آمدیم و عرض حال کردیم و اموال خود را دویمت نمود و گفت هر یک ازین دو قسمت را میخواهید بر دارید و جبه برادرم با و گفت مال خود را با ما نصفه قسمت میکنی پس عثم که انرا را در قبول نمی از دو قسمت فخر و محترمتیاضحت

والله لا اضیعها شرارها
 و لو اموت مزقت خمارها
 و هی حصان قد گفتنی عارها
 و جعلت من شعرها صدراها

خواستیم ظن بر او خود را تصدیق کرده باشیم و برای آنکه گفته او راست باشد ما نژده ام این صدرا را از بدن خود دور نخواهیم کرد و اشعار مرثیه خنساء در حق صخر و معاویة در جلد شیم آفا فی مسطور است محیی الدین در سمرات گوید و قتی بخنساء گفته صخر را برای ما وصف کن گفت کان قطر السنة الغبراء و غاف الکبیده الحجر ای گفته صفات معاویه را بیان نکات گفت کان حیا الجذب انزل و صی الضیف ان نیز روزی از خنساء پرسیدند صحبت که ام یکت از این دو برادر بتو بیشتر اثر کرد گفت اما صخر مقام الجسد و اما معاویه فخر الکبدانگاه و ایند و بیت انشا و

اسدان محمدر الخالب بنجدة
قمران فی التادی رفیعاً مختار

غیثان فی الزمن القصور الاعمر
فی الجید فرعا سودد مختیر

در کتب ادب و سیر طویر است که غریب و قبیحی بازاری عمومی داشته که از اسوق و کافه می گفتند و این بازار و رسوم مخصوصی نیست که شید شعرا و شجران عرب در آن بازار حاضر شده مناظره و شاعر می نمودند و برای نایب و دیوانی خیمه مخصوصی قرار داده بودند که کلیه فحول شعرا در اینجا جمع میشدند و یکی از مواسم شاعر حضرت رسول یعنی حسان بن ثابت انصاری داخل خیمه نایب شده دیدار و گفتگو با خاندان مشغول می شدند و شاعر شریفه را بیخود خود را که در حق صخر گفته شروع

نخواندن نمود و مصرع اول آن قصیده است

چون این دو شعر بر خواند و

کانه علم فی راسه نار

و ان صخر اذ انشتو لنختار

قدی بعینک ام بالین عواد

وان صخر التأم الهداة به

وان صخر المولانا وسیدنا

نایب زباده از حد بحثین کرد و گفت اگر

ابو بصیر را بشنود و شعر که ده بود و من اورا شعر ناس نخواند و بود و مورا ای خنسا شعر از غم می گفتیم تا حالا می گویم که انت و الله اشعر من کل ذات قدیم یعنی تو از جمیع زمان اشعر خنسا گفت ای و الله و من کل فی خصمین یعنی بلکه از جمیع مردان حسان نایب گفت من هم از اشعر اشعر من هم از خنسا و بر اثبات می گفت خود تو

و لیسافنا یقطر من بنجدة صا

و غسان تمنع حوضنا ان یهدا

و قال لنا بالعرف ان لا تکلمنا

فاکرم بنا خالاکم بنا عتا

لنا الجففات القریلین بالضحی

متی ماتنر نامن معد عصاة

ابو فعلنا المشرک ان ننطق الحنا

ولدنا بنی العنقاء و ابی محرق

نایب بعضی تفرقات در ابیات حسان کرد

و حسان من فعل شد تا تفرقات نایب فقط بر غرق مضامین اشعار حسان میافزود و میتوان گفت مشرب حسان و شعر میگوید و چنانکه در این دو بیت خود اشعار کرد و گوید بیت

و انما الشقر لب المرء یعرفه

وان اشهر بیت انت قائله

علی المجالس ان کیسا وان حقا

بیت یقال اذا انشدته صدقا

و از آشاری که خنساء در مرثیه برادر خود صخره گفته این بیت مریح است بیت
 یله گرنه طلوع الشمس صخره
 و از نایح افکار خنساء ابیات ذیل است که در باب مزاج دیوان حماسه نگاشته شده

زل علی معروفه وجهه
 تحبهم غضبان من غرة
 و یله مستوحرب اذا
 بود که هذا هادیا من دلیل
 ذلك منه خلق ما یحول
 التي فیها و علی الشلیل

ابو الفضل سیدانی گوید مثل معروف مرعی و لا کالتعدان را ابتدا خوانده گفته و نشاء مثل است سیدانی
 وقتی از سوق عکاظ بر میگشت و سید بخلی که در آن جمعی دور بند بنت عتبه بن ابیه را گرفته بودند و او بر
 آنها شعر میخواند نشاء گفت از چهل اشعار میخوانی گفت مرائی که ششکان خود را میخوانم خنساء گفت

آن مرائی و حق چه گمان است بهند خوانند
 و ما نشاء من کل باغ یریدها
 و شیبتمو الحامی الذی صار و لیدها
 و للجد یوم حین عدل عریضها
 اب کی جمود الا بطین کلیها
 ابو عتبه القیاض و یحک فاعلمها
 اولئک اهل العزم الی غالبها
 خنساء بعنوان ستایش در مدح گفت مرعی و لا

کالتعدان و عرض او این بود که در میان آل غالب نظیر مذکورین بدین اشعار نیست و مرعی معنی چراگاه
 و سعدان کیا حی است که از برای شتر بزرگان یافت میشود و تقدیر مثل مذکور نیست که بدام می
 خیزد و لکن لیس فی الجوده مثل التعدان یعنی این چراگاه خوب نیست اما نه بخوبی چراگاه می که او برای
 کیا سعدان است پر از خنساء بجان قافیه و مثبت ذیل را در مرثیه برادران خود نظم آورد و آنست که

ابکی با عکرو بعین غزیره
 و صخره او من ذامثل صخره اذا بدا
 قلیل اذا تقفی العیون و فودها
 بساحته الا یطال قبا یقودها

مثل دیگر نیز شبیه مرعی و لا کالتعدان است و آن ما و لا کصداءه می باشد و گویند که آن نیز زنی بوده اما
 سرگذشت خنساء در جنگ قادیسیه نیست که مشارعها با چهار سپهر خود در آن وقت حاضر بود
 روزی مخص خنساء آنها را قتال بایشان خطاب نموده گفت یا بنی انکم اسلمتم طاعینهم
 و هاجتم مختارین و والله الذی لا اله غیره انکم لکن و رجل واحدکم انکم بنو امرأة واحد

ما خنتا باكم ولا فضحتا لكم ولا هجنت حسبكم ولا غيبت نسبكم وقد تاملت ما اعد الله للمسلمين
من الثواب الجزيل فحرب الكافرين واعلموا ان الدار الباقية خير من الدار الفانية
يقول الله عز وجل يا ايها الذين امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون
فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمين فاغدوا على قتال عدوكم مستبصرين وبالله
على اعدائهم مستنصرين واذا رايتم الحرب قد شتمت عن ساقها واضطربت لظي
على ساقها وجلت نارها على اوراقها فتيمموا واطيسها واخلدوا وارتيسها
عند احتدام خيسها لتظفروا بالخيم والكرامة في دار المخلد والمقامة

يعني اي پيران شيرازي و رغبه مسلمان شنيد و با خست يار و مهاجرت نكرديد فتم بان خدا كه جزا و ثواب
عشت شما فرزندان پيغمبر و شهادت چنانكه فرزندان ايكيت زان سنيدي من بيد شما خيانت نكردم
و خال شما را رسوا ننمودم و عيب و عيب شما و اردنيا و مردم و نسب شما را تغيير ندادم و شما
ميدانيد كه خدا و ندها لم چه ثواب جزيلی براي مسلمان در جنگ است با كفار چنانچه فرموده در اين
كه سري باي بهتر از دار فاني است خداي عزوجل در كتاب كريم خود مومنين را بصبر و
ثبات و پريزگاري امر مي فرمايد و در استقامت و ايستادگي اين صفاست و اعمال قرار ميداد چون فرمود
بسم الله صبر كن و يد بايقظ و بصيرت بخانك دشمن پير و از يد و از خدا ياري جست بخشما فلجيه
كنيد چون باريه قتال را شعل ميديد خود را بر آن آتش بنديد و پاسداران در او ميزيد بخشيت و
كرامت فايز ميشويد و در بهشت صاحب مقام و جاي خواهيد شد اين شيركويدي پيران شيرازي
فصيحيت ياد خود را گوش كرده على التبراح قدم در پشته حرب نهادند و داد دليري دادند و
چهار كيد فعه شنيد شدند چون خنجر شهادت را بر نهادند گفت الحمد لله الذي شرفني بقتلهم
و ارجوا من رب ان يجعلني بهم في مستقر جهنم يعني حمد خدا را كه مرا بقتل آنها شرافت روزي فرمود
و اميد دارم كه در آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نمايد كويت بعد از كشته شدن پيران شيرازي
عمر براي او وجه معاشي مقرر كرد كه تازه بود آنرا استمرازي گرفت و از اشعار خنساء كه ادا پسند

تعرّفني الدهر قرعا و غمزا
وافني رجالا فبادوا جميعا

و تخمين كرد و اندايبات ذيل است
و اوجعني الدهر نهشا و وحزا

واصبح قلبی لهم مستفزاً
من الناس اذ ذاك من غربتاً
وزين العشيرة مجداً وعزلاً
والكائنون من البئاس حرزاً
فبالبيض ضربوا بالسم وخرزاً
ومحت العجاجة يجرن جزاً
وكانوا يظنون ان لا يجزاً
بان لا يصاب فقد ظن عجزاً
وتخذ الحمد ذخراً وكنزاً
وفي السلم تلبس خزا وقزاً

كان له يكونوا حمى تيقى
وكانوا سراه بنى مالک
وهم في القديم ضحاک الادیم
بشم الرماح وبيض الصفاح
وخيل تكدس بالذار عین
جزفا نواصي فرسانها
ومن ظن بمن بلا في الحروب
تقف وتعرف حق القرى
وتلبس في الحرب لنج الحديد
خازن الدولة سماء کل بدن باجی از

زوجات محترمه خاقان خلد آشیان فتحلی شاه طاب ثراه است مرحومه مشارالیه از جواری
والده مظهره خاقان مغفور خلد آشیان فتحلی شاه بود چون والده خاقان را در وضعه رضوان گرفته
حضرت خاقان بخدام حرم فرمودند یکی را از میان خود منتخب کنید که ریاست کلی در محفانه داشته
باشد و آنچه از نقد و جنس و مقرری بوسیله والده خاقان بجهت از شما میرسیده بعد با واسطه او برسد
خدام حرم بعد از شورت که عند محض احترام مرحومه مظهره والده خاقان یکی از جواری ایشان باید ریاست
منتخب شود بنابرین کل بدن باجی باین سمت انتخاب و ثقل صندوقداری برقرار شد و مقامی
مسیح یافت داین شهر را هیچ مهر خود قرار داد (معتبر در مالکات ایران قبض صندوقدار شد
جهان) و فی الحقیقه اعتباراً بمهر او باطلی درجه کمال بود و اگر کرد و با تجار حواله نمیدادیم که قبض میداد
با کمال اطمینان میدادند و تحقیق چون از نظر کفایت اقتداری فوق العاده در محفانه خاقانی بهر سبب
و کار بار بار بطریق میل خاقانی منظم گردانید در سلک زوجات حضرت خاقان منسلک و ملقب
بخازن الدوله گردید و دوشاهزاده منظم از بطین او بوجود آمدند خازن الدوله اجزای معتبره میرزا و شاهی
و چند نفر فرزندان داشت که همه زن و دارای لیاقت و کفایت بودند و آنچه بذل و اعن میشد ثبت
نمودند و در حرم خاقانی اختیار مطلق خازن الدوله را بود خو له دختر ثقلیه از صحابیات

و بعضی اسم او را بصورت تصغیر نوشته و خویله گفته اند و گفته اند نیز منظر تشریح حکمی شان نزول آتی
کرده خلاصه اند که استمان نیست که مشار الیها از وجه اوس بن صامت صحابی بوده و اوس نوبختی
بر وی شتم گرفت و صیغه ظهار بر زبان رانده گفت است علی کظحراخی و ایقاع این صیغه در آنوقت
بوجب میبونت و بجزو سبب حرمت مطلق میگردد چنانکه صیغه طلاق در این زمان چون خوله اینبار
از شوهر خویش بشیند بکفایت رسالت پناهی رفته باجری متروض داشت و از حکم شرعی و تکلیف
شخصی خود متوال نموده و از آنجا که یکس و فقیر و مادر چند کودک صغیر ناله میگرد و ناله می شنید و است
چرا که اگر طفلان را میگذاشت و میرفت از بی برتاری بهلاکت میرسیسند و اگر با خوشتن میرد
از گرسنگی تلف میشدند حضرت رسول صبر حسب حکم فرمود که صیغه ظهار را در آن اوان مقرر بود
فرمود تو را اوس بن صامت حرامی مطلقا پس حق تعالی بران ضعیفه لطف و ترحم آورده ایستی فرو فرستاد
و حکم ظهار بطور رسائید قال عز من قائل قد سمع الله قول التي تجاد لك في زوجها وتشتكي الى الله
الاية مراد از التي خوله است و مقصود از زوجه اوس از اینست که ظهار از طلاق جدا شد باینکه
تفریق و میبونت و حرمتی را که طلاق بوجب میکرد بجزو مطلق باشد و از ظهار مقید و معلق بمعنی
که مظاہر چون خواهد زوجه خود را حلال نماید سیباید کفار و شرعیه بپردازد پس حرمت مستثنی بر
شویش با دایمی است که کفار و بجای نیارده است برخلاف حرمت طلاق که مجرد وقوع
ان حکم حرمت بطور تخیر و تأیید و اطلاق تعلق میکند و در طهارت باینکه زوج یکی از کفارات است
متمم را بجای آورد حرمت برخاسته و غنغن برداشته میشود و کفار و ظهار عبارتست
از آزاد کردن بنده و اگر نتواند روزه دو ماه متوالی و اگر نتواند اطعام شصت مسکین چنانکه
خدا تعالی در واقعه ظهار اوس از خوله میفرماید والذین یظاہرون من نساءهم ثم یعودون
لما نهوا عنه فمحرمة من قبل ان یتماسا ذلکم تو عظیمه و الله بما تعملون خبیر فمن لم
یحید فصیا شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فلیستطیع فاطعام ستین مسکینا
آورده اند که بعد از نزول آیه مبارکه در شان ایشان اوس شصت مسکین را اطعام کرد و حضرت
رسول با خوله را بزوجهیت وی اعادت دادند و همیشه در باب الظهار در کتب فقهیه شرح
داده شده است که عمو یا ام خلافت خود روزی با چند نفر پیرزنی بر خورد مدتی ستادی

ایستاده با مشارالیه گفتگو کرد و همراهم او ایستاده منتظر بودند یکی از همراهمان بهم گفت بخت پزنی
 جمعی را محفل بنیانی عمر گفت آیا سیدانی ازین گیت این همان خاتون جلیل القدری است
 که شکایت بدرگاه پروردگار خود برد و حق بل و علایه شریفه قریب است را در حق او مازل فرمود
 و اندک ترا شام میایستاد و با من تکلم میکرد میاستادم و خبر برای نماز سخن او را قطع نمیکردم و
 غیر فتم و برای غنیمت که میرفتم اگر او باز طالب گفتگو بود معاودت نمیدادم خوله دختر
 سیف الدوله مدح و ثنای و از خاندان آل محمدان و فخره با جلال و شان بوده است و
 در سال سید و پنجاه و دو در شهر میافزاین که در جوالی دیار بکر واقع و حالا غریب است و فات
 نموده و بتی مرا لای خوب برای او بنظم آورده و از آنجمله شیه است که مطلعش نیست

یا اخت خیر اخ یا بدت خیر اب

و حسن انمیطع بر باب ذوق پوشیده نیست و بیت دیگر آن مرثیه این است

اجل قدرک ان لستمی مؤثبه

و من یصفک فقد یتماک للمرب

و در شعر میگوید شان تو اجل ازین است که تصریح به اسم تو شود و بیت دیگر این است

کان فعله لم تملأوا کبها

دیار بکر و لمر متغلب

در شعر فعله بر وزن خوله کنایه از همین اسم است و این بیت نظریا میطلب دارد که وقتی که خوله

در ناحیه دیار بکر بوده بمردم احسانها نموده و خلعتها میداده میگوید خوله ذکر داشت و حالا

مثل اینست که هرگز نمکوب با احتشام او ناحیه دیار بکر را پر کرده و بمردم بذل خلایع و اموال

نموده و ابیات مطور در ذیل از همین مرثیه از منتخب اشعار است که در مدح زنان گفته شده

فان تکن خلقت انشی لقد خلقت

و ان تکن تغلبا للغلباء عنصروها

فلیت طالقة الشمسین غائبه

و لیت غایبه الشمسین لم تغیب

خوله بنت جعفر الحنفیه از زوجات حضرت امیر المومنین علی علیه السلام و مادر ابوالقاسم
 محمد اکبر معروف بابن حنفیه بوده است و شان زده فقر از صحایب است خوله نام داشته است
 خیره تابعیه مادر حسن بصری و جاریه حضرت اقم سلمه بوده گویند در سنگام رضاع

حسن هر وقت خیره بخند می مشغول بود و حسن در عهد کریمه بمقبره اری می نمود حضرت اتم سلمه پستان
 در دهان او گذاشته ویراساکت و آرام میکردند و معتقدین جن را اعتقاد آنکه علم و ورع
 حسن از برکات آن شیر ذیشان میباشد و خیره بنفشه خفاف و خیره بنفشه عبد الرحمن و در زمان
 محمد بن بوده اند حین سبزان جاریه مشهوره سیمین خلیفه عباسی همدی و مادر بادی
 و هرون الرستیده بوده است و بعضی که او را جاریه هرون نوشته سمو کرده اند در زمان خلافت
 پسران خود مشارالیه اقتداری داشته و چون در شعر و ادب او را مهارتی بوده با خلیفه همدی
 و منادوست می نمود و مطالبات کثیره فیما بین آنها اتفاق افتاد و از جمله روزی از حجام هرون
 آمده عرق کرده در آئینه نظر نموده و خساره خود را مانند برک لاله دید که ژاله بران باشد این مصرع بر دیوار

انا للقایحه العجرا علیها الطلل هر شوش	خلیفه آن مصرع را بدید و در زیر آن نوشت
و فرج عرضی باشد علیها العین منقوش	در صورتی که خیزران جاریه بوده باشد در
ایشتر که فضل بن یحیی بن خالد برکی راستود او	اصح الفضل و الخلیفه هر رضی اللہ عنہما
کفی لك فضلا ان افضل حشرة	غذتک بشدی و الخلیفه واحد

ماهند میباشد و اشعار میکند که فضل را خیزران شیر داد و ابست ابن شیر و سایر تو خیزن گفته اند چون
 خیزران در زمان خلافت با وی بیست محمد غلیانی در زبانی امیر دولست ما خله میکرد و مرجع کل
 شده بود پیشش با وی از این موضع دستک داشت خواست دست را خداه را گونا کند بلکه بگوید
 میخواست او را منموم نماید خیزران گفته شد بخیتران خود که کم زباز و بمقتول ساختند گویند
 بنابرین برد و جیت مسطور و نقل را به جوهری خلیفه موسی الهادی و لعیه ما گفته است

خلیفه یزید بنی بسماته	یایع بالمد بوق و التصویف
ابدلنا الله به غیره	و دقن موسی فی حتر الخیزران

خان زاده دختر میرا و کار تبریزی بوده طلعتی بریغ و طبعی موزون داشته است شعر ازوست

شی در منزل مامیجان خوابی شدن باینه	امیر خاطر این نا توان خوابی شدن باینه
------------------------------------	---------------------------------------

خند بکجه خانم زوجه کجیجان زند معروف بویل و عمه مرحوم رضوان آرامگاه شاه شهید عبد القادر
 طاب ثراه بوده و بعضی او را خاله شاه شهید دانسته اند در هر حال انیزان را در عالم تاریخ و قبی و

و عظمی است چه یکی از سباب عمده سلطنت سلسله طایفه قاجاریه می توان آورد است توضیح اگر
 سالها که کریمخان بستلایا خوشی سل بود در راه صفر هزار و صد و نود و سه هجری انجمن شد نمود
 حیدرجه خانم برای شاه شهید سعید که محترما در بار کریمخان اقامت داشت پیغام فرستاد که ما خوشی
 وکیل در حالت اشتداد است و احتمال هلاکت میرود و ملحق و مستعد کار باشم مرحوم مظلوم طایفه
 منجمله بزم شکار محارلو از شهر شیراز بیرون رفت روز سیزدهم صفر که بشهر گشت دروازه را بسته دید
 دانست که کریمخان در گذشته است بعضی گویند مجدداً حیدرجه خانم او را از انحال انحال و احلام
 نمود و شاه حینت جایگاه از بهایجاد و اسب به باد و فرنا طهران تاخت و کار سلطنت را بشهر
 که در تاریخ ضبط است با سخت خند حیدرجه دختر احمد بن الطنبای بوده و مشارالیه با فاضلی شریع
 و معروف باین انجلیت می باشد منت این انجلیت زنی محترمه و مادرین الدین عمر البالی از اساتید
 این حجر است و ابن حجر در انباء خود ذکر نموده و مشارالیه در راه حبس مقصد و بمقاد و نه حجر
 در گذشته است خدیجه بنت الملک دختر ملک اشرف شهبان بن حسین از سلطانی
 ترک مصر است مشارالیه قاسم البشکی بوده و ابن حجر در انباء خود ذکر می از نموده و گویند این
 بعد از بمه فرزندان نامش ملک اشرف ذفات کرد و عقل و درایت و کفایت کار و اداره
 امور دشمنی داشته در سال شصت و هشت و شش هجری در گذشته است یکی از لطایف مسطور در اوقیات
 نوسن این است که وقتی شهاب قوسی ادیب در شکا و ملک پسر خدیجه مشارالیه حاضر بود سعد که
 نام طیب و دخل شد ملک بشهاب گفت در حق این سعد چه می گویی شهاب گفت اگر در مجلس شما باشد
 سعد التود است و اگر بر سر سفره نشیند سعد طبع و اگر در حینه او کسی همان باشد سعد اخبیه و اگر بجانب
 یکی از مسلمانان رود سعد زاج و لطف این کلام برابر است ذوق معلوم است در این بضم با و فتح
 لام یعنی طبع کننده است خرق مبت تحافه شاعره عربیه بوده و این دو شعر از ویست

اعاذ لی علی ذلک افیعی

فلا و ابیل الی بعد بشر

فقد اشرقت فی بالعدل

علی حی موت و کما صدیق

خرانه در قوچ واقعی مسطور است که خزان و خرد خال بن جعفر بن فرطه در قوچات عراق با سحاب
 الی و قاص بوده و این ابیات را در مرثیه اشخاصی که در اقول مجاریه بدرجه شهادت رسیدند

فيا عين جودي بالدموع السوام
وحزننا على سعد وعبر ومالك
هم فيته الغر الوجوه اعزّة

فقد شرت فينا سيوف الاعاجم
وسعد مبيد الجيش مثل الغائم
ليوث لدى الهجاء شعث الحجاج

خولت الأرواح خاها ضرار بن الأزور في صحايه وشاعره بوده است داراي قصص
وشجاعت ودر فتوح واقدي تاثر او نذكر است مشار اليها در فتوحات نصر و شام حاضر بوده
و کار با کرده و ابیات ذیل از تنبیح افکار است و در وقتی که برادر او ضرار در جنگ کیم سرش کشته

الاخبر اجد الفراق يخبرنا
فلو كنت ادرى انه اخر اللقاء
الا يا غراب البين هل انت خجى
لقد كانت الايام تزهو ولقرهم
الا قاتل الله النوى ما امتره
ذكرت ليالى الجمع كتاسوية
لئن رجعوا يوما الى دار عزهم
ولم انس اذ قالوا ضرار مقيد
فما هذه الايام الامعارة
ارى القلب لا يخنار في الناس غيرهم
سلام على الاجاب في كل ساعة
يزاين مرثية را در همان باب گفته است
فكيف ينام مقروح الجفون
اعز علي من عيني اليمين
لهان علي اذ غير المهين
واعلق منه بالجبل المتين
فليس يموت موت المستكين

من ذا الذي يا قوم اسخطكم عنا
لكتا وقفنا للوداع وود عنا
فهل بقدم الغائبين تبشرنا
وكتابهم نزهو وكافوا كما كنا
واقبحه ما ذا يريد النوى منا
ففرقنا رب الزمان وشتتنا
لثنا خفا فالله طايا وقبلنا
تركانه في دار الحد وديمنا
وما نحن الا مثل لفظ بلا معنى
اذا ما ذكرهم ذكر قلبي المضى
وان اجد واعنا وان منعوا منا
ابدا نحن يلذ الفرض عيني
سالكى ما حيدت على شقيقى
فلوانه لحقت به قتिला
وكنت الى السلوى ارى طريقا
وانا معشر من مات منا
وانه ان يقال مضى ضرار

وكم في الحرب يقضم للغنم
اما ابكي وقد قطعوا وتبني

عرب بود و پسرش صابر بن اوس با ضرار و جنك الطاكية اسير شد چون اشار خوله را در حق ضرار
شنيد اين ابیات را در حق پسر خود نظم كرد
وقد احرق متني الحنن و المدامع
وقد حميت من الحشا و الاضالع
بجالك كيما تستكن المدامع
ولا نههم من قال انك راجع
فقلبي مصدوع و طرفي دامع
و دمعي مسفوح و داري بلا قح
وان تكن الاخرى فما العبد صانع

وقالوا كبريك اوك قلت مهلا

مژ و طه بنت علوق كه از نساء با فصاحت

ايا ولدي قد زاد قلبي تالبا
وقد اضرت نار الصبغة شعله
واسأل عنك الركب كي يخبر و نفي
فلم يك قهيم مخبر عنك صادق
فيا ولدي منذ غبت كذرت عيشي
وفكومي مقسوم و عقلي موله
فان تلك حياضت لله حجة
و غيرة بنت فخر رسله بنت فراج بنى

بنت سوار و سليمي بنت النعمان و ام ابان و هند بنت عمر دن و زبيب الانساريته نهای صاحب
شان و شجاعه بنت بوده در وقوعه های زیاده و دین رشادتها نموده و باست سون خرمه سید
بنکست مانند مردان رزم کرده و سلیمی بنت محمد که زاهده حابره و دختر زید سیاه و پدرش یکی از
عشره مبشره میباشد چون اشار خوله و ضرار و هشیند بسیار است بلیغه آنها را شجسته کرد و شلی داد
و ارمیه انجونه صاحب عقد الفرید کویدارمیه دینی بود از بنی کنانه که سمنی داشت با چرده
سیاه و چون در کوهی که چون کعبه در اینجا واقع است نمیرست او را اجونه میگفتند معا وید در شای ج
از ارمیه جو یا شده گفتند هنوز زنده است او را احضار کرد و با او گفت ما جاکت یا ابنته حام سمنی
بچه حبه آمدی و درین سوال کنایه بیا چه ردگی دارمیه بود و شایع در جواب گفت کویا مقصود تو
از این سوال عیب جوئی و مطایبه باشد با آنکه من فی از بنی کنانه هستم و بنی با فرزدان حام ندارم
معا ویه گفت راست میگویی آیا میدانی ترا برای چه احضار کردم دارمیه گفت لا لعالم الغیب
الا الله معا ویه گفت بچه حبه علی علیه السلام را دوست داری و مرا دشمن با او محبت میوزنی
و با من خصومت دارمیه گفت اگر حقیقت را بیا آن کنم مواخذت خواهد نمود معا ویه گفت نه دارمیه

کفر

گفت علی را دوستی برای آنکه عادل بود و با مردم بطور موانسات معامله مینمود و با خود
 بجهت اینکه چیزی را خواستی و ادعا کردی که لیاقت و استحقاق آن را نداشته باشی و با شخصی در آن
 باب جنگ و جدال نمودی که از تو احق و الیق بود و من کسی را دوست میدارم که رسول اكرم
 صلی الله علیه و آله او را دوست میداشت و او خود دوستار فقرا و مساكين بود و صاحبان
 دیانت را احترام مینمود و ترادش میسپیدارم از آنکه خونمار بخنی و پیرویهای نفس خود کردیدی ببلای
 و انصاف حکم نمودی بلکه ظلم و اعتداف شتکات شدی معاویه گفت خصومت تو با من
 برای اینست که شکم و پستانهای تو بزرگت و رانهای تو فربه است و ارمیه گفت درین اوصاف
 هند ما در توفع بسیار مثل شده است نه من معاویه گفت و یا مکن مقصود من فخر و عیب است تو
 نیست چه اگر شکم زن بزرگ باشد تمام اخلاقه و کامل میشود و اگر پستانهای او بزرگ باشد
 کودکی را که شیر میدهد پیر میکند و اگر رانها بزرگت و فربه باشد جانی را که میشیند پیر نماید و مکانی
 او را خواهد بود معاویه باینه کلمات حدیث دارمیه را کم کرده او را آرام ساخت بعد از آن
 باو گفت آیا تو علی را دیدی؟ دارمیه گفت بل دیده ام معاویه گفت او را چگونه یافتی دارمیه
 گفت و الله علی را دیدم که اینک و سلطنت که تو را مفتون نموده اید او را بخود راغب ساخت
 بود و این جاه و جلال که تو را مشغول و زبون دارد و مطلقا در او اثری نداشت معاویه گفت
 آیا گفتار علی را استماع نموده دارمیه گفت بل کلمات انصرفت شقای قلوب بود و صیقل افشان
 و چنانکه روغن زیتون با نخا حصیه زینت را از ایل میکند کلام امیر المومنین علی علیه السلام هم زینت بی بسیر
 باز دلهما میزد و معاویه بطریق معنی این شعر
 والفضل ما شهدت به الأعداء
 گفت ای دارمیه راست گفتی حضرت
 مرتضی علیه السلام و چنین بود بعد از آن معاویه بدارمیه گفت آیا حاجتی بمن داری دارمیه گفت
 در خیال مگر مکن است که حاجت من نزد تو موقع قبول یابد معاویه گفت بل هر حاجتی که
 باشی انرا بر میآورم دارمیه گفت کیقتد شتر ماده میخواهم که پشتم آنها را میل بفرماید و شتر بانان
 آنها هم باشند معاویه گفت آنچه خواستی بود بهم تر و تو مثل علی خواهی بود دارمیه گفت
 سبحان الله که تو از علی سبترتر و مکرتری معاویه

فمن ذا الذي يبدى يؤمل للحلم

خذيها ضياء اذكرى فعل ما جد

جزاك على حرب العداوة بالنسلم

بعد انان بدارميه گشت مسم بخدا که اگر علی زند

و بجای من بود کیت شرم تو نمیداد و در میه گشت و الله علی انزال سلیمین شیم بکت شرم کجی نمیداد و
 اخبار انجیر است که در حق الفریضینف ابن عبد الویه آمده و هر سال شرح احوال و ترجمه مفصله این
 مصنف و کتاب او را بخواند بقبایات الانوار از تصانیف علامه الوقت و حافظ العصر غیاث
 الحق و الله و الدین مروج آثار ائمه المصطفین میر جاحسین مد الله ظلاله و اناله فی الدارین ماله بوج
 نماید و الاشوب صاحب ساطان مادر سلطان سلیمان خان ثانی و از حلال سلطان
 ابراهیم خان سلطان ثمانی است و در سلیمانیه مدفون شده پس او سلطان سلیمان در روز دوم
 محرم سال هزار و نود و نه هجری تحت سلطنت عثمانی جلوس کرد و تا پنج جلوس او چنین نظم کرده

یوم ثمانی محترم انجلاء صبح ده

بمن ایله سلطان سلیمان زمان ایتدی جلوس

سلطان سلیمان چیل و دو ماه و دو روز و روز کم سلطنت کرد و چون در گذشت بنجاه و خیال انجلاء
 و خسر گویند زنی متخلص باین متخلص بوده و شعر سطور در ذیل را به او نسبت میدهند

مکر رسوای عشق از مردم عالم عنی دارد

آله عاشق کشتن در سوا شدن بجم عالمی دارد

و بعد روجه نمرن توبل العلی و مر شاعری ششرمی و از مضحای اصحاب و جوانمردان عربستان

اهیم بدعد حاجیت و از است

اوکل بدعد من یسیم بهایک

و از اشعار در جیل و شعر نمر بعد معلوم میشود پوشیده نباشد که بعد و بند ثاب عالم حبس است
 عنوان شل نید و عمر و برای مردان و بعد منصرف و غیر منصرف هر دو استعمال شود و علت غیر منصرف
 بودن آن تافیت و علمیت است و چون ساکن الوط و خفیت میباشد جایز است که منصرف
 استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده و فاق کثیر کی مغنیه و صاحب جمال بوده
 در ادبیات همرانی گذشته ابتدا با کجی بن دیم بخواب شده احمد بن کجی از بطن او بوجود آمده
 و احمد را باضافت اسم مادر ایسا ابن دفاق گفته اند بعد از وفات کجی صباحت و علاحت
 و بد طولای او در علم موسیقی جمعی از بزرگان را خواشکار دفاق نمود و او چند شوهر به خفا داشت
 کرد و همه بزودی در گذشتند و دفاق بشامت مشهور شد و اشعار سطور را در حق او گفتند

قلت لما رأيت دار دفاق	حسنها قد اختر بالشاق
حذر والواجب الشقي دفاقا	لا يكونن نجمه في محاق
العر بضعها فان دفاقا	شوم حرها قد سار في الافاق
لو تضاجع ببلان فهب سليما	بل جريحا وجرحه غير راق

آخر الامر دفاق در سنگت ملازمان حمد و نه دشمن و نه اكر شي بر سنگت كرد و حكايات و قضايا
غريب از اين زمان مير و منت چون از ديار داب خارج مي باشد از كارش آن صرف نظر نمويما
بمقتد كونيتم در سخري و شوخي دفاق بي بدل بوده است و شمره از ثقات تابعيات
طبيقة اول و زني بصراوي بوده و محجربين ميرين از مشار اليها روايت حديث نمود و ابن حجر
عسقلاني در اصحابه كويدي ناساني كه كمي از اصحاب كتب شده يابايد حديث از فرقه در كتاب خود
ثبت و تحرير كرده و اخذ حديث را با مشار اليها از غايبه روايت نموده است بقول بعضي دفر و اكر زما
حضرت رسول را كرده و بشرف حضور و مفا وضعت آن بزرگوار تا ميل كرد و به واسم او را دفره
بقاف نوشته است و لشاد خاتون دختر قزاقش ابن امير چوپان زوجه امير شيخ حسن شيخ
معروف شيخ حسن كبر و مادر سلطان اويس است و سلطان اويس مدوح خواجه جمال الدين باجي
بوده و چنانكه شنيده و خبر در طابوس او نظم نموده كه ماد و تاريخ آن چهار بيت مشهور و زليست

مبشر ان سعادت بر اين بلند رواق	همي گشتند در محال كاست افاق
كه سال بهفتصد و پنجاه و هفت ما و رجب	بالقفاق خلايق بيارحى سلاق
خدا يگان سلاطين محمد شيخ اويس	پناه پشت ملوك جهمان علي الاطلاق
نشت خسرو و دي زين به استحقاق	فراز تحت سلاطين مدار ملك عراق

دشاد خاتون در سال بهفتصد و پنجاه و دو و هجري در بني ادر كز شست و نشت او را بنجف اشرف
حمل نموده در انجا دفن كرد و بعضي كوين شيخ حسن دشاد خاتون را بنمرا و خود اشرف بن قزاقش
مقتول ديده و لهذا او را منموم كرد و صلاح الدين همداني كويد در زمان امير شيخ حسن چكو مستواقع
در دست دشاد خاتون بود و او را بار انواشش ميمود و فقر پيوسته مشمول احسان او بودند و دشاد
خاتون دختر امير علي جلالي و زوجه امير حسن جلالي بود و شوهرش مدتي در پنج حكومت نموده

طبع سوزونی داشته آیند و مطلع از افک او
بر روی من نشیند و دعوی خون کند
جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود

اشکی که سرز کوشه چشم برون کند
حل شد از غم همه مشکل که مراد دل بود
دشوار شاعره بوده است که از لفظ

شمرده شده است و بعضی گفته اند یکی از زوجات خاقان خلک شایسته فتحی شاه طاب ثرا و ثناء

باین اسم بوده و طبعی سوزونی داشته و شعر با و
صد بار اگر چه چشمه زفرم وضو کنند

طاعات منکران محبت قبول نیست
و نامیر جاریه معینه بوده است که یکی بن

خالد برمکی او را آزاد کرده و بصباحه نظر و مهارت در موسیقی و آواز خوش و نغمات دلخوش
معروف و مشهور است بعد از او در نظم و شعر هم یدی طولی داشته و فن موسیقی را از بنبل که در حرف
باء ترجمه حال او نگاشته شد و از اساتید بدل که قلیج و این جامع و ابراهیم و اسحق موصی و
سایر مشاییر موسیقی دانهای آن عصر باشند اخذ کرده و ابو الفرج در آغانی مینویسد اسحق موصی گفته
پدرم ابراهیم موصی میگفت روزی خواستم در نغمه ایرادی بر دانا میروار دآورم و او مرا که بخواه
آن نغمه و او را نمودم و بدقت استماع کردم و عیبی در آن نیافتم که انهار را بنامه موجب مسطوت ارباب
سیر برون الرشید ملی مغرط باز و آواز دانا میر داشته و هر وقت بخانی یکی بر یکی میرفته و او را احضار بخوا
و نواختن امر میگرفته و انعامی و افرایا میداد و خلیل آزاد کرده صاحب بن برون را حسن و جمال دانا میر
آشفته و مفتون ساخته و دیاب و عده و ملاقات

و تحیرت بین وعد و مطل

فاقتلبنی ان کنت تهوین قتله

یاد دانا میر قد تنکر عقلی

شغفی شافعی الیک وال

ابن طاغی در کتاب خود از قدرت طبع دانا میر

حکایت کرده گوید روزی یکی بر یکی بکاستمانی رفته و دانا میر با او بوده چون صفای کلمات و زبانت آن کلمات
را مشاهده نمود این بیت را انشاد کرد الورد احسن منظرا فتمتخوا باللحنانمه
و از دانا میر خواست که این بیت را بشعر دیگر توأم کند فاذا انقضت ایامه ویر الحمد و ینوب عنه
انشاء و اشعر مبلغی محبت یکی را بدنا میر زیاده کرد و از دانا میر حکایات و روایات بسیار مشاهده و شد و گفته
است با تعجب و شگفت است مخصوصا که او فای الوصیت عجمی غریب و در مواضع عجمی
نگاشته شده است دانا میر جازیه این کما سبه محمد بن کناسه از شعرای عباسیین و اصفی

شعر می باشد و او باریه شاعره و مخفیته داشته ستمه بدنا نیز که آرباب فضل و ادب مخصوصا
رفته با مشارالیه منافضه و مشاعر بنموده اند علی بن عثمان الکلابی که از ادای ازنان می باشد
گوید روزی نجابه ابن کناسه رفتم و بی غایب بود با جاریه او دنا نیز مشغول گفتگو شدم در اثنای
صحبت دنا نیز بمن گفت یا ابا الحسین تو را محزون و غمخوار می بینم کفتم برادری داشتم از قریش
در گذشت اینک از وفن او باز میگردم دنا نیز قدری فکر کرد و این دو بیت را بر خواند

بکیت علی اخ لك من قریش	فابکاناب کاؤک یا علی
فما و ما خبرناه و لا کن	طهارة صحبه الخیر الجلی

نیز علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخواهم از کا و کیا ست و فهم و قرآن
دنا نیز را به تو معلوم کنم انکا و بمشارحه انکا نوشته است انک امة ضعيفة لکھا فاذا جئتک کتبنا
هذا ففجلی ایچو و التلم دنا نیز در جواب نوشت سانی تعجیل ایا ی عند ابی الحسین و ان
من اعیال العی الجواب عما لا جواب له و التلم بعضی از اشعار دنا نیز در جلد دوم از وسم غاسی
نکاشته شده و او را به مهارت و ادب و خصال حمیده ستوده اند و برفوت و ابن کناسه نیز
الحمد لله لا شریک له

ان لم یأت القول قل فیک فما	بالیت ما کان منک لم یکن
	افحمنی غیر شدۀ الحزن

و پوشیده نباشد که ابن کناسه داماد ابراهیم بن ادهم زاهد و عارف معروف است و او را
خال ابن کناسه بوده و ابن کناسه در حق ابراهیم مرثیه با دارد و سنا ابن خلکان گوید دنا
جاریه شاعره بوده است از عجب اسلام معروف بدیکت ایچن گویند مشارحه اسپری از کوفه
ایچن بهر ساینده و آن سپرد گذشت دنا بیات فیل را در مرثیه سپر خواند و در وقت

بابی بذلتک بالعراء المقفر	و سترت وجهک بالتراب الاعفر
بابی بذلتک بعد صول للیل	و رجعت عنک صبر ام له اصبر
لو کنت اقدرا ن اری اثر البلی	لترکت وجهک ضاحیا لم یقبر

دیکت ایچن وقتی کمان کرد که دنیا با غلام او سروکاری دارد هر دو در یکشت و بعد ایشان شد
و برای هر دو مرثیه ها گفت ابو الفرج اصفهانی در آغانی گوید دختر می که بدست یک ایچن

مقتول شد شهادت بود و ابتدا انصاری بود و مشارالیه او را مسلمان و ترمج نمود و سب
جاریه ابو عیسیه انصاری از شعرا می دولت عباسیه بن بوده و شاعر مشارالیه ابی طاهر بن شاعر
بن جعفر بن راز و قشقی بهر ساینده چون فاطمه انجیا و عیسی بن سلمان شورش شجاعت و بیبا
معروفه بود و در وقت ابو عیسیه میخواست شعری در حق مشوقه خود فاطمه بنیفره او را از ذکر اسرار

احترام کرده نام جاریه خود دنیا انشا و میگوید
و محبتی اشد من کل حب
اشتمی فریبها و تکره قریبه
و البلاء یا تکنون من کل ضرب

ما التلبی ارق من کل قلب
ولدینا علی جنونک بدینا
نزلت بی بلیته من هواها
و ولست بانو یکم دختر محمد سلیم شاه

ابن اوزنکات زیب عالم کبریا د شاد بهند و شاد بود و در عیال و حسن و جمال و شغل و فساد
یکمال داشته و اینچنین اسباب خلوت او نزد آن پادشاه گردید و است و حسن
زوجه و عیال را جز مشهور و دختر مسل میباشد و محفل از اول ده گشت بن سینه میانه است و دنیا می
سوزون داشته اما عیال را چند آن یل و شهری با و بنود و بنا بر این دنیا و پیشش بوالی ملک است یا
که عیال از االی آن ملک است بود شکایت بودند و مشارالیه بوالی اظهار داشت که شوهر من ازین
دوری میجوید و من الی الان بچالت بکارت باقی شتم عیال بجهت این بی شهری که از دنیا و بنود و بنود
او را اطلاق داد و بعد از آن طرفین گفتگوهای دور از ادب در محضر والی ولایت نمودند و آخر الامر
والی بکیان عیال محلت داد که در ظرف این مدت بوجه باز و وجه خود را راضی سازد و عیال اینچنین

اطنت الذهن و ظن محمل
عن کسله و المحض ان یکسل
دینا چون نیر و بیت شبنمیتین بطور انشاء
و خشیه الشرطی و المشر
کجولان صعبه عیس
دینا پرداخت در انحال مشارالیه اینچنین
الیک و التقبیل بعد الشتم

ان الامیر بالقضاء یجمل
عن التغاد و هو طرف هیکل
والله لو لا خشیه لاشیر
محلت من شیخ بنی الفقیر
عیال که لینه و شورش استماع نمود و با شما است نواز
تا الله لا یخذ عنی بالضم
الابیه از زلی همی

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
والآله الطيبين
الطاهرين
البراهین

حرف الذال

ذات الاذنين لقب عائشه دختر

بوده گویند این لقب را خرد او حضرت یکنه بنت الحسین بهایشه داده ولی نظر بحکم و لا تأخروا
باللقاب این حرف بنظر مستبعد میآید و ذوات الاذنین یعنی صاحب دو گوش و این کنایه از بزرگی
دو گوش است و وزن که در بحث فراوانست بکسر دباشتند مرکبیت ضرره آن دیگر میباشند
ذات الخال انجوری بیرون الرشید و مغنیه ایست مشهوره که در سن و جمال بکمال بوده و
ایات مسطور ذیل را بیرون الرشید در وصف مشارالیه و دو جاریه دیگر سروده

ملك الثلاث الانسات عنان
مالی تطاوعنی البریه کلها
ما ذاك الا ان سلطان الهوى

و حلال من قلبه بكل مكان
واطيعتهن وهن في عصيان
و به غلبن اعز من سلطان

بمعنی بعضی این ایات از اخف شاعر است و او از قول بیرون بنظم آورده است هر جا
اسم ذات الخال خشت بوده چون در لب بالا خالی میآید مطبوع داشته معروف بذات الخال
شده و دو جاریه دیگر که در ایات فوق آنها اشاره شده یکی سحر نام داشته و یکی ضیا بیرون
در ذویت مسطور تفسیر با اسم این که کنیز کن نموده

ات سحر و ضیاء و خشت
اخذت سحر و لا ذنب لها

هن سحر و ضیاء و خشت
ثلث قلبه و تر باها الثلث

و ذوات الخال اسم موضعی است در عرب

و عمرو بن معدی کرب که میگوید و هم قیلوا بذات الخال قیسا اشاره باخل است ذوات الخال
لقب بنیده بنت صعصقه و او غمه فرزدق شاعر مشهور بوده و حمرا یعنی معجر و ذوات الخال
یعنی صاحب معجر است و وجه اینکه شالجهی این لقب ملقب شده و این است که روزی بنیده نزد
پدر و برادر و شوهر و خال خود گشته بود ناگاه معجر از سر برداشت سبب از او پرسیدند گفت بزود بالید
که چهار نفر مثل شما با من محرم است و میتوانم نزد آنها معجر از سر دور کنم و این خیال را بصورت
وقوع در آوردم بجهت گفت پدرم صعصقه بن ناجیه و برادرم غالب بن صعصقه و خالم افرع
بن جابس و شوهرم زبرقان بن بدر میباشند اگر در میان زنان عرب یکی باشد که بتواند نزد
نفرم محرم مثل این اشخاص بی معجر ظاهر شود من با و پنجاه نفر شتر میبخشم از آن روز بنیده را ذوات الخال

گفتند محمد بن الحنفی بعد از آنکه حکایت مذکور را بوضع فرمود روایت میکند میگوید از نظایر این دوستان که فرمود
از آن تیریشید حال فاطمه بنت عبد الملک زوجه عمر بن عبد العزیز است که سیزده مرد محرم داشته و بخت
خلیفه بوده اند و در نزد هر سیزده نفر بی نقاب و بجزئی نشسته و ظاهر شود اما آن محرم پدرش عبد الملک
بن مروان بن حکم و برادرش ولید و سلیمان و یزید و هشام و برادرزاده هاشم و ولید بن یزید و یزید
بن ولید و ابراهیم بن ولید و خال او معاویه بن یزید و جد مادرش معاویه بن ابی سفیان و شوهرش عمر بن
عبد العزیز بودند لکن فاطمه بخت همه این سیزده نفر را در کن کرده است مادر فاطمه تا که دختر یزید بن
معاویه بوده است ذاست النطاقین اسماء و دختر ابی بکر است که ترجمه حال در حرف
الف نگاشته شد اما وجه لقب شد او باین لقب آن است که در شب هجرت حضرت رسول ^ص اسماء
نطاق خود را دو قسمت کرده قسمتی را سفره آنحضرت قرار داد و قسمت دیگر را بند مثک آب نم
و لقبی قسمتی را بند سفره و قسمت دیگر را بند مثک کرد لهذا حضرت فخر کانیات علیه افضل الصلوة
فرمودند ای اسماء بعض این نطاق تو پروردگار عالمیان غراسمه در بخت و نطاق تو بوعی
خواهد فرمود از آنوقت اسماء را ذات النطاقین گفتند و نطاق بر وزن کتاب نوعی از جامه
که زنان عرب در زیر البسه می پوشند گویند اگر پسران ابی بکر بیایند و کفایت دختران او بودند
باشکال تعبیر می رسد و همه کس میدانند که وقعه حمل را عایشه سبب بود و اسماء تیر سپرد و عبد الله بن
زبیر را در وقتی که در کعبه معظمه اجل الله تعالی متحضر گردید چگونه مقابل خنجر بمقاومت و ثبات
تحریر نمود و لفظ از خواری مشهوره عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف

و اما الذلفاء یا قوتة
هماری کامل داشته و جمال او نیز کمال بوده و خوش
قد اخرجت من کین هفا

کلیه منقون جمال او بودند و از اشعاری که در حق او نظم آورده اند و در آغالی منسوب است
ابیات ذیل می باشد که بعضی نسبت به احوال بن محمد الانصاری داده اند و بعضی از تجریدی العباد

احسن الناس جميعا	فليدعني من يلو	اتما الذلفاء همي
منطق منها رخم	حب الذلفاء عند	حين تمشي وتقوم
جها في القلب داء	وهي للجل صروم	اصل الحب لترضى

سنگین لایم در مشرف مشهور است که سعید بن عبد الملک برادر سلیمان بن عبد الملک
اسوی ذلفاء را بوجی که تقریباً معادل بیت و نیم از تومان حالیه باشد از صاحب اول او
خرید بعد که خلافت سلیمان بن عبد الملک رسید ذلفاء نیز در تحت ملکیت او درآمد اما محبتی
کامل با ملک اوی خود داشت و در نگاه خلافت و تجلات آن اسباب تنگی او نش
و عشق خود را با ملک مشارالیه اظهار میکرد چنانکه روزی از در عمارت خلافت بیرون آمده هنگام
گفت عباد الله من لبد و اعمال ایشتیکی و علاج مال ایشتی طال المحباب و ابطاء

المجواب والقلب طائر والعقل عازب والنفس واله والنفوذ مختلس والشموم
مختبس رحمة الله على قوم عاشوا جلد و ما تواكدا ولو كان الى الصبر حيلة او الى ترك
الغرام سبيل لكان امر احميلا كوني شي سنان نام مننی در حوالی سراسی خلافت ایستاد

مخجوبة سمعت صوتاً فارقهها
فليكة البدن ما يدك مضاجعها
لم يحجب الصوت احراس ولا غلق
لو مكنت لمشت مخوي على قدم

برای دوستان خود می خواند میت
من اخر الليل لما نبه السحر
او جبهها عند ابهي ام القمر
فدمعها طرق الصوت منحد
تكا من ليكنها في المشي تنفطر

ذلفاء صدای سنانرا شنیده برای

استماع ایای که مشارالیه بخوانا از فراش خلیفه بیرون آمد و اشعار مطور را بشنید و مناسب حال
خود و پدر و بیا و خواجه قدیم و صاحب نخستین که گفتیم ملک روح و تن او هر دو بود و منقلب شده
بنامی کرستین و زاری را گذاشت سلیمان از صدای کرئه او بیدار شده علت کرئه او را
پرسید ذلفاء این دو شعر را بر سبیل ارتجال انشاء کرد و بلطف احتیال و انمود که این اشعار
واشک یزعی از در غیرت است که چهره صاحب این آواز به تشبیب من و بان باز کرد

قبیح المحيا واضع الالب والجد
الى امة يغري معا والى عبد

الادب صوت رائع من مشوه
يروعك منه صوتة ولعله

صاحب تزمین الاسواق این حکایت را بر خلاف صاحب اخانی نسبت به جوان نام
جاریه عبد الملک داده است ابو الفرج اصفهانی در ترجمه حال حبلیه مغنیه

بنا سبتی بنویسید بعد از سیلان بن عبد الملک شخصی ذلفاء را برنی گرفت و وقتی بر او تغییر شد
 بطلاق ملائکه او را مطلقه کرد اما بعد زیاده اندیشمان شد و از آنوقت لفظ ملائکه را بشوم دانستیم
 اگر چیزی را شماره میکردیم گفت واحد اشین اربعه و لفظ ملائکه را بر زبان میآورد و هم وارد این
 ذلفاء جاریه این طر خان از مشهور است جواری شود عصر عیسان میآشد و نو

نواس شاعر در این بیت او را اراده کرده	عجباً من حماقۃ الذلفاء
تکته فیاض الخلفاء	میگوید تعجب است از حماقت ذلفا که سر

خرزه سبطه خلفا را آرزو نماید در شان انشا و این شعر چنین گفته اند که وقتی بنواس از جبهه جهان
 سخن بنی و شاعری بدین ذلفاء رفت و از دنبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور
 نیز که از خلفاء آن عصر بود در حسب اتفاق وارد آنخانه گردید این طر خان از بابت نقیضه
 و کمالی مروان صرمی در حق او بطور زربانید و ابونواس را مالای دست مروان نشانید
 و میخواست بر طبع این حفصه کران آمد و خواست در ضمن شعر میشار کند که تخفیف و توین عشاق مجمل

مکرو بات و مالکات برایشان رسم نازیده	بزل مال و جاه ترک نام و نیک
در طریق عشق اول منزل است	و هم میخواست که میل خاطر و هوا می قلبی ذلفا

در حق خود استناب نماید بایند و ملا خط این بخانه	غیض من من عبراتهن و قلن
ماذ القیت من الهوى و لقینا	ذلفاء از قصه و ما فی الضمیر مروان آگاه شد

ارتجالاً پستی انشا نمود که مشرب بود بر خم اف و خلافت میل می و همسم آنکه نور اشیای
 صحبت من نیست و همسر من خلیفه عصر و پادشاه وقت خواهد بود لاخیر و تو از سرودن
 این شعر شوق مکنون و عشق نهفته مرا نسبت بخیرت خلافت از جای برنجی و آن بیت

قد هجت بالبيت الذی انشدنی	حبابه قلبی باللائام دغینا
---------------------------	---------------------------

ابونواس از مکالمه که در ضمن شعر بدین اشعار شد بلند پروازی ذلفا را القس کرد و دست	عجباً من حماقۃ الذلفاء
که او منگروی نیز هست و زنی لفا استرا کرده	

تکته فیاض الخلفاء	و از مفاوضات مشارالیه با شعرای آن عصر
-------------------	---------------------------------------

حکایتی است که دلیل قوت بدیهه کوئی و قدرت طبع او میتواند بود و آنرا این ظاهر در کجا

خود ذکر کرده و گفته است روزی عباس بن اخف شاعر که از طرازمان کرمان خلفا بنی عباس بود بمنزل ذلفار ورود نمود و شعر ذیل را بر او انشا نمود و پرسید که آیا بیتی مناسب بمضمون منی

اهدی له اصحابه اترجة | فبکی واشفق من عیافتر زاجرا

ذلفار بدیهه می مستعمل بز فکر می کرد که مال تناسب بمضمون شعر ابن اخف بخواند گفت

خاف الملوک فی الوداد لانها | لوان باطنها خلا فی الظاهر

عباس بن اخف ازین بدیهه مطبوع زیاده از حد تحجب نمود و بر ذلفار از روی حقیقت افرینجا کرد و از روی درخواست که این بیت را با واکندار کند و نزد احدی اطمان نماید که از ذلفار ابکاراوست ذلفار تمس او را قرین قبول داشت و بعد از آن ابن اخف بیت را با هم انشا کرد

حرف الراء رابعه مشارالیه غیر از رابعه عدویه و شامیه و جیلانیه است که بعد ذکر میشود این محمد در کتاب انباء در ضمن متوفیات سال شصت و سی و دو هجری ذکر می شود و معلوم میشود دختر خود ابن حجر عسقلانی بوده در سال شصت و پانزده در مکه معظمه و مجلس درس حدیث محدث مشهور شیخ زین الدین البالی حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام بمشارالیه اجازه داده اند شیخ الشیوخ محبت الدین بن الاشقر او را بر نی گرفته اما قبل از و جدی زوشیه اب الدین مکنون بوده است بطور استطراد انهار ساریار که دو شعر ذیل اکثر رابعه عدویه

نقصی لاله وانت تزعم حب | هذا العمرک فی الصنیع بدیع

لو کان حبک صادقا لا طعنه | ان المحب لمن یحب مطیع

و علی القاری در شرح ثغایر بهینطور گفته است اما در بعضی کتب باسم محمود و راق نوشته شده راسه بنت الحسین التجذیه است که شاعره بصریه و از شعرای حماسه میباشد و اندر و

یالیت شعری و لیت اصیحت غصصا | هل ابطن قریه لیت بهاد و

لقد تبدلت من یجد و ساکنه | اوصایا الدیک یزق و کستانیر

کلمه غنیمین حالت را در بعضی لیت در شعرا به مبتدا است چنانکه عند ربیت معنی فاعل که لفظ آنها اراده شده معنی ریا العقیلمیه شاعره بوده است بصبریه از شعرای حماسه و این

فما وجد مغلول بقیما موقوف | بساقیه من ضرب القیو کبولی

لربعد نومك العيون عويل
غداة غد اوستم فقتيل
فراق حبيب ما ليه سبيل
عن القصدر وعات الهوى فاصيل

قليل الموالى مسلم مجبر برة
يقول له البواب انت معذب
باكشتمنى لوعته يوم باز لى
عشية امشى القصد تم يرد

و بعضی این اشعار را بجا حیات الهادی نسبت داد و اندر رابعه العدویه ام بخیر رابعه حتر
اسمیل العدویه از ساء مشهوره و مائه اول هجری و از اہالی بصرہ بودہ است در شک و ایقان
و حقایق و عرفان و کشف و شہود مشارحیسا مقامی بلند داشتہ اما ہم القاسم البقیری در رشتہ
خویش میگوید رابعہ بار بار در مناجات خود می گفت اے حق وے کہ تو را دوست دارم آیا او
را در آتش میوزانی نوبتی در جواب او با لقی نذا در داد و گفت ظن بد سہر کہ پروردگار رحیم
ایکار میکند خلاصہ انیزن در صفای صغیر و کجالات نفسانی بکثرہ جال تقوی داشت از آنرو
او را تاج الرجال میگویند و بدرجہ در زہد و قدس و تقوی شہرت یافت کہ ضرب المثل کردید
و ہر زنی را کہ میخواہند بمقامات مخوی بشانند میگویند رابعہ زمان خود میباشد از مشاہیر
عصر رابعہ کی حسن بصری بود و بعد از آنکہ شوہر رابعہ در گذشت حسن طالب شد کہ او را بزنی
بگیرد رابعہ بعضی مسائل در حقایق و معارف از او پرسید و بعد از آنستبار از قبول مطلب
حسن بہتناع نمود و این ابیات بہ نظم آورد

راحتی یا اخوتی فی خلوتی
لم اجد لے عن هو اہ عوضا
حیثما کنت اشاہد حنہ
ان امت و جد و ما ثم رضا
یا طبیب القلب یا کل المنی
یا سروری و حیاتی دائما
قد هجرت الخلق جعالتی

و حبیبی دائما فی حضرۃ
و هو اہ فی البر یا محنتی
فہو محرر الیہ قبلتی
و اعنائی فی الوری و اسقوتی
جد بوصل منک شی فی مہجۃ
نشأتی منک و انصاف نشوتی
لمنک و صلا فہو اقصى منیت

سفیان ثوری نیز بار رابعہ معاہد و جلال

قدرا و را معترف بودہ و زیارت مشار الیہا میرفت و شکلاتی کہ در حقایق داشت از

میسرسید و وی حل نمود و روزی سفیان بر ابوعبیده گفت درجه ایمان و اعتقاد خود را بخت
حق جل و علا برای من بیان نما رابعه گفت من خدا را بشوق بهشت و خوف جهنم میپرستم بلکه از
کمال عشق بآن بخت و برای دایمی شرایط عبودیت عبادت بنمایم بعد از آن اینها جاریه را نشان

و حبا لآتک اهل لذلک	احب الی حبیب الله و حبی
فشغلی بذکرک عن سواک	فاما الذی هو حبت الله و
فکشفک لی المحب حتی راک	واما الذی انت اهل له
ولکنک المحب فی ذلک	فلا المحب فی ذلک

مختصر اباب سلوک رابعه را اباب کرامات میدانند و حکایات از او میمانند وفات او در
سال یکصد و سی و پنج و بقول دیگر صد و شصت و پنج هجری در حالی قدس شریف اتفاق افتاد
و فرار او زیارتگاه اهل سلوک و عرفا میباشد رابعه الشامیه بنا بر سطورات صاحب
فتحات الانس ازین نیز در طریق عرفان بمقامی بلند رسید و کرامات از او دیده شده است
کاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکونت بوده زمانی این بیت را قرائت مینمود

و ما لسواه فی قلبی نصیب	حبیب لیس بعد له حبیب
ولکن عن فؤادی ما یغیب	حبیب غاب عن بصری و شخصه
انی جعلتک فی الفؤاد محبته	و بعضی اوقات بیستین ذیل را میخواند
فالجسم منی للجلیس مؤانس	واجبت جسمی من اذ ارجل و
ابو الخبیب سحروردی صاحب کتاب	و حبیب قلبی فی الفؤاد انیس

عوارف المعارف و بیست آخری را بر رابعه عرویه نسبت داده است در احیاء العلوم
و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعه شامیه مایل بود که بزاویت احمد بن ابی انحاری که از اکابر
النصر میباشد نایل گردد و او را از این میل خود اعلام نمود احمد در جواب گفت اشتغال من
بمال خود مانع از خستیا زایل و عیال است رابعه اظهار داشت که و الله من شیر از تو بخور
مشغولم و مقصودم از اینمزا و حبس پیروی هوا نیست بلکه چون از شوهر پیش مال زیاد من
رسیده میخواهم توان از الصلحاء فقره اتفاق کنی و من بواسطه تو اولیا و دوستان خدا

آشنا شوم چون ابن ابی انحراری این بشنید از شیخ خود ابو سلیمان الدارانی اذن گرفته رابعه را زیور
 نمود و رابعه سه زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد روایت کرده اند که گفته است
 رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطیبات مطیبت میبخت و کیفیت دوزنها
 خود بر و از مسطورات روضه یازدهم روض الاخیار چنین مستفاد میشود که زنی دیگر متاعه باین اسم
 بوده که از عابدات نساء بشمار میآید و او را رابعه قبیله میکفته اند رابعه جمیلانیه از عازقات
 معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار انار الله بر بانه بوده نام اصلیش حاجیه ام سلمه
 خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء و وزراء کیلان زوجه حاج میرزا اسمعیل رشتی از مشایخ
 اعیان آن سامان زمانی که مرشد کامل و سالک و اصل حاج محمد جعفر کبودرآهنگی بکیلان رفته
 مشغول موعظت و هدایه بود از استماع کلمات عالیه و مواظبت شافیه وی ذوقی در خاطر
 مستعد انصاح بهر سید که سپس وقت شریف و عمر عزیز را بهی تبصیه قلب و تهذیب اخلاق
 گذراند و از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صدقانی حاج مولی رضا اکبرانی اهل الله
 مقامه دریافت و از آن بزرگوار بنصیبه ذکر دوام نایل شد و ریاضات مشروع و اربعینات
 صحیح بسر برد و چون آن مقام معلوم و در حضرت شاه مرحوم انار الله بر بانه کثوف افتاد مشارک
 بلقب رابعه ثانیه خواند و بر فتن دارالامان کرمان مامور فرمود و آنحال جلال معرفت را از خط
 تیز رطبی بکمال بوده و از جمله آثار و باقیات صاحبات و ی بنائی است در کرمان مشتمل بر کعبه
 و صحن و حجرات که بر سر مقبره جمعی از مشایخ فقام و اولیاء کرام منهم العارف المکاشف و محکم
 العظیم الحاج مولی رضا المذکور صاحب مفتاح النبوه و الدار النظیم ساخته و فرون از دو هزار
 تومان در مصرف این اساس پرداخته و هزار تومان از آن خارج را شاه مرحوم طاب ثراه
 داده اند و این زنان آن مکان بمزار میرزا حسین خان شحرت گرفته و از اوقات و صدقات
 جاریتش املاکی است در کیلان از قراقرض فیصل نشد آنکه قریه خواجان من بولک سوده از اعمال
 رشت مع ما یعلق بثلک القریه شرعاً و عرفاً و سه دانگ از یکبایب تمچیه مشهوره باسم شوهرش
 حاج میرزا اسمعیل واقعه در رسته بازار شحرت محازی قلیاریه مع ما یجبها من کل التکاکیر و بجز
 و غیره و نشد آنکث قریه صیقاران و نشد آنکث قریه نارنج کل که هر دو از قرای بلوک و سرت

مع متعلقا تمام من الاراضی الرطبة واليابسة والتلنباو والکروم والاشجار وغیر ذلک و قطع
موفقه ثلثت این صدقات را با مروج حاجی معالی رضای بیانی مذکور واکذاشته و بعد
با علم و تشل و اعرف اولاد ذکور شش و مع الانقراض با اثاث نسل ظهورش و مع الانقراض
ذکور و اثاث با علم و اعرف و اتقی بلده رشت با بجا مینار الیجا بعد از انجام فراز و بوزار
کرمان بقیم آمد هیت سال مجاور بود تا در حدود سال هزار و دویست و هشتاد و هجده و گشت
و مدفون گشت رحمه الله علیها و قبالة اوقاف مزبوره بتفاصیلها موشحه بخط و خاتم جمعی از
علماء و مجتهدین دارالمیزان نظر رسیده است **باب** رابعه **اصفیه** از زمان زمان حسن

سامانی بوده و طبعی موزون داشته اند و طبیعت برست سنگین دل ناهم در بان خوشتن چون بحر اندر به یحیی پس بدانی قدر من	دعوت نمیشد بر تو کای زوت عاشق کن تا بدانی در عشق و داغ مهر و غم خوری باب دهم امرء القیس بن عدی
---	--

الکلبی و از زوجات حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحية والثناء و در امری فضل و جلال
میباشد و حضرت نکینه بنت الحسین از بنان او بوجود آمده است و حضرت امام حسین کمال
محبت را بر باب داشته و احترام زیاد و میموده چنانکه فرموده اند **لعمرك انني لاحب دارا**

تكون بها سكينته والرباب فالت لهم وان غابوا مضيا	اجتمعا وابدل جل مالى حيثا و يفتقني التراب	وليس لعاب عندك عتاب ان حضرت سكينه مريست که
--	--	---

حضرت امام حسن اعتراضی برادر بزرگوار خود امام حسین علیه السلام در باب افراط محبت باب فرمود
حضرت امام حسین علیه السلام دستور را در آن موقع منظم آوردند و ابو الفرج **صهبنه** در کتاب
انغالی گوید امرء القیس پدر باب شخص معتبری بود از عیویان در زمان خلافت عمر حفصه
انجلیفه آمده طوعا قبول اسلام و ایمان کرد و حضرت المؤمنین علی علیه السلام مایل به صلت
با او گردیده او نیز با تمعنی را غیب شده و دختر داشت متما به بر حیات و سلمی در باب نبیات
بخود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بخبرست امام حسن و در باب را بخبرست امام حسین تزویج نمود
ازین سه دختر باب برگزیده و مختار بود و بنا بر دیانت و داریت و فقه و بصیرتی که داشت قدر
و منزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته بحکم رتقار و اطوار آنحضرت را از خود راضی و خرسند

میآخت پس از آنکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام شهید شدند بعضی خواستند رباب
را ترویج کنند گفت پس از آنکه بشرف پیوند قرابت سید المرسلین نایل گردیدیم دیگر سر پیوند
کسی را ندادم و شوهر دیگر اختیار نخواهم کرد و این ابیات را که شعی از منی طلب و مرثیه حضرت سید الشهدا

ان الذی کانوا نورا یتضاء به	ب کربلاء قتل غیر صدقون
سبط النبی جزاک الله صحتا	عنا و جنب خسران الموازین
قد کنت لی جیلا صعبا للوزبه	و کنت تقحیبا بالرحمه والذین
من الیتامی من للسائلین ومن	یعنی و یاوی الیه کل مسکین
والله لا ابتغ صهرا بصهرکم	حتی اغیب بین الرسل والطین

رباب زوجه اقیشر اقیشر شاعر شهوراسدی در باب غم زاده او بود و اقیشر نیز اوست
رباب غنبت نمود کسان را با تحسب از برادر در جم مهر از او خواستند اقیشر با قربای خود حاجت
برد و متوسل شد و بیجا کت از آنها گریز از کار او نمیشودند اقیشر نزد ابن راس البغل مجوسی و حقان
رفته مطلب خود را اظهار و شار الیه تمام چهار هزار درهم ربابا و مبدول داشت اقیشر شاعر دیگر نیز

کفانی المجوسی مهر الرباب	فدی للمجوسی خال و عم
شهدت بانک طیب کمشاش	وان اباک المجواد الخضم
وانک سید اهل المجیم	اذا ما تردت فیمن ظلم
تجاود قارون فی قصرها	وفرعون و المکتفی بالحکم

ابن راس البغل این اشعار شنیده گفت ای اقیشر از قوم و قبیله خود استعانت کردی و بچسب
بتو اعانت نمود من که یکبار و ترا حاجت روا نمودم هزاری من نیست که اینگونه نسبت دای
اقیشر گفت حرف بدی زده ام آیا راضی هستی که ترا با پادشاهان برابر کنم و پهلوی دست اجل
بنشانم و اقیشر از المکتبی با حکم ابو جهل را خواسته چه کنیتی او ابو الحکم سیبیه و کنیه ابو جهل بود
اطلاق کردن بقصد کناه است رباب دختری بوده است جمیل و عاقله از بنی ذیل
که خدایش بن حابس التیمی با و مفتون گردیده و طالب ترویج او شده و خواست کاری از
چون خداش مالدار نبود پدر و مادر رباب از مواصلت او امتناع نمودند و او بر رفت و عشق

و هو اخذ اش را نگذاشت که تبرک این تمنا گوید و را گوید و دیگر بگوید لهذا بجز منزل باب معاود

کرد و بیکه بخل نزد یکت شد این ابیات سرود

لنا منک نجحاً و شفاءً فاشتفی

وانت صغیبی دون ما کنت اصطفی

اذا کان ذافضل به لیس یکفی

و ربک حرامثله لیس یصطفی

الالیت شحاً یا رب ابی صتی ریحی

فقد طالما عنتنی وودرتنی

محی الله ما تمهوا الی المال نفسه

فیتک ذمال دمیما ملو ما

رباب درخیمه این ابیات را استماع کرده

بخداش بنیام داد که مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح بیدم بیا و مراد و باره خواستگاری

کن بعد از آن بمبار خود گفت هل انک الامن اهوی و التحف الامن ارضی یعنی آیا مرا بغیر

انکسی که دوست داشته و با و راضی شدم تزویج خواهید نمود مادرش گفت نه دختر گفت اگر

چنین است مرا بخداش تزویج کنید مادرش گفت خداش قلیل المال است ترا چگونه با و بدم

رباب گفت اذا جمع المال شیئاً لفعال فقبح المال ازینطرف رباب والدین خود را

الزام و از آنطرف خداش باید و بکفته رباب بخواستگاری آمد و مقصود او حاصل

گردید لهذا خداش ازین معاودت خود خو رسد شده گفت التودا تحمد و المرأة ترشد و التودا

یحمده و از آنروز التودا احمد ضرب المثل و مشهور شد در مجمع الامثال مشهور است که انیزن

بعد از مزاجبت با خداش با یکفر از اهل قبیله خود که سلم نام داشت را بهی بهم رسانید و گوید

او آگاه شده او را بگشت و چهار نفر از صحابیات ثماته بر باب بوده و آن چهار رباب

بنت البراء و رباب بنت الحارثه و رباب بنت کعب و رباب بنت النعمان میباشند

و رجبیه دو غنیمه مشهوره ثماته باین اسم بوده اند یکی جاریه این را مین و دیگری جاریه

ابن ثماتس و هر دو طبعی موزون و داشته اند و رجبیه جاریه ابن ثماتس و دو جاریه دیگر

این شخص را که خلیفه المکیه و عقیده نام داشته ثماتس کونید و هر یک را در کفنه ثنوب

باین ثماتس بنیامید و رجبیه جاریه این را مین نیز با سعه و سلامه الزرقاء از یکت مالکست

بوده اند و در حق این رجبیه سرودند

هل من شفاء لقلب یحیی من

الی بیته ان الله فضلها

صبا و صب الی دیم این را مین

بجسمها و سماع ذی القانین

و ایند و میت از قصید و طویل می باشد و

حال مغنیات مزبوره همه در کتاب آقائی مطبوع است رحیمه بنت محمد بن علی بن
عبدالله بن جعفر زوجه یزید بن عبد الملک اموی است که او را در خلافت برادر خود علی
بن عبد الملک بهریت هزار دینار مهر ترویج کرد بعد از آنکه سده بنت عبد الله را هم به همین
سیلج مهر زنی گرفته بود و ذکر می ازین برجه در حرف حاء در ترجمه حال جایا نموده ام ربیع
بنت النضر و خضر نضر بن جهم و مادر حارثه بن سراقه است و حارثه از شهدای غزو بدر
می باشد شار الیه پس از شهادت پسرش بخضر حضرت رسول م عرض کرد یا نبی الله پسر مرا
درشت است خود را سلی میدهم و صبر میکنم و اگر نباشد حکیم حضرت در جواب فرمودند جنت کی
نیست بلکه چند جنت است و پسر تو در جنت الفردوس میباشد رجب بنت القلیجی
و خضر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیجی است که از اشیاخ امام سیوطی بوده و از نساء محمدیه بشمار
می آید در سال شصت و هجری متولد شده و از جد مادری خود سار و بنت شیخ تقی الدین است که
اخذ حدیث کرده و در سنه شصت و شصت و نه در گذشته است و زینب بنته جاریه است
که صفیه بنت حنی بن اخطب از زوجات حضرت رسول ما و را آزاد کرده از صحابیات شمرده
شود و خدمت حضرت رسول ما نموده و دختر او امه از روایات حدیث بوده و مخصوصا
سنت بودن زینب فاشورا و از مادر خود روایت کرده است و مذہب جعفری روایت
مشار الیه را تصحیح بنماید رخشه کاشانی اسمش بکیم دختر هانف کاشانی در زوجه میرزا
علی اکبر متخلص بنظیری است و پسری از او بوجود آمده و منوم میرزا احمد و متخلص کبشیه انیزن تیزد
و صاحب طبع بوده و بعضی از بنین و بنات خاقان خلده شینا فتح علی شاه طایب شاه را
مخ نموده دیوانی دارد که تقریبا محتوی بر سه هزار شعر است چند بیت ذیل نمونه طبع قادر است

آن بت کلچره یارب بسته از سبیل نقاب
دل رفت و ز خون دیده مارا
می پدید از شوق دل در سینه ام کوئی گنای
بقصد صید تو چون رخشه دیدش گفتم

یا باغون گرد چمنان در دل شب افتاد
پیدا است بر رخ از آن علاست
تیر دل داری بادل زایر و کجانی میرسد
کسی ندیده شکار بکس کند شمشیر از

اشکم ز ستم تو هر روز تا سگت | آهیم زدست خوی تو هر شام تا سگت

رضیه دختر شمس الدین الیمیش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هندوستان
سلطنت داشته تسلیه شمس الدین از فروع غوری و حکمران کابل و غزنه که بعضی از نواحی هند را
نیز تصرف نموده و از سال ششصد و دو هجری تا ششصد و نود حکمرانی داشته اند سلطان رضیه
درایت و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود الیمیش در امور سلطنت دخالت
نم نمود و الیمیش با وجود چند نفر فرزند ذکور این دختر را ولیعهد خود قرار داد و بعد از وفات پدر
در سنه ششصد و سی و چهار تحت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید
و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره بست بعضی گفته اند بعد از فوت الیمیش حکمرانی پیش
رکن الدین فیروز شاه رسید اما چون بخینث العقل بود مادرش کار حکومت نم نمود بعد از وفات
ماه امر او اعیان که اینوضع را درست نمیدانستند رکن الدوله فیروز شاه را گرفته حبس کردند و
خواهرش سلطان رضیه را بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و
ارکان دولت او باغی شدند و چند بار فیما بین مشارالیه با یغیان جنگ در گرفت
و رضیه غالب میشد آخر او را گرفتند و در قلعه حبس کردند و برادرش مغز الدین را تحت سلطنت
دہلی نشاندند و این درد و شبیه بیست و هفتم رمضان سنه ششصد و سی و پنج بود سلطان رضیه
در سال ششصد و سی و هفت یاسی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمد و بطرف دہلی رفت
و در حوالی دہلی در جنگ مقتول گردید رضیه از جواری آزاد کرده عبد الرحمن ثالث از
ملوک اندلس است مشارالیه در نظم شعور حسن سلیقه مستم بوده و بعد از فوت حکم بن عبد الرحمن
حاکمات شرقیه اندلس را حاکم کرده و نشان و شرف فوق العاده حاصل نموده است
و رضیه خاتون از مصاحبه بای سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجه محیی الدین قاضی
عسکر روم ایلی بوده و این محیی الدین از علمای آن عصر بشمار آمده و بمناسبت شوهری رضیه خاتون
او را عثمانیه رضیه نامادید میگویند رقیقه طینت ابی صیفی دختر ابی صیفی بن
یاشم بن عبد مناف است و اهل سیر او را صاحبه الرؤیا گویند بعضی مشارالیه را از صحابیات دین
آتابینا شیراز ابو نعیم حکایت کرده که در رقیقه با جناب عبد المطلب بن بوده و در زمان حج با

حضرت رسالت بعالم دیگر نشأفته و عصر نبوت را در آن نکرده و ما ذکر رقیقه را بمناسبت حاجت الرویه بودن او مینمایم اما وجه لقب شدن او باین لقب آنکه وقتی در مکه معظمه فتح عظمی روی داد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنوقت شش یا هفت ساله رقیقه در عالم رویا و شخصی بصدرای گرفته ندای میکند ای معشر قریش زمان بنحیه آخر الزمان که بعثت او را منتظر بودید رسید و او آن ظهور او نزدیک کردید و مقرر است که بمن مقدم او از بلای قحط و غلا سوده شود و روحی باید از میان شما شخصی دارای حسب و نسب که جمیع و سفید نام باشد یا فرزندان ابنوه و چهره طولانی او را و ذریه خود را همراه بردارد و از هر لطیفی بختیقت او را تبعیت کند و یکی ابدان خود را بآب شسته تطهیر نماید و معطر سازد پس از استلام رکن برکوه ابو قیس خود کرده آن شخص بدعا طلب باران نماید و دیگران آمین گویند تا باران رحمت آسمانی نازل و غائله قحطی رفع و زایل گردد و رقیقه خواب خود را بقریش اظهار کرد و همه گفتند عبد المطلب دارای این شمایل است پس بنا بر این تبعیت او نمودند و او نوازه خود حضرت رسول را همراه برداشته بعد از انجام شریک مذکور و بکوه ابو قیس رفتند و عبد المطلب برکت وجود خیر البرایا استقامت نموده آیند عابرجا اللهم ساد الخلة و کاشف الکربة معلم غیر معلم و مسؤل غیر منجمل و هذ عبادک و اما و لم بعائدات حرمک لیکن الیک سبیمم الی اذهبت الخلف و الظلف اللهم فامطر علینا مغدا قمرنا و ابیات ذیل که رقیقه بنظم آورده حاکی از اجابت دعا و نزول باران کثیر است میگوید

بشیتبه الحمد اسقی الله بلدنا	و قد فقدنا الحیا و اجلود المطر
فجاد بالماء جوتی له سبل	سحافعاشت به الانعام و الشجر
منامن الله بالمیمون طائر	و حیر من بشرت یوما به مضر
مبارک اللهم یستقی الغمام به	ما فی الانام له عدل و لا خطر

شیتبه الحمد لقب جناب عبد المطلب و مقصود از میمون الطائر حضرت بنی الکریم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد رقیقه کریمه حضرت نبوی یاربینیة آن بزرگوار است و در کما بخانه کما ندر رساله است مخصوص در این مسئله و یکی از آن دو دختر است که عثمان را بجهت تزویج آنحضرت ذوالنورین گفتند کما می حضرت رسول ما در مکه معظمه اقامت داشتند رقیقه را عثمان تزویج

منوذر وقتی عثمان بازوجه خود و بعضی از مسلمانان بارض حبشه رفته و بعد با از آنجا بزمینه منوره آمدند
وفات رقیه در سال دوم هجرت اتفاق افتاده در روزیکه خبر فتح جکت بدر بریده رسید و سبب
ناخوشی رقیه حضرت رسول عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزو بدر نمی فرمودند و در حقش شایسته
و عثمان گفته اند **اعجب بزوجین پیری انسان رقیه و بعلمای عثمان**

ابن ابی کبیر وقتی عثمان و رقیه در حبشه بودند پسری خداوند با آنها عطا فرمود و او را عبد الله بن
و آن پسر پنج شش سال با نذ بعد از آن غزوی حشم او را دریده صورتش آما س کرد و در جادی الاولی
سال چهارم هجرت از اثر آن زخم و آما س در گذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه بمراجهت ام کلثوم
خواهر رقیه نایل گردید و ترجمه حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد و خبر است ابتدا بدو
پسر ابی لهب که عصبه و عقیبه باشند عقد کردند وقتی که سوره تبت نازل شد و ابولهب و زوجش
شرسار شدند قبل از زفاف پسران خود را مجبور بترک آن دو نور نمودند **رقیه**

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن بتیده نساء فاطمه سلام الله علیها
بوجود آمده میشارق الانوار گوید سیده رقیه قبل از بلوغ وفات کرد و از گرامانی که نسبت
بتیده مشارالیهما داد و اندامیت که هنگام مسافرت از مدینه بکفر از آل بنی مدینه طرف آن محظوظ آمده
خواست او را شنید کند دستش در هوا و پایش در کتاب مانده روحت از بدن جدا شد شیخ
حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیده رقیه و خواهر او حضرت زینب
کسی مدفون نیست خلاصه مقبره در مصر با سمنند و خواهر علیها صلوات الله علیها الملك الاکبر
میباشد که زیارتگاه است **رقیسه** دختر محمد بن علی بن وهب القشیری از محدثه بانی حضرت
و تدقی در آنجا تعلیم علم حدیث کرده این زن خیره بصلاح و تقوی و علم مشهور است وفات او
در چهاردهم ماه شعبان سال هفتصد و چهل و یکت هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد
الثقلبی و رقیه بنت الحجاج و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشند و دو نفر زن صحابه
هم متاهه باین اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریه دیگر رقیه بنت کعب الأسلمیه و پوشیده
منیت که جمیع رقیه رقیات میباشند و قیس الرقیات پدر عبید الله است و عبید الله از مشاهیر مشرک
بنی امیه بوده و پدر او قیس الرقیات گفته اند بجهت اینکه زخمی ای متعدد باین اسم داکشته باشد

چند نفر از جده های او متیاه برقیه بوده اند یا چند نفر از مشوقه های او باین نام نامیده شدند و
از قبیل وجه آخری است شعر شاعر که میگوید
کائن اسماء اضمحت بعض اسمائک

ادعی با اسماء نبزانی قبائلها

بزعم بعضی حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحية

والثناء دختری سناه برقیه داشته اند ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است رمله
جنت زبیر وزیر از عشره مبشره میباشند ابتدا مشار الیه را شخصی موسوم بخان بن عبداللہ
بزنی گرفت و ازو عبداللہ بن عثمان بوجود آمد و این عبداللہ بن عثمان وقتی حضرت سکینه بنت
انحسین را تزویج کرده بنا بر این رمله بنت الزبیر مادر شوهر حضرت سکینه است بعد از آن در جنگ
مکاح خالد بن زبید در آمد و خالد مقتول او گردید و این ابیات را در حق او به نظم آورده

وفي كل يوم من اجتناف ربا
بنا العيس خواف من تهامة او نقبا
الينا وان كانت منازلها حروبا
مليحا وجدنا مائنه بارداء عذبا
لوملة خلخالا يمحول ولا قلبا
تخيرة نهامهم زبيرة قلبا
ومن جتها احببت لخواها كلبا

اليس يزيد التير في كل ليلة
احق الى بنت الزبیر وقد علت
اذ انزلت ارضا تحبب اهلها
وان نزلت ماء وان كان قبلها
يحول خلا خيل النساء ولا اراي
اقلاو اعلی اللوم فيها فانسني
احب بنی العوام طرا محبها

و بعضی بیت مפור در ذیل را نیز جزو ابیات مزبوره در فوق دانسته اند بیت

تخطر رجال بين اعينهم صلبا

فان تسلية سلام وان تقتصری

اما از قرار مذکور خود خالد انکار نموده و گفته است این شعر از من نیست چه گویند عبدالملک بن
مروان این بیت شنیده بخالد تنقیرت یا خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی من قاله و من
تخلین لغته الله یعنی خدا لعنت کند آنکه این شعر را گفته و خدا لعنت کند آنکه آنرا بمن نسبت داده
کذا فی الآخانی رمله بنت شیبہ دختر شیبہ بن ربیعہ و عمر اوده هند بنت عتبہ
زوجه ابی سفیان است رمله از صحایب است و چون پدرش در جنگ بدر کشته شد و

محي الرحمن صابغة يوح

اسلام قبول نمود هند دختر عم او و یا ابیه

ومكة او باطراف الحج حوز

تدين لمشرقتوا اباهما

اقتل ابيك جائلك باليعين

رله بنت الحارث صحابه است

انصارتی که دختر حارث بخار و زوجه معاوی بن عفر بود و در عصر حضرت بنوی صلی الله علیه و آله و سلم خانه داشته که آنرا مسافر خانه قرار داده و ایلجیان و اشخاصی که برای درگت حضور حضرت با ناحت میآمده و طرف توجه میشدند در آنخانه منزل برای آنهاست معین میکرد و میکشید جاریه ام الا و لا و مقتدین عبا و امیر اشبیلیه است که پیش بنام اعتماد دگر میازو شد مشارالیه از نسا را انداخت که بفضل و ادب اشتاری یافته اند و تمام فرزندان فکور و آثا معتقد از بطن او بوجود آمده اند اگر شیپار لیس با نسا اقران خود در موسیقی ربطی نداشته آمان و راحت و طلاقت و فصاحت و جلالت کتار و لطافت و ظرافت را بدرجه کمال دارا بوده و معتقد که از او بای طوالت الطوائف کثیرین مغایره محبوب میشود با او انوس و از مصاحبت او نخاصیت محفوظ میگردد و بنا بر محبت و افرمته با و احترامی کامل حاصل نموده گویند در دگر میکشید برخی از زنان مینا و پیشی و سرای سلطنت دید پابرهنه در کل ولای راه میر و ند و شیر میفرودند و نیز هوس کرد که پابرهنه در کل راه رود و شغل ایشان تشبه نماید در با نخل در ایوان انهار کلی ترتیب داد و در کتب بالانواع طبیات و تجز و کلاب و مشار لیس با دختران و جواری معتد مشکها بردوش افکنده در آن کل راه فرستند و بان نوان بادیه کلفت شیر فروشی کردند و این ارز و نایل گردیدند و کونیند وقتی که معتد بدست امیر المسلمین دو چار نزلت گشت و بار میکشید در قلعه اغماست مقید و مجوس گردید با آنهمه بذل و فحارج و نفقات که معتد نسبت مشارالیه کرد بود روزی میکشید بختی دلنکاست شده معتد گفت هرگز از تو خیری ندیدم معتد در جواب گفت و لا یوم الظین و بشیو اب حال آن روز را بخاطر میکشید آورده او را خجل ساخت و صدق کلام معجز نظام نبوی را بطهور رسانید که نوان را بصفت ناسی ستوده است معتد بعد از آنکه از تحت امارت کشت بیلید از حاج شد و را قول عیدی که در رسید و در آن عید خود و دختران خود را

فیما مضی کنت بالاعیان و صر و

سجاده و پریشان حال دید این بیات سرود

توی بناتك في الاطمار رجالة

فسائلك العید في اغماست مأسو

يفزلن للناس ما يملكن قطيرا
ابصارهن حيرات مكابرا
كانها لقطا مسكوكا فورا

برزن نھك للتسليم خاشعة
يطأطن الطين والأقدام خافية

بھانا بیت اخیر اشارہ است یوم ظہر کن اشارت

رو ب مٹی صاحب صحیف الاخبار در جلد سیم این کتاب در ضمن وقایعی کہ در سال نصد و
شصت و ہشت در ہندوستان واقع شدہ و او ایراد جناب میکوید رو ب مٹی سفینہ بود ہندیم بحال
حسن و جمال آراستہ و در فن موسیقی و دقایق در بائی شہر فی عظیم ہمسایہ جلال الدین محمد
اکبر شاہ خواست اورا بچکت آرد بھانا مشار الیہا با امیر مملکت خود را بطہ و علاقہ داشت
و معاشقہ در میان بود زہر نوشیہ و بھر و کچکت جلال الدین محمد اکبر نیفتد ریا
دختر عظیم سلمی و مشوقہ عبتہ بن الحجاب بن المنذر بن الجحوج الاصلہ بودہ چون عاشق
او عبتہ در گذشتہ بر روی نفسش واقادہ و با سوز و کد از ہر جہہ تاسریات مسطور در ذیل ماکفہ

آخر الامر صحیحہ کشیدہ و جان دادہ است میکوید

تصبرت لا اقی صبر و امتنا
ولو انصفت رو لکانت الی قدر
فا احد بعدک و بعدک منصف

اعل نفسی انھما بک لاحقہ
امامک من دون البریۃ نقلا
خلیلا ولا نفس لنفس موافقہ

ریا خواہد ہم پیشہ سلامۃ القس جاہ سفینہ

است کہ در حرج ہمز مشہور و قلیل التظہیر بودہ و این قس الرقیات الشاعر ریا و سلامہ را

لقد فلتت ریا و سلامۃ القسا
فتانان اقامنہما فشیئہ الہ
مقصود اقرس عبد الرحمن بن ابی العار الجحیمی

مانند و طبع کشودہ و انما بکبر و شہر توئی
فلما ترک اللقس عقلا ولا نفسا
لال و اخری منہما تشبہ الشما

کہ بکثرت زہد و ورع مشہور بودہ و سلامۃ القس فہوب باؤست ریاکانہ دختر سمعون
بن زید بن قسامہ از طایفہ بنی قریظہ است ابن اثیر گوید این ریاکانہ از جوارسی سادات حضرت
رسول ^ص بودہ حضرت بشار الیہا تکلیف فرمودند کہ اورا تزیین نمایند و در سلاکت زوجات
مطہرات منسلک باشند ریاکانہ کنیزی آنحضرت را بر ہر چیز ترجیح داد حرف الزاء
زبید خاتون دختر جعفر بن منصور و الفقی و زوجہ ہرولہ الرشید است بلکہ خیرہ و بانوی

مستعد بود و هر دو را از رشید با و دانست و گفت که شورش کردی و از افرط دانتش و عقیده مارون را دلاست
 بخیانت کردی و در راهها دوا دیم با یکسب و چاهها ساختی بخصیص و در راه کعبه در نصدقه شمرت
 را او بنا کرد و دوا و رانار خیر است آن ملکه کریمه در اقطار ربع مسکون ظاهر و با برت در مرثیه مجیدین سرخ

ای جان جهان جان ناخوش بستی	بغداد پریشان و شوش بستی
رفتی تو و من بستم با ندم فساد	تو در خاک و من در آتش بستی

زیب النسا یکم دختر از نکات زیب عالم گیر با و شاه است و پوشیده مباد که شاه مزبور پنج
 پنج و خیر داشت بجا و شاه عظم شاه عظم شاه محمد اکبر کاظم بخش زیب النسا نیت الفداء زبده النسا
 محمد النسا زیب النسا از بطن دل رس با تو دختر شاه نواز خان در ششم بود و آمد حافظ قرآن بود و خوش
 و فقه را بخوبی آموخته بود و خطوط استعلیق و نسخ و شکسته را خوب می نوشت بیل کلی با شمار داشت بسیار
 از شعر و علم ناگزیده و خوار بود و در شهر حسنت باز کرده و در لاله و قات یافت و آنچه مشهور است
 که مخفی تخلص او است مخفی فط است و گفته اند مخفی تخلص شاعری بود و نوکر سبکم مد و دیوان
 مخفی که بنام وی شهرت دارد در مخفی شاعر است و با از مخفی رشتی که مصاحب امام قلیخان جاکم فاکرا
 بود که بسبب کثرت شرب کوکمار بسیار را غر اندام بود و نقلست که روزی خان بطور مزاح گفت
 مخفی بسیار را غر شده جواب داد که لا غری من از نیست که مردم اکثر در صدر و کاتب می نویسند که مخفی بساد
 ازین دعای بد کاهید و ام و حقیقت منم که اینقدر هم مانده ام اگر دیگری می بود اثری از وی نمی
 خان ازین مطالبه بسیار خندید و او را انعام بخشید و این اشعار مسطور در ذیل از افکار زیب النسا یکم

بیل از کل بگذر و در چمن بسند مرا	بیت پرستی کی کند که بر زمین بسند مرا
در سخن بچپان شدم مانند بود برک کل	هر که دیدن سیل دارد در سخن بسند مرا
بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد	کور به چشمی که لذت کیس در دلاری نشد
صد بار آخر شد و هر کل بغرقی جا گرفت	غنچه باغ دل با زیب دستاری نشد
کار ما آخر شد و حسن زما کاری نشد	مشت خاک ما غبار کوچه یاری نشد
سایه ها خون جگر در ناف آهوشد کرده	مشک شد آنا چه شد خال رخ یاری نشد
ای آب شار نوحه کنان بجز چیستی	چین حبسین فکنده زانده کیستی

دردت چه درد بود که چون من تمام شد
از تاب و تبم همسار که خبر کرد
میر و نبد سر سبز و در غم همه پر خون
که چه من نسا اسم دل چون مجنون در تو
بیل از شاگردیم شد نشین کل بیخ
در هفتان غم بظاهر که چه برکت تازه ام
دختر شاهم و لیکن رونق فقر آورده ام

رباعی
غزل

سر ابره سنکات میزدی و می گریستی
وز کریم من ابرو هوا را که خنجر کرد
از حالت من برکت خوارا که خنجر کرد
سر بهر ابرو غم لیکن حیا زنجیر پاست
در محبت کالم پروانه بهم شاگرد ماست
حال من در من نگر چون برکت سرخ اندر شست
زیب زینت بس تعلیم نام من زیب النساء

در کتابی بنظر گذشت که یکم بانواب عاقل خان از بی کشر طرح مشاعره می انداخت و اشعار خود را
میفرستاد و با همی با کانه گفتگو دست میداد یکم مطلع این غزل را نزد عاقل خان از بی فرستاد

بخته مشران جنون را کی حیا زنجیر پاست
پاکت بازان محبت را بود دایم حیا
کو نید روزی رازی این شعر را نزد یکم فرستاد
استاده شود می بکند باز میباید
آن چیز همان است که پیداشده زان
آورده اند که روزی یکم در باغ بگلگشت و

عشق تا خام است باشد بته زنجیر شرم
یکم بعد از ملاحظه فی البدیهه این بیت نوشت
چون تو مرغ بی حیا را کی حیا زنجیر پاست
آن چیز کدام است که چسبندی نخورد
یکم بسبیل از جمال این بیت را در جواب فرستاد
از ما در خود پرس که آن چیز کدام است

متأش مشغول گردش بود که ناگاه این بیت بنحی طرآن گذشت بر خواند چها چیز که دل سیر کدام
چهار شراب و ساقی و گلزار و قامت یار اتفاقا عاقل که هم عقب دختر ساد یکم از گوشه چشم گرفت

چهار چیز که دل سیر کدام چهار
نقلست که روزی یکم این مصرع نزد ناصر علی

و مصرع اخیر فی الفور بدل کرده با او از بلبل خواند
نماز و روزه و بیخ و دیگر استغفار

سر بندی فرستاد از هم می شود ز صلاوت جدا بهم وی بطور مزاح زیر آن نوشت کویا سید بر لب
زیب النساء یکم از این جواب نوشت و چپسره برافروخت و این بیت را در جواب نوشت
ناصر علی بنام علی برده پناه ورنه بدو الفقار علی سر میدی زینت النساء یکم خواه زیب
النساء یکم زینت المساجد شاهان آباد دلی بنا کرده او است و در صحن همان مسجد قبر زینت است

و بر لوح فرارش این بیت از کلام او کنده است
سایه از ابر رحمت قبر پوشش ما بس است

مونس ما در خد فضل خدا تنها بس است
زهره و تخلص و نام شاد و ایست زهره و شاد

در فن بقاصی و علم موسیقی بختی روزگار ناظم و ناثر زبان اردو و دری گویند در شکر لکن
مکان و سکن داشت و در علم عروض و قافیه کوی سبقت از هم چنان ربود غزل اردو و بخت
میگوید و تعلیق را خوب میگوید و گاهی شعر فارسی بهم میوزون میکند و در عقد نکاح کجی از او و تمندان

همی می چه بچا است که در پیش مردان
رفته رفته تا بجایم مهسردان کرد و چپ
جز از من که برد تا به عیشلام با بابا

در آمده زندگی بخش لبیر دانه زبانی او
پروانه را بسندم بغل گیر کرد و شمع
این جر جحت که من دارم کس خواهد
زهره در بزم غنم دل تازه نوالی داد

حرف سین

سبحان حبش حارث موصلی و خیر حارث بن سوید است از مردم موصلی او کیش
نصاری داشت و سخت فصیح و شیوا بود و سخنان بسیج گفتی و چنان شیرین و دلگین بهم میپوشی که مردمان
تشیقی و فریقته خوش فرمودی چون مناعت محل او درد اما وقتی انداخت سر به پیغمبری برداشت
و مردم را بسوی خویش دعوت کرد و تخمین جماعت بنی ثعلب او را اجابت کردند چه نزد وی
از بنی ثعلب بود پس دینی پدید آورد دینی از ترسانی دینی از مسلمانی گفت عیسی را فرزند خداوند خوان
گفت چه او روح خدا و بنده خداست و فرمان کرد که در هر شهر بار و پنج نماز بگذارد و مسلمانان را
میا زاری از نما کردن بریزد و حرام شمارد و از اکل لحم خنزیر بکند و از اید و نام او در
موصلی و جزیره از حد عراق تا حد و شام ملک گشت چون این بشنید بپناک شد و با خود اندیشید
که اگر با او در او و زرم و به بعینیت که خرمیت حساب چنان شهر که با او طریق مدارا سپرد
و تبر دیکت او و سولان چرب زبان میل ساخت و با نقاد متحلف و محمد پر دخت و خواستار
ملاقات شد چون از بهر دو جانب شته مهر و سخاوت محکم گشت بیدار بکشد بکشد و از بهر
دو سوی خمیا برافراشتند و شکر گاه کردند و در میان هر دو شکر خمیه افراخته کردند پس
میل در اینجا در آمد و سبحان نیز حاضر گشت این هنگام مجلس را از پیکانه پیرداختند میل و خرقه
خود را بر او قرائت کرد و در طلب مناکحت او آیتی آورد و سبحان نیز بکج و حی خود سر شریج

او در آورده پس سه روز با هم بخت کردند و آنچه در دل داشتند گفتند این وقت سراج بشکرگاه خود باز شد
 و گفت میل را بر حق یافتم و صحیح او شد هم گفتند بخت تو چیست گفت جنبش مهر قهقهه مهر را از خاطر من
 ببرد و قوم او را ملامت کردند و جدا گشته ناچار مراجعت کرد و از میل طلب کا بین نمود میل گفت
 هیچ مؤذن داری گفت آری نیک شیش بن ایمنی مؤذن من است میل او را طلب کرد و گفت
 است سراج را که یمنه صبح و ختن را یکا من سراج از شمار گرفت و نصف غلات میانه را بر او
 مسلم داشت لاجرم سراج بر اربع خویش بازگشت و از برای اخذ غلات سه کس بیا فرستاد و در
 این وقت خالد بشکر رسید و حال سراج را بیرونی توقف نماذ کوبید و بر جزیره خود بمناذاتگاه
 که معویه بن ابی سفیان پادشاهی یافت در زمان او مسلمانی گرفت سود و ثبوت زمعه
 بن قیس بن عبدود بن نصر بن الکاک بن عامر بن لوی بن غالب القرشیه العامریست و نسب
 او با پیغمبر در لوی پیوسته شود و گویند او ام لاسود است و مادرش شمس بنت قیس بن عمر بن
 بن لعیب بن خدایش است و او نخست زوجه پیغمبر خود سکران بن عمرو بن عبد شمس بود و از و پسر
 داشت که عبد الرحمن نام داشت و در حرب جلولا کشته شد یا بکله سوده در او ایل بعثت
 مسلمانی گرفت و با شوهر خود سکران در هجرت اول سفر جنبه نمود و سپس از مدتی مراجعت
 کرد یک شب بخواب دید که پیغمبر سوی او آمد و پای بر گردن او نهاد سکران چون بشنید گفت
 من خواهم مرد و محمد تر از منی خواهد برد و هم شبی در خواب دید که مشکلی بود و ماه آسمان بروی
 افتاد قصه این خواب را با شوهر تیز برداشت سکران گفت زود باشد که من و داج جهنم را کویم
 و تو در کنار محمد شوی هم در آنوقت مریض شد و برای دیگر تحویل داد و سوده بیو تا خدیجه و فاطمه
 که او گمانند کی خواهد بخت حکیم که زوجه عثمان بن مطعون بود دو سال قبل از هجرت پیغمبر بخانه زوجه
 رفت و او را یکجا صد درهم کا بین بست و در سال ششم هجری خواست او را طلاق گوید عرض کرد
 میخواهم در سکنات زوجه است مظهرات باشم و نوبت خود را بایشان میدم مرا طلاق کوی رسول
 او پذیرفته شد و بروایتی بعد از طلاق رجوع فرمود و چنین حدیث کنند که کاسه
 سوده بخنان فرمیده رسول خدا را خندان می ساخت گویند وقتی عرض کرد که من دوش تا تو نماز کن
 چندان رکوع خود را بدر کشیدی که من مینی خود را گرفتیم تا مبادا خون برود پیغمبر تنیم فرمود با بکله

رسول خدا صی در حجه الوداع زنان خود را با خود کوچ داد و بعد از کار حج فرمود این حجه الوداع اسلام بود
 و از کردن شما ساقط شد ازین پس شصت حصیر را ختم داند و از خانه بدر شوید و هیچ سفر نکند یا بویهر برده
 گوید بعد از پیغمبر تمام است از و اج سفر حج کردند الا سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش گفتند چنانچه ما نمیم
 دیگر هیچ دایه بوالثویم و از سوده در صحیح بخاری یک حدیث و در سنن اربعه چهار حدیث علمای
 عامه روایت کرده اند در او آخر حکومت عمر بن خطاب سوده وفات کرد و اسما بنت عیسی خنانکه
 در حبشه دیده بود و فرمود از بهر او ترتیب لغش کردند و بدین لغش برداشتند و او اول کس بود که بچهر
 او لغش بساختند و چون آن بدید اسما را دعا کرد و گفت ستر شما ستر با الله بعضی گویند نخستین برای زینب
 بنت جحش لغش بساختند و اقدی گوید که سوده در زمان حکومت معاویه و دایه جحش گفت
 سیده **س** که بنت سیدنا حمزه زنا دات بجر جان و هم عصر کشید و طوطا بود شعر چنین میخواند

دلی دارم به بچه بگو پیغمبر از بجز یار خود
 بدر دل چنان کریم که خون کرد دل غلام
 از آن پیوسته در عالم چنین گسشته میگردم
 کلی از باغ و صهل او بچشمم بر مراد خود
 ز استغما ندارد کوش یکبار آن جفا پیشه
 بکار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز
 ازین سوزیکه من دارم ز عشق او بران مراد

چه کردم پیش بی دردان ز درد بقیار خود
 چو یاد آرم من سرشته از یاد و دیار خود
 که می نیم چو زلف او پریشان و ز کار خود
 چو غنچه که چه خون دیدم دل اسید و ار خود
 اگر در پیش او صد بار گویم حال زار خود
 سر و سامان نمی بینم من مسکین بکار خود
 بخوابم سوخت آخر سیده لوح مراد خود

حرف سین

نواب جهانگیر خان بهادر شمشیر خنک من طایفه سیرازی خیل که یکی از طوایف افغانه
 مشهور آفاقت در ۲۵۴ هجری از بطن مرحومه سکندر بیگم بوجود آمده به بوپال که محل حکمرانی نواب
 علیه مشارالیه است شهرست واقع در اقلیم دوم طول البقا صلا (۱۱۱) درجه و عرضاً (۲۳)
 درجه از خط استوا و صوبه مالوه منجمله است و دو صوبه هند که حکما فرنگت او را دستل انیا
 مینامند یعنی وسط هند خاتون محمد و ده پشت در پشت فرمانفرما و حکمران انبار است بفضایل صوری
 و معنوی ارسته نواب علیه مشارالیه در سال فرخنده خال ۱۲۸ بعد از وفات والدین خود بر

نیکو انی قرار گرفت و تمام ملکات نود که (۲۴۲۷) میل مربع گستره و در آن به قصه میرزا
 نفوس تخمینا ساکن میشدند سیر نموده و بحریب پیوده در آبادانی ملکات و اسایش رعایای
 بلخ دارند از پیشگاه علیحضرت ملکه انگلند و مقصر بندگوش و کتوریا و نوانیان دولت بر طای
 مور و ختین و آفرین گردیده بخواست خطاب (کرون آف اندیا) و رئیس اعظم دلاور طبقه
 اعلای بتار ه هند سرایه مباحات در امثال اقران حاصل کرده و شوهر عالی کونرا نشان
 المویضراستید محتر صدیجس خان بجا در غلامه وقت یکصد کتاب در اکثر علوم تصنیف
 و تالیف نموده اند و بصفت حسنه یکجای روزگار از چنان ذات بابر کاست خاتون کرم
 بیکم مدوخته و حیل حضرت عمارات عالیه مثل تاج محل و نشاط افزا و قدیر شاه ججک و غیره
 بصرف لکوک زر مسکوک بنا نموده دارالاماره را ذات العاد فرموده و بداد و ویش
 و خیرات و تبرات لوجه الله تعالی و بنا و مساجد شامخ و مدارس عالیه و بیمارستان
 و جاده های آتشی و پلهای محکم اساس و تشید سلسله تاریخی بنیاد نام نیک و ذکر خیر در دنیا بر
 مدت دراز گذاشته و کس استعدا علمی و سلیقه خدا و او که از تاج الاقبال تاریخ بهوبال و تندب
 النوان و خزینه اللغات ثابت و متحقق بطریق نقضن طبع کاهی شعر زبان اردو و فارسی
 موزون نمایند برخی از کلام بلاغت نظام شان در تاج الاقبال تاریخ بهوبال و تذکره مجمع ابن
 و نگارستان سخن و صبح گلشن و روز روشن و اختر تابان و ماه درخشان و طور کلیم و زم سخن و غیره
 مسطور و مذکور است و این ابیات فارسی که حین طبع تذکره انخوانین بواسطه آئین است
 شکر استخوانی میرزا ابوالفضل مولانا عباس شمس بالشر وانی ملازم و منصب دار قدیم سرکار بیکم
 مدوخته عالیه شان بدست آمده درین جا برای ملاحظه سخوران شرف بین بخیر تحریر آمد و بهوبال

بر خیزم و نگاه بسد چارو کنم	رباعی	باشد که دست رفته ترا بر و بر کنم
این جبت و خیز ساغر کم ظرف و تنگ است		مستی اگر کنم بشکوه سبنو کنم
افقا دگورم گذران سدر و روان را	رباعی	من مرده خوشم ز لیت مبارک دران را
ای چرخ چه کردی بلبیان و سکنند		کز تو هوس عیش بود شاه جهان را
هر دم ز حسن یار من ریزد تجلی در	غزل	چشم بود در هر نظر محو تماشای در

هر فرد خاک درش خوشبختی بماند برین
 خوابان دنیا کو همه خوبدارند تا بیا
 از بویای زاهدان بوی ریاید بجان
 باور کن قول عدد و ساعه کجا و شیشه کوه
 من میروم سوی حرم دل می کشد سوی صنم
 جاغم به تنگ آمد از او یار سپان باز مباد
 اسی عشق بی پروا بیا تا دارم از ماسوا
 از شرم رنگت ال او دیگر بود احوال
 اسی موش غنوار من خلقی بی آزار من
 شاخه جبینم بیکان هم تا جود در میان

از پر تو مهر خوش دارد بجای دگر
 نام خدا آن دلربا دارد سر پای دگر
 ۲. بھر نماز عاشقتان باشد صدائی
 اسی محبت این با منی بود از من صهبائی
 من میروم جای دگر دل میبرد جای دگر
 من میسندم ز منی دگر او میزند رای دگر
 جز در دقت نبود مراد دل نمیشد رای دگر
 کل بر سر آن لاله رو دارد تماشا رای دگر
 بس بھر ایزد یار من دارم نه پردای دگر
 جز یاد داور در جبین دارم نه سودای دگر

شفا بنت عبداللہ بن عبد شمس بن خالد بن صداد و بروایتی صداد بن عبداللہ بن قریظ بن
 زراح بن عدی بن کعب بن لوی القرشی مادر سلیمان بن ابی شمیم است و اسمش لیلی است
 و شفا بر آتش غلبه کرده است و مادرش فاطمہ بنت ابی و سب بن عمرو بن عائد بن عمران بن
 مجروح است قبل از هجرت مسلمان گرفت و کاهای رسول خدا و نزدیک خواب قیلو له میکند
 و عمر بن الخطاب رای او را ضایع میدانست شیرین دختر کی رومی بود که در
 سرای یکی از بزرگان عجم جای داشت و پرویز از آن پیش که پادشاه شود کاه کاهای بسیاری و
 شتافته با شیرین ساز موقت میکرد و روزی انکشتی خویش بدو عطا کرد مولای او را غیرت
 بجنبید و با یکی از مردم خود گفت این کنیزک را با خود برده در رود فرست غرقه ساز آن عوان شیرین
 را بگرفت و بر دو خواست در رود غرقه کند شیرین چندان بنالید که بروی رجم آورد و او را
 در جایی تاب افکند که بتوانست بیرون شد پس شیرین برآمد و بدیر را همی پناه جست و گفت
 کشت آنکاه که خسرو و تحت جای کرد روزی گروهی از لشکرش بران دیر عبور کردند شیرین
 آن انکشتی بدیشان داد تا بنزدیکت خسرو آوردند و پرویز سخت شاد شد و کس نفیست
 تا او را بظلمت تمام بسرای آوردند و بعد از مریم بانوی بانوان کشت و فرما داد که بر برف

نقاشان چمن بود شیفته او کشت و طاق بستان را به پیر است و صورت او را نیز در نیات رسم
 کرد و اینکه موخین سنگت بریدن کوه سیتون را به است صنعت فرهاد اندر بر خشارفته اند
 چه در کوه سیتون مثال داریوش فارسی است که رسم کرده اند و آن یازده صورت که بر
 دنبال یکدیگرند مثال آن امیران و پادشاهان است که در ملک بابل و بلاد و امصار کنان
 در شهر موصل و جزایر خالداث و اراضی بیت المقدس فرمانگذار بودند و اماهای ایشان بهینگونه
 است که هر یک را بطری در کنار آن مثال رسم کرده اند اول که در زیر پای داریوش رسم
 است گمانی با کوشی دوم آرتاشیسم ننی قیسری چهارم فرادانش پنجم ناریشای ششم چهره
 هفتم و هیمار داد و هشتم اردقما نهم فرادای دهم سار قما ساکان اینچله با مثال داریوش یازده
 باشد و آن لوحا که بر سنگ برده اند ویران خطا مرقوم داشته اند هفتم داریوش است که بخانه
 فتح بابل و بر انداختن خاندان کج نصیرین یازده و ن غلبه حبه و ایشان را اسیر فرمان و عرضه شمشیر
 ساخته اکنون با بر قصه شیرین آیم از پس آنکه خسرو و فرزندان او مقتول گشت و سه مادران
 واقع بر کشت شیروی کس نیز د شیرین فرستاد و پیام داد که اکنون خسرو از جهان بشد بگری من
 در ای و بانوی بزرگ باش و مرا شوی کن شیرین گفت تا شصت تن از بزرگان ملک نزد تو
 انجمن نشوند من بزرگیت تو حاضر نشوم شیروی ناچار حنا دید قوم را فراهم کرد و شیرین بیاید و
 از پس بر دوشست شیروی گفت اکنون که خسرو از جهان برفت روا باشد که مرا شوهری و بانو
 سرای من باشی شیرین گفت بدان شرط سربدین فرمان در ارم که هر خواسته و مال که مرا بدهد
 دهی و آن سیصد تن بنده که ز رخسار منند مرا سپاری و آنگاه اجازت دهی که سر دهم خمر
 را کشاده و او را و ادع گفته باز آیم پس بکنار تو خواهم بود و شیروی با بیخه را بپذیرفت و شیرین بپای خویش
 باز آمد و آن مال و بندگان را بگرفت و جمله آن زرو خواست و را به بسا کین و درویشان عطا کرد و بجز
 بداد تا از هر خسرو باطلی کنند و آن بندگان را بچنگلی آزاد ساخت آنگاه بیاید و سر دهم خمر و
 بگرشود و روی بر چهره خسرو نهاد و دو مقداری زهر که با خود داشت بنوشید پس برخاسته نشست
 بر دیوار نهاد و بمرده و ما را آن حال سخت شکفت آمد و بهیچان سمر اند خمر را استوار کردند و برفتند
 و با شیروی گفتند **شهر** مانو بنت پادشاه نیز و جردین شهر با کسری پادشاه فارس

که نام اسدی شاه زمان است زوجه جناب سید الشهدا روحی له الفدا مادر فاطمه عروس حضرت
 قاسم بعد از آنکه اسیر شده او را بمدینه آوردند و امیران امیر المؤمنین حسین ع و حجر کرد که هر یک با
 خواب بشوهری خست یار نماید شهربانو از جبهه احترام فاطمه ع بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتی
 نشد بجزرت امام حسن ع هم بسبب آنکه طلاق بسیار میداد و ارضی نشد لهذا قبول فرما و جبهه حضرت امام رضا
 را نموده در جهال کجاح آنسرور در آمده در حضرت اجتناب بود تا روز عاشر در کربلا اجتناب وصیت
 بشهربانو فرمودند که بعد از شهادت من و پرستش ذوالجناح بخیمه گاه ذوالجناح را سوار شود و بجای
 که مقدر شده ترا خواهد رسانید پس شهربانو بعد از شهادت سید الشهدا علیه آلاف التحية والثناء
 بنا بر وصیت آنحضرت باینکه سوار بر ذوالجناح شد و خواست برود و خورش فاطمه عروس حضرت
 قاسم عرض کرد ای مادر مرا از خود جدا مکن و همراه خود ببر پس او را نیز ردیف خود سوار ذوالجناح
 نموده روانه شدند ذوالجناح چنان آنها را تکیه کرد که گویا زمین زیر پایشان پیچیده میشد تا رسیدند
 بر زمین بی در اندک زمانی پس شهربانو بفاطمه فرمود پیاده شو چون پیاده کردید فرمود ای فاطمه دین
 شهر دوست شما و محبان پدرت هستند و احوال و اقربا بمن از طایفه یزدجرد در اطراف بلده ری
 میباشند کفیل امورات تو خواهند شد و من بوضعیت پدرت که ما تو را باید بروم جائز نیست که از
 حکم امام مخلف نمایم پس شهربانو روانه شد در حوالی شهر ری غاری بود و در آن غار رفته غایب شد
 بسیار شایع است میان مردم که دیده شده است در قلعه آن کوه چغری که شبیه بود بمقنعه و
 از او عینتو است مرد نزدیک آن مقنعه و از او بشود بلکه زنیکه استن بیسیر هم باشد عینتو
 نزد یکت بشود اما فاطمه تنها ماند آورده اند که در رود بار زنی بود و از نسل غاریا سر و نام آن را بعه
 بود چون شنید که دختر سید الشهدا عا بولایت ری وطن ساخته است در خدمت آنحضره آمده بخدمت
 گذاری بود و چندان در خدمت آنحضره ماند که فرزند ارجمند وی متولد شد نام او را قاسم ثانی گذارند
 ملک شاه غازی بن یزدجرد بن شهربان ملک عجم قاسم ثانی را بقلعه شمیران برده و او را بسیار
 کرامی داشت حرف القضا

صفیه زوجه دهم رسول
 خدا بنت حنی بن اخطب بن ثعلبه از بنی اسرائیل از سبط یارون بن عمران علیه السلام از قبیل بنی النضیر
 است مادر او خروجه بنت سموال باشد نخست زن سلام بن مشکم بود و از او جدا شده و نکاح کنانه بن

الریح بن ابی الحقیق درآمده و کنانه در حرب خیر گشته شد و صفیه اسیر گشت و رسول خداش خاص بخون
 و تزیین کرد و آزاد ساخت و اعحاق و اوصادق او فرمود چون انجیر کوچ خواستند که در احله
 پیغمبر را حاضر گردانند پای مبارک پیش نهاد تا صفیه قدم بر نهاده سوار شود صفیه ادب کرد و زانوئی
 خود را بران پیغمبر نهاد و نشست آنحضرت با جامه او را پوشیده داشت و بار داد مبارک بر
 پشت شترش و خود پیش روی سوار شد و چون شیل راه طی ساخت کردند در منزل بنابر خواست ما او
 زفاف کند صفیه رضانه پیغمبر بخند و در منزل صبا با ام سلیم مادر انس فرمود ساختن صفیه کن که با او زفاف
 خواهیم کرد و او هنوز هفده سال تمام نکرده بود و نیک زیبا رخسار بود با بچه ام سلیم و را خوشبو
 کرد و بیاموخت که از رسول خدا میسر بر نماند پس در منزل زفاف کرد و انشب ابو ایوب
 انصاری سلاح جنگ بر خود راست کرد در کردیم پیغمبر بجز است بود باید داد که پیغمبر از خیمه برآمد
 با نکت سلاح ابو ایوب بشنید فرمود کیستی گفت منم ابو ایوب صفیه زنی جوان است شوهر و
 پدر او را مقتول ساخته ایدیم کردم که مبادا ناشایستی از او پدید آید فرمود **اَللّٰهُمَّ احْفَظْ اَبَا اَیُّوبَ**
کَمَا احْفَظُ اَیَّتِکَ با بچه ام سلیم گوید صحابه صفیه را بکیوی شکرگاه بردم و برده بر کشیدم
 تا غسل کند و گفتیم پیغمبر را با خود چگونه یافتی گفت امشب تا صبح با من سخن کرد و فرمود چرا در منزل
 پیش زفاف رضانه ای عرض کردم جووان نزد یک بود و بدیدم کردم که ترا ایسی نشد پیغمبر را
 این سخن خوش آمد با بچه رسول خدا می در صبح زفاف قروت و روغن و خردا و سونق طلب
 کرد و چکالی کرده و لیمه بداد و صفیه خردا آب گذاشته صحابه و از آن نمیدم را بداد و بعد از
 ورود به دینه رسول خدا می صفیه را در خانه حارث بن النعمان فرود آورد و زنان چون وصف
 جمال او را شنیده بودند بیدار او شتافتند و عایشه با چادری و نقالی بنا شناخت خود را بنیان
 انداخت پیغمبر او را بشناخت و چون بیرون میشد از قفا چادر او را بکشید و گفت ای پیغمبر صفیه را
 چون یافتی گفت یهودیه را در میان یهودان دیدم فرمود مگوی که او مسلمان و حسن الاسلام گشته
 ام زنان اسمیه گوید از زمان پیغمبر چپارتن بلباس دیگر کون بیدار صفیه شدند عایشه و زینب
 بنت جحش و حفصه و جویریہ پس حفصه با جویریہ می گفت زود باشد که این جاریه بر ما غلبه کند
 جویریہ گفت او از قومیت که زنان ایشان نزد شوهر کم بخت باشند عایشه گوید نوبتی در سفر

شتر صفیه ماند و زینب را شتری افزون از خود بود و فرمود چه شود اگر صفیه را شتری دستی او را
 بمبتل رساند عرض کردند این بود پیغمبری ندیم پیغمبر بخشد و دو یا سه ماه ترک او بکنت زینب
 چنان از آمدن پیغمبر میبوسید که سر بری که از خبر او بود برداشت از پس آنچندت یک روز رسول
 خدای بخانه او درآمد و کشتی کرد و گوید در مرض موت رسول خدای زنان در کرد او انجن بودند
 صفیه گفت یا رسول الله سوگند با خدای دوست دارم که این مرض با من باشد زنان با
 یکدیگر غمگین گردند پیغمبر بدانست و مکر و ده داشت فرمود سوگند با خدای که راست میگوید و
 نیز گفته اند یکدیگر و پیغمبر بر صفیه درآمد و او را گریان یافت پرسید گفت عایشه و حفصه میگویند ما
 بهتریم از تو چه ما را شرف فراست است و هم زنان او و نیم فرمود چرا نمیگویی پدر من هر و نیم
 من موسی و شوهر من محمد است و بروایتی حفصه را گفت ای قاتی الله یا حفصه و یکدیگر عایشه را
 تشنیه صفیه با پیغمبر گفت پس است ترا که او چنین و چنان است یعنی کوتاه است آنحضرت
 را ششم آمد و گفت لقد قلت کلمة لو خرج بها البحر لمزجت یعنی کلمه گفتی که اگر
 لونی داشت و در بحر افتاد در یاراد یک کون ساخت در سال سی و شش هجری و بزواتی در زن
 حکومت عمر صفیه از جهان برفت و عمر بر آن ناز گذاشت اهل سنت جماعت ده حدیث از او آورده
 اند یک حدیث متفق علیه است و دیگر در کتب دیگر است صدر تخلص نواب صدر محل
 یکی از شاهان بنیم و اجد علی شاه است شاعر عربی است خوش طبع و خوش گفتار این ابیات

بزان ارد و از مشار لهما است عینا	جوش جهان من را من سبک را الک الک
مین چون جدا الک الک لوک جدا الک الک	بینی ملانین فنی کو با نته بر یا واجب ادر
منه کو چرخ کی یار بی محبت کما الک الک	شمع جلای آبی بین آج وده میری قبر پر
چلیو خدا کیو اسطی باد فنا الک الک	خاک بهوزند کی بهلا تیری مریض عشق کی
من چون دواسی دور و دور محبتی دوا الک الک	بجبر من خوب خاک اوزی انکو وانه کچه اثر
نالی کنی الک الک آه رسا الک الک	حسرت و آرزوی وصل اور مصیبت فتن
سبب کاهی لطف الک الک سبب کما الک الک	حرف الضاد

حسب بیعه بنت جزمیه بن ثابت انصاری و الشاه و من خواهر ارم عطیه الانصاری از حلیه

صواحبات پیغمبرست و در مرثیه پدر خود گوید

قتلوا ذی الشهادتین عتوا	ادرك الله منهم بالترات
ليس عون الركوب للدعوى	نصر احد الموقوذا العذل
لعن الله معشرا قتلوه	وراهم بالخزى والافات

ضعف معاصر حکیم آری بود و مطلع آرد
دیدم آن روی و نسزدن شد آرزو بر آرد
بود کما سی با هم کلمات مطایبه بر زبان میاورد و در روزی ضعیفی این رباعی گفت
بر زبان راند

ای مرد ترا به مهرم آگیزی نیست	هم پدید و ضعیفی و ترا چیزی نیست
با این همه میدهی تنیسم زدن	خود قوت آن ترا که بر خیزی نیست
شوهر نیز این رباعی در جواب گفت	ای زن دگر آنکه با من آمیزی نیست
کار تو بغیر فتنه انگیزی نیست	دارم همه عیب را که گفتی اما

حرف الطاء

طیحه بنت عبد الله در برای رشید گفتی بود و او را طلاق گفت پدر او را عبد الله دانستند
در باب ظای عجربا می در صواحبات دیده نشد
عایشه زوجه سیم رسول خدا و دختر ابوبکر بن ابی قحافه بود و عثمان بن عامر بن عمر بن کعب
بن سعد بن تیم بن مره بن قوی است و نسب او با پیغمبر در مرتبه پیوسته شود و گفت او ام عبد الله
است، اما وقتی عرض کرد که یا رسول الله زمان را به کنیت است کنیت من چه باشد فرمود بنام
خواهر زاد خود کنی با من که عبد الله بن نبیر باشد و مادر عایشه اتم رومان بنت عامر بن تیم بن
عبد شمس بن عتاب بن اذینه بن سمیع بن دبان بن الحارث بن غنم بن مالک بن کنانه است
و کابین او چهار صد درهم است با بچه در خبر است که رسول خدا او را در هفت سالگی عقد
عقد او در شهر شوال و زفاف او نیز در سال دیگر شوال افتاد و نه سال و ده ماه پس از پیغمبر بود و هنگام
وفات رسول الله سنیت ساله بود این دو شعر را در مدح رسول خدای از عایشه روایت کنند

فلو سمعوا فی مصر او صناعده	لما بدلوا فی سوم یوسف من بعد
----------------------------	------------------------------

لَا تُزِنُ بِالْقَطِيعِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِيمَانِ

لَوَاحِي لِيَخَالُوا زَيْنَ جَبِينَتِهِ

عمره دختر سعد بن عبد الله بن خدا بن ثعلبه الافادیه است چندان جرئ بود بشوهر کردن که چون خواستار درآمدی فبقول خطب فتقول نکح وبقول انزلی وبقول الفخ یعنی خواهند میگفت خواستارم بی توانی پاسخ میداد من بن تو ام چون میگفت فرود آی پاسخ میداد که بشتر از بخوابان با بجمه چنان شوهر کرد و از ایشان فرزندان آورد که همه پدر قبیله بزرگ شدند نخستین زن مردی از قبیلۀ ایاد شد و از پس لشکر بن عدوان بن عمرو بن قیس بن عیلمان او را بکزفت و خارجه برادر و ملکی با تم خارجه کشت و از خارجه قبیلۀ بزرگ پدید آمد انکا و عمرو بن ربیع بن حارث بن عمرو مزنیقیا او را بسرای آورد و سعد را برادر که پدر قبیله حیا و طایفه مصطلق است و ایشان اند از آنرا بعد از او در سری مکر بن عبد مناف بن کنانه درآمد و لیث و دئل و عرج را برادر که پدران قبایل زن بکند انکا و زوجه مالک بن ثعلبه بن اسد شد و حاضر و عمر را برادر پس جشم بن مالک بن کعب بن القین بن جبر از قضاعه او را بکرفت و عرابیه که پدر بطن بزرگی است برادر انکا و ضحیح هاجر بن عمرو بن لیثون السمرانی از قضاعه شد و بهرادر و ثعلبه و بلال و نخوه و صبر را برادر پس او زن عمرو بن ثیم شد و اسید و بحیم را برادر گویند بیت و اند قبیلۀ بزرگ نسب با تم خارجه میرساند حکمر شده دختر اطرش بن رواحه است و خبر است که اثر معویه درآمد مُتَوَكِّفَةٌ عَلَى عَشَائِرِ لَهَا یعنی در خالتیکه نکیه زده بود بر عصائی که بن آنرا با بنی زده و ده مخوف داشته بود پس معویه را زنا سلام داد و دست معویه گفت من امر و نیزه تو امیر المؤمنین شدم و ازین پیش نبودم قالت یَعْنِي اِذَا لَعْنَتِي كُنْتُ كُنْتُ امرو و چون علی علیه السلام زنده گشت تو در نزد من امیر المؤمنین شدی معویه گفت تو انکس منی که شمشیری حایل کردی و در صفین میان دو صف در میان و بی گفتی ایها الناس علیکم انفسکم لا یفترکم من ضلل اذا هتدی یتم ان الجنة لا یحزن من قطعها ولا یبهر من سکنها ولا یموت من دخلها فابتاعوا ما بدارید و من نعيمها ولا تنصروا همومها و کونوا قوما مستبصرین فی دینهم مستظهرین علی طلب حقتهم ان معویه دلفا لیکم بجم العرب غلفا لقلوب لا یفقهون الايمان ولا یدرون ما الحکمة دعا هم الی الباطل فاجابوا واستدعاهم الی الدینا فلبوه فالتهم الله عباد الله فی دین الله

وَاتِيَاكُمْ وَالتَّوَاكُلْ فَإِنَّ ذَلِكَ يَنْقُضُ عَرِيَّ الْإِسْلَامِ وَيُطْلِقُ نُورَ
 الْحَقِّ وَهَذِهِ بَدْرُ الصَّغْرَى وَالْعُقْبَةُ الْآخِرَى يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ
 وَالْأَنْصَارِ امْضُوا عَلَى بَصِيرَتِكُمْ وَاصْبِرُوا عَلَى عِزَّتِكُمْ
 فَكَأَنِّي بِكُمْ غَدًا قَدْ لَقِيتُمْ أَهْلَ الثَّامِ كَالْمُجْرَانِ
 السَّاهِقَةِ تَقْصَحُ تَقْصَحُ الْبَصِيرِ

در جمله میگوید ای مردم بر شماست که خوش را و پاینده زیان را رساند شمار کسی که همراه شد کاهی که بطریق پیش
 سپارید همانا آنکس که در بهشت جای کند هرگز ملول و محزون نشود و آنکس که از بهشت مایه جوید
 هرگز پیر نشود و آنکس که داخل بهشت شود هرگز نیرد پس بخیرید بهشت را بجای خانه که نعمش پاینده
 نباشد و اندویش منقطع نگردد و از جماعتی باشید که در دین خود بیسما و در طلب حق خود توانا باشید
 بان ای مردم بدانید محو تیر آینه است شما نمود با جماعتی از او باشد عرب که در دلهای ایشان محبوب
 و تارک است نه ایمان دارند و چه کسی شناسد ایشان را بسوی باطل دعوت کرد و اجابت
 نمودند و در طمع و طلب دنیا انداخت و بر سر او انجم شدند و بعد از اندای بندگان خدا در دین
 خدا ثابت باشید و کار دین را بسید یکدیگر باز نکنید که این جصلت اسلام را نقض کند و نور حق را فرو
 نشاند بان ای مهاجر و انصار این اهدوئه ایست مانند بدر صغری و عقبه اخری کار بر بصیرت و صبر
 بر عنایت فرمائید گویا میثم که فردا بمقامه اهل شام حاضر خواهد شد و ایشان بانگت در خواهند
 مانند چارها از اینین و دها بنا از دود و دم آتند و خواهند ساخت چون شتران از شخوار چون بهو خطبه
 عکرشه را تا بدینجا قرار است که در وی با او آورد و گفت گویا میثم که بر همین عصا که در دست
 داری تکیه زده و اینستخوان را همی کوئی و لشکریان در گرد تو فراهم آمده اند و همی گویند اینک عکرشه
 و ختر اطرش است اگر نه قضا بر این رفته بود و لشکر شام را بر همیت میگردی لکن تقدیر خداوند و گردگان
 نشود بان ای عکرشه چه بر این داشت تو را که از اینگونه سخن کنی قالت یا امیر المؤمنین
 يقول الله تبارک و تعالی یا ایها الذین امنوا لا تملوا عن اشیاء ان
 تبدل کم تسو کم و ان اللیب اذا کره امر الن محبت اعار به
 گفت یا امیر المؤمنین خداوند تبارک و تعالی میفرماید ای جماعتی که ایمان آورد و اید پرش کنید از چیزها

که اگر آشکار شود به پادشاه یا نامرد عاقل چیزی را که بکرده و طبع اوست احادیث آنرا دوست
 منیدارد و تذکره آنرا مکرره و مینارد و معویه گفت سخن بصدق کردی اکنون حاجت خویش را باز
 نهای گفت صدقات ما را ما خود میدارند از غنیمت های ما تا بخش میکنند فقرای ما امروز کار
 بمیزان عدل نمیشود چه ما را بجز و نصیب نیست از مساکین ما جبر کسری نمیشود و فقرای ما را
 سعادت عیسی حاصل نمیکرد اگر اینکار ساخته رایشت مثل تو کس با بیغفلت را پشت پای
 زندود اسن توبت بدست گیرد و اگر بیرون رایشت روایت مانند تو کس احانت
 خیانت کند و ظلم و ستم را معمول دارد معویه فرمان کرد صدقات ایشان را بخش کنند و از
 طریق عدل و انصاف احراف بنحید عصمتی سمرقندیه زنی سخندان و خوش کلام بود

و کاهی اشعار لطیف و عجیب میفرمود

تا فلک دست مرا بخت بد از یار جدا

حرف الفاء

غم جدا میکندم چرخ ستمکار جدا

فاقره زوجه مرقه اسدی بطراوت رخسار و حلاوت گفتار در میان زمان نامبردار بود
 چنان افتاد که شوهرش سفری دراز پیش داشت و سالی چند غایب ماند فاقره را عہدی بود
 که ملازمت خدمت او داشت اندک اندک دل بسوی عبد رفت و هرگاه تصمیم غم میداد
 که با او در آید بهم خوشن داری میگرد و یکروز عشق او افزون و صبرش اندک شد و همچنان کلام
 قصد فنا نفس خویش را قضا طرب داشت فقالت یا نفس لاخیر فی الشرة فانها
 تقضی الحرة و تحذث العترة و از آن امر اعراض کرد و دیگر باره خواستش فراش
 گرفت و او را آهنگ داد و همچنان غمان بکشد و گفت یا نفس موی خرمی خیر من
 الفضیحة و مرکوب البیعة و ایاک و العار و لبوس الشنار و سوء الشعار و

لوم الذی یار اندک خوشن داری کرد زمانی دیر بگذشت که بار نفس خواستش آغاش
 و این کز دست فطیحت بازید قالت ان کانت مریة واحدة فقد یصل الفاء
 و تنکرم العائدة گفت اگر یکبارت بود فواید عواید آن را توان برد و صلاح معاهد
 آن توان کرد این بخت و غلام را پیش خواند و فرمان کرد که شبانگاه در خوابگاه من حاضر
 باش چون شب برسد او را بکنار در آور و با او بخت و کام برانند چون از آن کار قیچ بر خست

واتش شهوت فرو مرد پشیمان گشت و گفت خیر قلیل و فصحت نفی یعنی بجزه اندک بردم و خود را
فصیحت نمودم اما از آنوی شوم و او مژه که بسیار سال میکند و ملازم سفر بود آنکست حجت
نمود در عرض راه غرابی را نکرست که بانگ برآورد آن علمی که متداول بود از غیب غراب است
که زرش هم اکنون تدارک زنا میکند بخت و سب بتقریب براند و قتی به پس در رسید که غلام
از شکم زن برخاسته بود و فاقره از آن کردار ناهنجاری پشیمان شده اینجی عادت کرد خیر قلیل و
فصحت نفی مژه چون این سخن بشنید در بخت بود و در آمد و گوشت میان دو کف او از قنات
غضب لرزش میداشت فاقره گفت ترا چه افتاده و این رعد و صیحت گفت از آن کلمه
که تو گفتی فاقره دانست که راز او از پرده بیرون افتاده نمره بزد و بجزه این شعر بخواند

و اهلون بهما مفقوده حین تفقد

لحمی الله رب الناس فاقومیتة

ولا انا من وجد عليك مسعد

لعمرك ما اقتادني منك لوعنة

و آنجا ه تیغ بکشید و غلام را بکشت
ابو سلمه بن عبد الاسد مخدومی است و او از اشراف تبسیله بنی مخدوم است در آیه تم توقف
سپید در مکه دست بزدی برآورد و سنگام هرقم ما خود شد و او را بخت رسول آورد
فرمان رفت که دست او را قطع کنند خویشا و ندان او با خود اندیشیدند که بجای آن دیری
نباشد که از بجز شفاعت او زبان بکشاید جز اسامه بن زید پس نزد یک او شدند و او را از در
ضراعت شفاعت برانگیختند اسامه بن زید یک پیغمبر آمد و در عفو گناه فاطمه آفرینار مندی نهاد
از کفار و زنک دیدار رسول حسدای دیگر کون شد و فرمود لا یشفع فی حد فان الحد و
اذ انتمت الی فلیس لهما شک اسی اسامه آیا حدی از حد و خدا را از در شفاعت بیرون شدی
اسامه چون این بیدار کرده پشیمان شد و عرض کرد یا رسول الله از بجز من استغفار کن آنجا پیغمبر
فرمود ای کرمه مردمان اجم ساله عرصه هلاک شدند از بجز آنکه چون بکین از اکابر ایشان دست
بزدی برآوردی او را ترک گفتند و حد بروی نراندند و چون ضعیفه این گناه کردی اقامه
حد بروی او داشتند سوگند بدان خدای که نفس محمد در قدرت است که اگر فاطمه دختر محمد
دزدی کند بفرمایم تا دست او قطع کنند و بفرمود دست فاطمه مخدومی را قطع کردند

آنگاه بروی ترجم کرد و عطا باد فاطمه گفت آیا توبت من بدرجه قبول پیوست به غیر فرمود از آنگاه
 خود چنانی که از مادر زاده باشی بخیریت دلالت کند که شفاعت در حد و الحد حرام باشد
 قنار النساء یکم یکی از پرده کیان جهانگیر شاه بود و طبعی موزون داشت این ابیات از ویست
 هستن کام سحر و کسب من جلوه کرد آمد
 صد مشت نه خوابید و محشره بسر آمد
 مکن تکرار ای دل هر نفس درس محبت را
 من از فراق تو الماس غم بدل خوردم
 مده در هر دو عالم نشئه صهبای حیرت را
 تو دل شکسته و سودای وصل با خوردم

حرف القاف

قره العین خلیفه باب التدریج بنیاب
 بابی بنام این زن زین تاج نام داشت و دختر حاجی ملا صاحب قزوینی است پدرش کتبی از اجله
 فقها بود و شوهرش ملا محمد پسر ملا محمد تقی عمزاده و بیست که او نیز فضلی کمال داشت و عیش و شادی
 تقی مجتهد بیست که صیت فضل و تقوی او در همه بلدان و امصار پرانده است و این دختر نیز در
 علوم عربیه و حفظ احادیث و تاویل آیات فرقانی باطنی و افرو دار سوء فقها شیفته کلمات
 میرزا علی محمد باب گشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را بدانت
 و اصحاب میرزا علی محمد باب را دانی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند کاهی او را بدانت
 و وقتی بمشخصی نام نهادند و عاقبت بقره العین لقب یافت مجلس خود را چون جمله عروس
 پیراسته میکرد و پیر و ان باب را حاضر کرده بی پردو برایشان بر میآمد و نخست بر فراز تختی
 جلوس کرده چون و اعظان متقی از بیست و دوزخ یاد میکرد و از احادیث و آیات شری
 کمال میراند آنگاه میگفت هر که مرا مس کند سورت آتش دوزخ بروی حیره نکند و همین
 بر پای میشد و بپای سر بر او میفتد و بر دست و پای چهره میسودند ملا محمد تقی علم او چون
 کردار او را تفرس کرد از دزد و مریض بیرون شد قره العین بر قتل غم خویش تقوی را اندر
 ۱۲۶۰ هـ اصحاب او هنگام سپیده دم بر او تاختند و در مسجد میان نماز دنیا مقتولش
 ساختند از کمال زهد و ورع که او را بود در میان جماعتی از مردم شهید ثالث لقب گشت
 اما قره العین از پدر و شوهر ترک رشته موافقت کرد و طریق فحاشی گرفت و از قزوین
 با اصحاب خویش با آنهکت خراسان پیرون تاخت چون در نمرل بدشت که یکسر سنبل

بطام است مقام کرد حاجی محمد علی طوبی علی هم از خراسان پرسید و با قره العین بکدیر
دیدار کردند و چند گزرت مجلس را از یکانه پرداخته بشاورت نشستند و در رواج دین باب
رای زدند و عاقبت پرده از کار گرفتند و قره العین منبری در انجمن اصحاب نصب
کرده بی پرده بر بنر صعود نموده گفت ما ای اصحاب این روز کار ما از ایام فترت شمرده شد
امروز تکالیف شرعیه یکبار ه ساقط است آنکه که باب اقالیم سعه را فرو گیرد و این
ادمان مختلفه را یکی کند تازه شرعی خواهد بود و قرآن خویش را در میان است و دعوتی خواهد نهاد
و هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق بروی من واجب خواهد گشت پس امروز جمعت پیوده
بر خویش روا دارید که شمار اعتقائی نخواهد بود چون این سخن پایی برد مردمی که در کمر نبودند
سر بکریان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی و ثباتی
داشتند از ادب باب برگشتند و یکایت بیرون شده طریق ساکن خویش میشدند
و جماعتی ازین بختان شاد خاطر شده نگاه علی اعلی با اتفاق قره العین راه بازندان گرفت
چون باراضی هزار جریب رسید مردم هزار جریب برایشان تاختن بردند و اموال اثقال ایشان را
بهنیب و غارت برگرفتند بعد ازین واقعه میان علی اعلی و قره العین جدائی افتاد و علی اعلی
طریق بار فروشی گرفت و قره العین در اراضی بازندان با جمعی از اصحاب خویش دیده بدیهی
عبور کرد و در اغوای مردم چند آنکه توانست همی ریخ برد تا آنکه به بند نور کجور از مضافات
بازندان رسید و در اینجا حکم شاهی دستگیر پاد شده و او را بدار اختلاف طهران آوردند هر قدر
او را الضیحت کردند نه پذیرفت او را در شب خفه کرده در چاه انداختند این اتفاق در ۱۲۸۳ افتاد
و طبعی هم موزون داشته و دیوان اشعار آن معروف است این اشعار از دیوان اوست

همه عاشقان شکستل که دهند جان یه بلا
لقد استقام لسیفه فلقد رضیت بارضا
واذا رایت جماله طلع الصبح و کانما
شده نافه بهمه فتن شده کافری بهمه خطا
چکنم که کافرو جاحلی ز خلوص نیت اصفیا

جذبات شوق الحبت بسلاسل الغم و البسلا
اگر آن صنم زره ستم کی گشتن من سیکینه
سحری نکار است کرم قدحی خف دود بتم
نه چه زلف خالیه بار او نه چه چشم فتمه شخارو
تو غافل از می و شاهدی بی مرد زاهد و عابدیا

تو بکات و جا به کند ری من درسم و راه قلندری
 بگذر ز منزل ما و من بکزن بکات فنا طبعی
 لمعات و جبات اشرف است باغ طلع کات
 چه شنید زاله مرگ من بی ساز من شده برگ
 چه شود که آتش خیرتی بزنی بقلمه طور دل
 پی خان بخت عشق او همه شب خیل کرویا
 من و عشق آن مه خبر که چه ز دصلا یابا برو
 تو که فلس ماهی خیرتی چه زنی ز بحر وجودم
 بله اسی گروه اما میان بکشید و لوله رامیان
 کرتان بود طمع بقا و رتان بود هوس لقا
 طلعات قدس شاری که ظهور حق شده بزا
 بله ای طوایف منظر ز غایت شه مقدر
 شده طلعت صمدی عیان که بیا کند علم بیان
 بموج آمده آن بی که بگر بلا شش خبری
 صمد ز عالم سر دم اعدام ز منبع لاحدم
 منم آن ظهور حکیمی آن نیت بی منی
 بله اسی گروه عمایان بزیند بهر سله ولا
 بزیند نعمه ز بهر طرف که زوجه طلعت باغ
 طیر العجا کفافت دیکت الشاء تصف صفت
 نوران نور ز شهر فا طیران طور شهر طا
 دو هزار احمد مصطفی ز بروق آن شه هفا
 کسی از نکر دایا عشق نکرست جمل و لاش
 قتیله بنت نصر بن الحارث بن علقم بن کله بن عبد مناف بن عبد الدار و اوز

ولما

اگر آن شوست تو د خوری و کراین بخت مرا
 فاذا فعلت بمثل ذا فلق بلخت با تشاء
 ز چه ر و است و بر یکم زنی زن که بلا بلا
 فنا الی مهر ولا فیک علی مجلا
 فسلکته و دکسته متد که کا متر لزا
 رسد این صغیر مینی که گروه غم زد و اهل
 بشاطر فقه شد فرو که انا الشید و به کربلا
 بشین چه طوی دم بدم بشو خروش ننگ لا
 که ظهور دلبر اعیان شده فاش ظاهر بلا
 ز وجود مطلق مطلقا بران صنم بشود لا
 زن ای صبا تو بمنشش بگروه زنده دلا
 نه متفخر شده مشهر مبهیت متجلا
 که زو هم و کمال جانیاں جبروت شاد شاد
 مستظر است بخدمی دو هزار وادی کربلا
 پی اهل افتده آدم و نهم الی لمقبلا
 منم آن سفینه امینی و لقد طهرت و قد علما
 که جمال دلبر با نیان شده فاش ظاهر بلا
 رفع القناع و قد کشف ظلم اللیال قد انجلا
 ورق البهاء مد ففت رکز و الیه مهر ولا
 نهران روح ز شهر با و لقد علما و قد انجلا
 شده محقق شده در خفا مستنه لما متد ترا
 کندش بعید ز سانش و بد ز قهر بیاد لا
 قتیله بنت نصر بن الحارث بن علقم بن کله بن عبد مناف بن عبد الدار و اوز

عبد الله بن حارث بن ابي بن عبد شمس بن عبد مناف در يوم بدر نضرب حارث اسير شد و
فرمان رسول الله مقول گشت قتيله اين اشعار را در مصيبت پذير گشت و بجزرت رسول
فرستاد چون مرثيه او در حضرت رسول معروض افتاد فرمود اگر قبل از قتل نضرب شجر بن
سهمده بود او را معفو ميداشتم ايت

يا راكبا ان الاثيل مظنة
بلغ به ميثا فان تحبته
مضى اليه وعبرة مسفوحة
فليتمعن النضر ان ناديت
ظلت سيوف بني اسير توشه
صبرا يقاد الى المدينة راغا
اخذ ولانت بجل مجيبة
ما كان منزلا لو مننت ورضا
للنضر اقرب من قلت وسيلة

من صبح خاسته و انت موقوف
ما ان تزال بها الركائب تخفق
جاءت لما يجتبا و احو تخفق
ان كان ليمح ميت او ينطق
الله او هاهناك تمزق
رسف للمقيد وهو عال موثق
في قومها والفحل فحل معرق
من الفتى وهو الخيط المحقق
واحقهم ان كان عتق يفتق

حرف الكاف

كسايكم از نساء كنند بوده زمانش شيرين و كلامش نكبين و طبعش نكبين اين اشعار

دل خپرده پهلويين جو شيرازين
پن آب بهي تو اتمانكي كيكي عارنين
كيا نه كوسايارون في حمة به وارنين
ابغور بمنى بود يكما كيكي يارنين

يقين كجى دولت سارمين يارنين
نه مجكود چي بوسه مين آب ليلونكي
بيا يا مجكوزمانه في آخر شش چورنك
فلان زده بي جو كونا تواند نون حساب

كوكب تخلص ستاره و مانود خورشيد الشعر امير الدين سعدى شيرازى من مطلع از تو
عشقا از ان دلويوى قبله آن كو كنيد

كامله كيم دهلويه از خدرات عبد الكبر شاه هندی بود در مرثيه فيضى فياضى اين رباعى از تو
فيضى خور اين غنم كه دولت سكي كرد
ميخواست كه مرغ روح بيند رخ دوست
زین واسطه از قفس شب آسك كرد

کثیر فاطمه والدۀ شاه سلیمان کاتبی بود و است این بیت از ویافته شده

سزد که بخشید و استسمان بدو را کثیر فاطمه و مادر سلیمان

کلید نایکم دختر باریاد شاه است طبعی موزون داشته این فرد از دست

هر بری روی که او با عاشق خود داشت تو یقین میدان که هیچ از عمر بر خردار نیست

کلید نایکم نیز دختر دیگر باریاد شاه بود و است کاد کاهی شعری می گفته این بیت از او

بسیج که آن شوخ کل رخسار بی اختیار نیست راست بود است آنکه در عالم کلی بخار

حرف لام لبایه بنیاحارث بن غزن الهالیه بن بنی بلال بن عامر بن مصعده زوجه عباس بن عبدالمطلب

گویند اول زنی است که بعد از خدیجه علیها السلام ایمان آورد و او در سرای عباس شش فرزند

آورد نخستین فضل بود که لبایه بنام او کنی شد و او را ام الفضل گفتند و عباس نیز ابو الفضل کنیت

یافت و دیگر عبد الله بن عباس که فقیه بود و دیگر قثم و دیگر معبد و دیگر عید الرحمن و دیگر حمیم

عبد الله بن زید بلالی و حق او این شعر گویند

بجبل تعلمه و سهل

اکرم بهما من کماله و کمال

و خاتم الرسل و خیر الرسل

ما ولدت نجیبه من جبل

کسبته من بطن ام الفضل

عم النبی المصطفی ذی الفضل

و خواهرهای ام الفضل از جانب پدر و مادر

یکی میمونه زوجه رسول خدا است و دیگر لبایه صغری چه اولبایه کبری است و دیگر عصا و

عمیره و دیگر هنزله و خواهرهای ام الفضل از جانب مادر یکی اسماء و دیگر سلمی و دیگر سلامه و نیز

بعضی زینب بنت عزیه بلالیه را خواهر او دانسته اند و هند بنت عوف بن احارث بن

حاتمه بن جریره بن جمیر مادر اینچه است لبایه الصغری خواهر لبایه کبری است و نسب حبش من قوم

شد و اسلام لبایه صغری کشدی در دست نیست و او مادر خالد بن الولید است لبایه

بنت ابی قحطیه بن حذیفه بن عاصم بن عامر بن عبد الله بن عبید بن عوج بن عدی بن کعب

القرشی زوجه عامر بن ربیعہ گویند حاحره هجرتین است و در دو قبله نماز گذاشت لبایه

بنت حکیم الانصاریه الاوسیه بعضی او را از جمله از وراج رسول خدا شمرده اند که نفس خود را

بر رسول خدا به ساخت لبایه بنت قاضی الثقیفه و هجرت آنکه شکام مثل داون زینب

حرف الميم

وہم رسول خدا حاضر شد

میمونه زوجه یازدهم تغیر یافت اکارش بن جون بن بحیر بن الحزم بن روبیع بن عبداللہ بن
اہلال بن عامر بن صعصعہ بنی عامر تہ بلالیتہ مادر او ہند بنت عوف بن زہر بن احرہ بن ارقم بن
وہب وایتی از کنانہ بود تخت اورا نام برہ بود ہخیمز میمونہ فرمود و ہند مادر میمونہ را داماد ہای
بزرگ بود چنانکہ گفتہ اند ہی اکرم عجز و جعت علی الارض اصھا طبعنی امیرن کہ ہند
باشد داماد ہای نکو فراہم آوردہ یک دختر شش میمونہ با پیغمبر بود و دختر دیگرش ام فضل
با عباس عم پیغمبر بود و ہند را ہجر حارث پدر میمونہ شود دیگر بود کہ عیسیٰ خثعی باشد از وی
نیز دختران داشت اسمائت عیسیٰ اجضر بن ابیطالب خواست و بعد از جعفر ابو بکر بن ابی
قحافہ گرفت و بعد از ابو بکر اورا علی علیہ السلام تزویج کرد و اسماء را از ہمہ این شوہران فرزند
باجملہ دختر دیگر اورا کہ زینب بنت عیسیٰ باشد حمزہ بن عبدالمطلب خواست و دختر دیگر سلمی
بنت عیسیٰ را شد ابن الہاد عقد بست باجملہ میمونہ در جاہلیت زوجہ مسعود بن عمرو ثقیفی بود چو
از او جدا شد بکلیح برادر حوطیب بن عبدالغزی یا حوطیب بن عبدالغزی یا فروہ بن عبدالغزی
یا سبرہ بن ابی رہم یا عبداللیل بن عمرو درآمد شوہر دوم نیز وفات کرد و رسول خدا اورا در سال
ہفتم ہجری ہنگام مراجعت از عمرہ قضا تزویج کرد و در ارض ہرف کہ در نواحی مکہ است با
زفاف کرد و چنان افتاد کہ بعد از چہل چار سال در بہان منزل و داع جھن گفت و در محل قبتہ
زفاف مدفون گشت کویند میمونہ زینت کہ نفس خود را بنیم خشد آنکاہ کہ خبر خواستاری بدو برد
بر شتری سوار بود گفت شتر و آنچه بر سر آن است از خدا و رسول است این آیت فرود شد
یا ایہا النبی انا احللتک ازواجک اللاتۃ اتیت اجورہن و ما ملکت
یمینک مما افاء اللہ علیک و بنات عمک و بنات عماتک و بنات خالک و
بنات خالاتک اللاتۃ ہاجرن معک وامرأۃ مؤمنۃ ان وہبت نفسہا
للبئی ان اراد البئی ان یستنکھها خالصۃ لک من دون المؤمنین
ازین آیت مکتوف افتاد کہ ہر کاس پیغمبر زنی را تزویج خواہد کرد و او خوشین را بر پیغمبر سہ کند رسول
خدا را باشد و این خاص پیغمبر است دیگر مرد را روا نباشد کہ بی تمہین کاہین زنی را تزویج

سازند و بر او بیست حبش یا زینب بنت خویلد یا زنی از بنی عامر قرض خود را بر پیغمبر سپردند و گویند
 که چنان ندانند که میمونه نفس خود را با پیغمبر سپرد و حاجت بخل داشتیم من از انانی آب برداشتم و غسل
 با بجمله میمونه گوید و وقتی من پیغمبر هر دو حاجت بخل داشتیم من از انانی آب برداشتم و غسل
 کردم مقداری آب بماند آنحضرت از بقیه آب غسل کرد عرض کردم من از اینجا غسل کردم
 فرمود **لَيْسَ عَلَيَّ إِنَاءُ جَنَابَةٍ** و هم از او حدیث کنند که بشی در نوبت او رسول
 خدای از خانه بیرون شد میمونه برخواست و در بیت پیغمبر آمد و در یکوقت میمونه در نشوید
 رسول خدای او را سوگند داد که در بختی عرض کرد یا رسول الله نوبت من بخانه زنان
 دیگر میثوی فرمود چنین نکردم بقضای حاجت بیرون شدم وفات میمونه در سال پنجاه
 یکت و بقولی استوار تر در شصت و یکت یا شصت و سه و بر او بیست و شش حبس
 بود بدین روایت آخر زنی که از آنحضرت فوت شد میمونه پودنه ام سلمه و گویند این عباس
 بر او نماز گذاشت و خواهر زاد های او نیز بدین الاصل و بعد از آنکه شد از بنی الحاد در قبر او درآمدند و
 او را اینجا کسیرند از مردیات او در کتب عاتقه فتا و شش حدیث است بیست و شش حدیث
 متفق علیه است در فرد بخاری و دو در فرد مسلم بخ و دیگر در کتب دیگر است باتفاق علمای سیر
 پیغمبر این یازده زن زفاف فرمودند خدیجه علیها السلام و زینب بنت خویلد در ایام حیات پیغمبر از
 جهان باشند و نه تن بعد از آن حضرت وفات کردند ما ریه سختین کنیز کانی که با رسول خدا
 طریق مضاجعت سپردند ما ریه بنت شمعون قطیبه بود که او را مقووش ملک اسکندریه با خواهرش
 شیرین حضرت رسول هدیه فرستاد و ما ریه کنیزش که سفید پوست و زیبارو بود با بجمله از
 مسلمانی گرفت و پیغمبر چنانکه ملک بین را در او تصرف کرد و او را دوست بی داشت و ابراهیم
 از وی متولد شد و در زمان حکومت عمر در سال هجدهم هجری از حبش برفت جسدش را بقیع با
 خاک سپردند مستقیمه لقب فارعه دختر شام بن عمرو بن معوذ ثقفی است و مادر حجاج بن یوسف
 است و از آن پیش که در جباله نکاح یوسف درآمد زن بغیره بن شعبه بود و شقیقه جمال نصر بن حجاج
 از قبیله بنی سلیم گشت و نصر در زمان خود بطراوت دیدار و خلاوت گفتار مطمح انظار بود و فارعه
 و در جبراد چون سبزانک گشت کلمات عشق آینه و اشعار ذل آویزگاه و یکا در زبان او میرفت

از قصایک شب عمر بن الخطاب بر در سرای او عبور داشت نشید فارغ را احصا نمود که این شعر انشاد کرد

الاسبیل الى نصر بن حجاج

الاسبیل الى خمر فاشربها

عمر گفت من بدو المتیئیه این عاشق آرزو مند کیست قصه او باز نمودند صبحگاهان نصر را حاضر نمودند و در مجال او سخت خیره ماند فقال له عانت الذی تمتهک الخانیات فی خد و همی لا ام لك اما والله لا ز تلین عندك داء الجحالة پر عوی با او کرد و گفت

تویی آنکس که زنان پری رخسار ز پس پرده آرزوی تو می کشد سو کنه با خدای که حلیه جمال تا از دیدار تو مرتفع سازم و فرمان گرد تا حجامی کیوای او را پاک بستر دانا و نکا و نیک در روی او نظر کرد و گفت است مخلوقا احسن اکنون نیکوتر شدی نصر گفت این چه کنا و است که بر من بجزیری عمر گفت این

کنا و برن است که ترا در دار بخت گذاشته ام و حکم داد تا او را بر شتری بر نشاندند و بجانب بصره کوچ دادند و مجاشع بن مسعود اشیر را مکتوب کرد مثنی یعنی نصر را نیکو بداد و در میان بنان مدینه

اصب من المتیئیه مثل شد و از انسوی چون نصر وارد بصره گشت مجاشع بر غایت قرابتی که با او داشت او را بسرای خویش در آورد و شمیله زوجه مجاشع که نیکو روی تر از زنان بصره بود تقدیم خدمت

او می کرد و دل در هوای او بست و نصر نیز دل بدو داد و بیچایک از حال آن دیگر آگهی نداشت و

چون مجاشع سواطع نصر و ملازم سرای بوده ایشانرا مجال نمیرفت که راز دل با یکدیگر مکتوف دارند

چند آنکه حرارت عشق حدت کرد و ایشان هر دو در فن قنایت و قناعت دانا بودند و مجاشع را

بهره از خواندن و نوشتن بیک روز خوش عشق نصر را نصرت کرد و در پیش چشم مجاشع بر زمین نکاشت

انی قد احببتك جالوکان فوقك لا ظلك ولوکان تحتك لا ظلك یعنی جنایت دوست

میدارم که اگر خب من بالا گیر و مظلمه کرد و اگر در تحت قدست در اید تو را اجل کند شمله در زیر کلمات

او نوشت و آنا یعنی من نیز چنانم که تویی مجاشع گفت نصر چه نکاشت شمیله گفت رقم کرد که شتر شما

چند شتر ذبح گفت توجه نوشتی گفت و آنا مجاشع گفت با ذال الله البقیق این سوال و جواب با هم را

نیاید و قدحی که حاضر بود برداشت و داژ و نه بر فراز آن خلطو گذاشت و پسری که نکارنده و

خواننده بود حاضر گرد تا آن کلمات را روغن با خست مجاشع چون این برید با نصر گفت عمر بن حجاجی از مدینه بیرون شدن نفرمودیم اکنون برخیز و بگر جا که خواهی باش نصر ناچار بیرون شد و در سرای

دیگر سکون نمود و بلای عشق در وی استیلا یافت چنانکه زمین گشت و ملازم بستر شد و زمان
بصره این بدانستند و آذلفت بن المثنی همین مثل کردند مجاشع نیز این قصه بشنید و بدیدار او
شتافت و بروی رحم کرد و باز خانه شد و تمثیل را گفت کرده نانی بار و عن بریالای و بنزدیک
نصر برده و اوراق قوی بخش پس تمثیل مان بر گرفت و بنزدیک نصر شد و او را بسینه خوگپیانید
و از آن نان بستر ری بخورانید و زمان نصر نیز و گرفت بختن از آن مردم که عبادت نصر
حاضر بود گفت قائل شد الاغشی مگر حاضر حال ایشان بود که این شعر را گفت

لو اسندت میتا الی مخدھا | عاش ولم یقل الی قابر

و چون از بیکشت بچنان نصر بخجرت روزی چند بیکونه گذاشت تا از جبین بیکشت آید
از آن سوی فاعله دیرامی مغیره بن شعبه الثقفی نیز نیست یکروز با دادان مغیره بروی درآمد و مکریت
که فاعله خلای در گفت دارد و بخل مشغول است فقال یا فاعله لئن کان خللاک
من الغدا انک لمجشعة وان کان من العشا انک لبشعة اعتدی فانت طالق
گفت اگر این از بهر غذائی است که بشمیر کرد عجب حرص بوده و اگر از بهر غذای شبانه است
و بانی که بی بخل شب بر آن بگذرد بروی بدیرون آید و او را طلاق گفت فقالت
سخت عیناک من مطلق و ما هو الا من شیطنة السوالک فاعله گفت هر دو نیست بود که
بگریه آنت که تو فهم کردی بلکه این بخل از بهر آوردن شطایای مساو بود مغیره از کرده خود
پشیمان شد و سودی نداشت از پس او یوسف بن حکم بن ابی عقیل بن معود الثقفی او را بزنی کوش
و تاج از وی توله شد بلکه دختر او دشا سببا بطراوت رخسار و صلاوت گفت
تا مبردار بود سه تن از صنایع عرب او را خواستار شدند نخستین مدرک دوم ضیف بن شرس
سه دیگر شماس بن عباس نام داشت چون ایشان حاضر حضرت ملکه شدند فرمود هر یک صفای
خویش را از صدق عرضه دید که هر یک را خواهم از در اختیار است یا کنم پس مدرک ابتدا سخن کرد
فقال ان ایه کان في العز الباذخ والحسب الشاخص و فاشترى الخلیقة غیر
و عدید عند الحقیقة گفت پدر مرا مکانی بلند و نژادی ارجمند بود و مرا
نیز خدای سخت و شرکست چون کامیش آید از جای زوم و مینا کثوم قائله لا عیای علی الخلیل

کنایت از آنکه از مرد و چه ستایش کنی بمثل را از برای کاری گویند که چون واقع شد باز کرد
و تدارک آن نتوان کرد با بجهت آن پس مدرک جنبش بن شمس سخن کرد فقال انا في مال اثنت
وخلق غير خبيث وحسب غير غثيث احدث النخل بالنخل واجزى القرض بالقرض
كفت من بابي فرد وخلق سر و نوادی خالص استوارم بدریند کفر کنم و نیات را بنیکوی یاد
و هم فقلت لا يترك غائباً من لا يترك شاهداً این سخن نیز مثل شد آنکه شمس بن عباس
آغاز کرد فقال انا شماس بن عباس معروف بالتدبى والبأس حسن الخلق
في سجية والعدل في قضية مالي غير محظور على القتل والكفر وبالحج
غير محبوب على العسر واليسر من شماس بن عباس مبل و باس من در میان باس معروف
و موصوفت و جبلت من سباحت خلق و عدالت در حکم مفسور است مال خود را فقیر باشم و غنی
از خواهنده دریغ ندارم و در ضیق معیشت خصب بخت بر روی آئیده و در نه بندم فقلت الخیر
صنع والشر تحذ در این سخن نیز مثل شد آنکه مدرک جنبش را دست طرد و در بر سینه طمس
کذاشت و روی با شماس کرد و گفت یا شماس فقد حلت مني محلة الا هزع
من الكنانة والواسطة من القلادة لدمائه خلقك وكرم طبك فقلت ای شماس محله
مکانست تو از برای من چنان زیاده و در خور است که سهم دیش و جبهه و کوبه و در مرسله و قلاده چه
خلق نیکو و خلق مستور است و آنکه شماس را جفت گرفت میون بنت بیدست و او را
معویه فرمان کرد تا از منزل و مرعش با شمس و حرمش که لایق او بود کوچ داده بزد بک معویه آوردند
میون از آنکه که از سرای خود برفت تا اینوقت که بر معویه پیوست همه وقت از خانه خود یاد کرد
و افسوس میخورد و انا قاست در شام قرین اخوان و الام بود دیگر و بر معویه گوش فرا داشت و میون

این اشعار منطور ذیل را انشاء میس کرد

احب الى من قصر صنيف

احب الى من اكل الرغيف

احب الى من نقر الدفوف

احب الى من لبس الشفوف

لبيت تخفق الارباح فيه

واكل كسرة من قعر بديقي

واصوات الرياح بكل فج

ولبس عباءة وتقر عيني

وكلب ينج الاضاف حوله

وبكر يتبع الاطمان طلب
وخرق من بني عتي ضيف

احب الي من هز الوف
احب الي من بخل زفوف
احب الي من علي عفيف

چون معویه این اشعار را بشنید قاله
ما رضیت ابنته مجدل حتی جعلنی عتقا گفت دختر مجدل را خسی نشد تا گاهی که مرا عیج عقیف لقب کرد
مهری از اهالی هرات بود زوجه حکیم عبدالغزیز در زمان شاه رخ میرزا مصاحب کوهر
شاه بیکم بود شیرینی کلام و طبع موزونش دل می ربود اشعار مرثیه از شمار الیاست
چرخ هر خار یک آن از خاک مر ج حاصل شود
کردم براوج برج سه خویشتن طلوع
یارب که سر شتم ز چه آب و چه گشت
کر میل مرا بنوی پس ان بودی

شیرخان در مرآة انجیال نوشته که روزی مهری پیش کوهر شاه بیکم بالای بام نشسته بود اتفاقا شو
مهری خواجه حکیم عبدالغزیز در میان قصر ظاهر شد بیکم خواجه را جلبید خواجه با اضطراب و غم
خواست که خود را بخدمت بیکم رساند در ضمن آمدن سنجیل چون پیر بود حرکات عجیبه از وی
مشاهده افتاد بیکم به مهری فرمود که بر حسب حال خواجه چیزی بگو مهری این ترانه سرود

سر مهری وفاداری منانده
چنانکه پای بر داری منانده

مرا با تو سر یاری منانده
ترا از ضعف و پیری قوت و زود

بیکم بچندید و صله لایقی به او بخشید و این غزل از وی مشهور و معروف بود لهذا مرثیه کرد
حل هر بگفته که از پس هر خرد مشکل بود
گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می
خواستم سوز دل خویش بگویم یا شمع
در چمن صبرم از گریه و زاری دلم
انچه از بابل و هاروت روایت کردند
دولتی بود تا شای رخت مهری را

از نویدیم بکایت جرعه می حاصل بود
در هر کس که ز دم بی خرد و لایحتل بود
داشت خود او و زبان انچه مراد دل بود
لااله خسته خون در دل و پا در کل بود
سحر چشم تو بدیدم همه را شال بود
حیف صد حیف که ایندولت متعجل بود

همه از زمان کعبه بود و در بغض تذکره بانیش باوری و بعضی بدخشان نوشته اند طبع موزون
و قامت رعنا داشت و در بزم سلطان بنجر سلجوقی بجزت بسیار میبرد و این اشعار از او دیده شد

فصاحت چنانکه عادت است مرا سرمه از بقدری نذر برپایم افسوس که از طرف کلمات گرفت سحاب زرخندان تو آورد مداد شبهه که بنا ز ما تو خشم همه رفت آرام دل و منوش جاغم بودی من عهد تو سخت هست میدنم هر دشمنی ای دوست که با من کردی جام را بر کف دست نوشتی از من طمع وصال دارم و صلح نتوان بخواب دیدن جانی صبا که زنده دارد	افکنند و بخت و گفت این خوست مرا دم میدادم تا بکشد پوست مرا زاغ آمد و لاله را به منتقار گرفت شجر لب لعل تو ز کار گرفت درها که بنوک غمزه ستم همه رفت رفتی و هر آنچه با تو گفتم همه رفت بشکستن آن درست میدانم آخر کردی سخت میدانم ید بیضا کرد و دست تو دست دگر اتحق بهوس محال دارم این چیست که در خیال دارم آیا تو بجا محال دارم
--	--

مطلع
غزل
دلها

گویند شبی منی پیدل کسب هوا از مجلس سلطان بنجر بیرون آمد دید که برف باریده است بعد از آن که بر
گشت شاه بهوار استغفار فرمود منی عرض کرد
و ز جمله خندان تر آتشین کرد
بر کل نهند پای زین سپین کرد
خینا کری در حیدر آباد کن بود و بدولت نواب نظام علی خان خلف نواب نظام المملکت
احصاف جاه امیرانه میزیست بحدیکه هرگاه مرد چند من طلا و نقره و جواهرات قیمتی و اسباب
امارت میرو که آن بر نوچیان می تقسیم شد با شرف و فقر بسیار محبت داشت و خود اکثر اوقات
در خست مردانه در بر گرد و تیغ بر کمر بسته سوار بر اسب شده از خانه بیرون میآمد گویند مسجدی در حیدر
آباد کن ساخته شاعری در داد و تاراج امنی گفت چه تمهید بسجود خاص و عام است فلک گفتا که اینست امر است

چون با واقفانیند بسیار پسندید و خندید و کهنه را رویه سکه بند و سکه را جازید و بدو بخشید و این پیشانی

بروز خشر الی چو نامه مسلم بکن مقابله آن را بسر نوشت ازل کسانی می کنند با رستم لعل جانان را	از تو گفتند باز که از روز ما ز خوا هست کمی و مثنی اگر باشد آن گناه هست که آن لب از ترکت نذر دوسر نمی آید
--	--

قصه النون

پادشاه که احوالش از غایت شغرت مستغنی از بیان است و کلامش حسیه زبانه زد و سخنان ایشان

نور حجب اگر چه بصورت زنت گشا و غنچه اگر از نسیم گلزار است نه کل شناسد فی رنگ دلونه عاقل	از تو لیست بیاطن زن شیر فکن است کلید قفل دل با رستم یار است دل کسی که بحسن دادا گرفتار است
---	--

روزی حمید کبر پادشاه از یکم سؤال کرد که شناسی که زن و مرد با هم جمع شوند که آنرا

باشد ای جان من یکم فی البدیعه جواب داد و نیز در وقتیکه یکم حایضه بود شاه میل صحبت او کرد و نور حجب یکم این بیت بر زبان آورد	بوقتی که مردان بخوانند که الذی باشد بجان من
--	---

بخون من اگر شاه دلت خوش شود دیگر قبرش در شاه دره لاهور است و این بیت بر لوحش فی پر پروانه یا بی فی صدای بلبل بر دراهم و دینار نقش کرد بیت بنام نور حجب ان پادشاه یکم زر	بجان منست ولی تیغ تو خون او دیگر بر فراز ما غریبان فی چراغی فی کله و قتی که جهانگیر نام سلطنت بوی سپهر این بیت به حکم شاه حجب یکم دریافت صد زر کفانی مصاحب و بنشینم حرم یکم
---	---

والده شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آواز و جمال و لکش و
فطرت بلند وی بر زبانها افتاد بزرگان هر قوم او را خواستگاری می نمودند بنابراین غلامی
مستوره انیر باعی گفت و در چهار سوی بازار آدیزان کرد و مقرر بر آنکه هر کس آن باعی را جواب
گوید در جبهه نگاهش در آید که از موز و نان آن روز کارهایش از عمده جواب بر نیامده و بی هذا

از مرد بزرگ رومی زرمی طلبیم من از دهن مار شکر می طلبیم	از خانه عنکبوت پر می طلبیم وز پشه ماده شیر زرمی طلبیم
---	--

بعد از فوت خانی سده اندخان وزیر شایع جان پادشاه بی طلب برده این رباعی را در جواب گفت

علمی است برهنه رو که تحسین ز است	تن خانه عنکبوت و دل بال و پر است
زهر است بجای علم و معنی شکر است	هر پشه از وحشید و آن شیر ز است

حرف الواو (اعلیحضرت) (و یکتوریا پادشاه انگلستان و امپراترین هندوستان اسم ملکه مظمه پرنس الکاندرین و یکتوریا دختر ادوارد دکت دوکنت چهارم پسر ژورژ و ریتیم پادشاه انگلستان است و مادر ایشان ماری لویزا و یکتوریا دختر دوساس کبورت بعد از ژورژ و ریتیم پسر اولش ژورژ چهارم تحت سلطنت نشست چون از او اولادی نماند برادر دیگر او را تحت نشاند از او هم اولادی نماند از سلطنت با علیحضرت ملکه حالیه که برادرزاده او میباشند تعلق یافت تولد علیحضرت مظمه در روز هجدهم و چهارم ماه میه سال ۱۸۱۹ مسیحی در یکی از عمارات سلطنت لندن موسوم به (کنسنگتن) اتفاق افتاد اقل اسم ایشان را از اسم امپراتور روس گرفته و اسم دیگر را که ویکتوریا باشد از اسم مادر ایشان ماخوذ است و مادر امظمه شکام طفولیت زیاده ایشان را دوست میداشتند و نهایت محبت و اهتمام را در پرورش و تربیت آن مظمه نمودند در سن هشت ماهگی پدر ایشان وفات کرد و بیافاصله یک هفته ژورژ و ریتیم فوت شد وفات او هم مانند غالب سلاطین انگلیس در روز شنبه اتفاق افتاد چند ماه بعد از تولد پرنس ویکتوریا از کیلیوم چهارم دختری بوجود آمد ولی آن دختر پس از سه ماه مرد و از سلطنت به ویکتوریا برگشت مادر پرنس ویکتوریا بعد از وفات شوهر دل خود را به دختر والا که خویش خوش کرده و قاتل را تا انا صرف تربیت و پرورش دختر میکرد تا بس چنانکی سیدان آن پس معلوم بسیار قابل ماهر برای تعلیم و تربیت و تحصیل پرنس کرد آورده تعلیم و تربیت ایشان پرداختستند و چنان شد که در سن یازده پرنس السنه المان و فرانسه و ایتالیا را بخوبی حرف میزدند و السنه قدیمی علمی لاتین و یونان را نیز میدانستند و در ریاضیات کامل شده و علاوه در علم موسیقی و فن قص و ساز و صنعت نشانی همای تمام حاصل کرده بودند دولت انگلیس برای مخارج تحصیل و مصارف دیگر این پرنس سالی ده هزار لیره مقرر کردیم اینان که ششصد لیره بود افزوده در سن دوازده سالگی مجلس دربار ملکه زوجه عمومی خود در دستند و از آنوقت بعد در مجلس و محافل دولتی حاضر میشدند و غالباً با والده

خودشان بعضی از صفحات نگلیس سفر میکردند و از مسافرات خود اطلاعات میند و وفوای منظور واصل
مینمودند در آن وقت سالکی دانی پرنس با پادشاه بلژیک با دو پسر خود پرنس ارانت و پرنس البرت سفری
بلژیک آمد و چندی در قصر کنشنگتن همان شدند در عرض این مدت فیما بین پرنس و پرنس البرت در باطن
عشق پیدا شد دانی پرنس نیز خیلی میل وآرزو داشت که انعطیف را برای یکی از دو فرزند خود خطبه کند
سال بعد ازین واقعه روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۳۲ مسیحی پرنس بن بچیده رسید که بقانون ملت
انگلیس حق تکلیف در شده است در اینوقت ملت انگلیس جشن بزرگی گرفته و از اطراف تعارف و دیدار
برای پرنس و والد ایشان میرسد و مردم به تبریک و تمنیت میآیند در آنوقت یک همانی و بال
بزرگ دولتی داده شد و در آن مجلس پرنس را زیاده و محترم و بر مادرش مقدم داشتند با نظیر پرنس
از خطولیت بحد تکلیف در شده رسید روز عید میلاد پرنس بود که در همان روز یکمیلوم چهارم در قصر وینژند
بمرض تب و نوبه فوت شد پرنس که بهیچ وجه از این واقعه اطلاع نداشت با شراحت در قصر خود خوابید و
بود چند نفر از وزرا با کشیش بزرگ بتجمل و شتاب تمام از وینژند بلژیک آمد و دو ساعت قبل از طلوع آفتاب
بقصر پرنس رسیدند در حالی که تمام علم و خدایه قصر خواب بودند حتی در بانان بزرگمت زیاد در بانان را از خواب
بیدار کرده داخل قصر شدند و خدمتکار مخصوص ملکه را طلبید و گفتند به پرنس عرض کن چند نفر از وزرا آمده
و میخواهند بجنود مشرف شوند خدمتکار رفت و پس از مدتی آمد و گفت پرنس در خواب شیرین است
و کسی جرأت نمیکند انضطرار بیدار کند و زرا گفتند برو و هر قسم است پرنس را بیدار کن ما و زرای دیگر
و برای مطلب مهمی نزد ملکه محترم خودمان آمده ایم و اگر خواب پرنس حرام شود با این مهم بزرگی که در
پیش است چندان پی نخواهد داشت و محل بر بخواب و بخواهد بود و دست و دقیقه بعد پرنس از قصر
تجیل با همان لباس خواب با طاق ایشان داخل شد و کشیش بزرگ بتفصیل را بعضی رسانیده هلام کرد
که از امر و زما پادشاه انگلیس سید پرنس از این خبر خیلی افسرد و خاطر شده فوراً کاغذ تسلیت و تعزیتی
بر وجه عمومی خود نوشتند و همان طور مثل سابق او را ملکه خطاب کرده کسی پرسید چرا با ملکه خطاب
میکند و حال آنکه شما خودتان امر و زما پادشاه سید در جواب گفتند برای اینکه میخواهیم از نوشته
ببازند که من ملکه و پادشاه هستم و او نیست بعد در یکی از قصرهای دولتی مجلس شورای منعقد شده
وزرا مشاوره و گفتگو میکردند که آیا این ملکه و پادشاه جوان بی تجربه چه قسم رفتار خواهد کرد پس از

اقتضای مجلس بکلی بقصر پادشاه شده یک یک رفته قسم تبعیت و انقیاد و خلوص و صداقت بخود
 دست انظمه را بوسیدند پادشاه نیز در جواب آنها نطق بسیار مفصل خوبی کردند که از آن روز درجه طاعت
 و تربیت و حسن کفایت خودشان را بر تمام واضح و آشکار کردند و ایندند و همه دانستند که معالین آن
 مظهر زحمات پیافیه نخبه بودند در روز بیت و یکم ماه ژوئن در یکی از عمارات دولتی موسوم
 به سنت جمبر مجلس بزرگ منعقد گردید و جمعیت کثیری از اهلای شهر و خارج در میدان مقابل برای
 تماشا گرد آمدند پادشاه با کمال تجمل و دستکاه سلطنتی بقصر آمده خطاب خوانده شد که کیلیوم پادشاه
 وفات کرده و ملکه بجای او تخت سلطنت نشسته اند مردم شهر جشن بزرگ گرفته آتش بازی و شلیک
 توپ شد و تنبیت نامه جات از هر طرف میرسید از جمله از پرنس البرت که او و ملکه غالباً در خیال ملکه
 بودند بعد پادشاه از قصر کنشکن نقل مکان به بوکینگهام کرده در اینجا قرار گرفتند و در اولین مجلس برای
 ایشان در این عمارت متجاوز از روز و هزار نفر مردم بحضور آمده مقرر شد بعد از آن پادشاه برای
 تغییر دادن سنت اجزای پارلمنت به پارلمنت رفته در مجلس لرد ها که جای سلاطین است
 نشسته با کمال آئین و بوسیله و ربط و اطلاع در امور سیاستیه گفتگو و رسیدگی نموده و مخصوصاً نطق
 بسیار شیرین عالمانه کردند که محل تحسین و تمجید تمام مردم گردید در ماه اوایلین شهر مظهر مظهر
 رفته ماه بعد در اینجا سان قشون دیدند در ماه نوامبر در اینجا حکومت شهر لندن رفته بهنگام حرکت
 و عبور از کوچه و بازار مردم اظهار شادی و بشاشت میکردند و همه آواز ملی و سلامتی ایشان را
 میخواندند ترتیب امور این حکومت را در کمال خوبی دستور العمل داده و خوب از عهده برآمدند در
 بیست و پنجم ماه نوامبر برای شؤن پارلمنت حاضر گردیده و در کمال شایسته و خوبی از عهده نطق
 و تقریر اعلانات متداوله رسمیه برآمدند پارلمنت برای مخارج و مصارفات شخصی علیین شهر پادشاه
 سالی معادل سیصد و شصت و پنجاه پوند مقرر کرد و بر مقررری مادر آن مظهر افزوده تا به سیصد
 هزار پوند رسید در بیست و هشتم ماه ژوئن سال ۱۸۳۱ در یکی از کلیسای بزرگ دولتی لندن مجلس تاج
 گذاری منعقد شد جمیع اهلای انگلیس تقریباً از خارج و داخل آن روز را در شهر جمع شده بودند تمام قشون انگلیس
 که حاضر لندن بودند از سواره و پیاده و لباس نظام در کوچه های شهر صف کشیده بودند در عتبات
 قبل از نظر بنای شلیک را گذاردند و میر قهای دولتی را در تمام عمارات و ابنیه دولتی بر فراز شدند

آنوقت علیحضرت پادشاه از درب عمارت خودشان بکالسه نشسته آهسته آهسته بجانب کلیسا حرکت
 کردند کالسه های سفرا و ماسورین مخصوص دول از جلو بودند و کالسه شاهزادگان و خانواده سلطنت از
 عقب و دوازده کالسه ملکه که در هر یک دو نفر مرد و دوزن بودند پشت سر آنها میرفت کالسه های
 علیحضرت معظّمه تمامش اسبی بود و عقب سرائیان کالسه بهشت اسبی قدیم دولتیکه هیس میرفت بعد
 از آن کالسه سایر نجبا و اعیان و اشراف و ارکان دولت تکلیس حرکت میکرد با این هیئت و حشمت
 ملکه معظّمه وارد کلیسا شده در جای خود نشستند و برسم معمول نماز و دعای خود را خواندند بعد کشیش بزرگ
 شروع کرد و با جبره اوانم تاج گذاری اول بچار سمت کلیسا روی کرده چهار مرتبه نوال نمود که آقایان
 من اینک در اینجا ملکه و پادشاه شما را بشناسان میدهم و اعلان میکنم که پادشاه حقیقی شما جزا و کس نیست
 ایاشما که حاضرید و را بدین بهت میشناسید و قبول دارید یا خیر در جواب از اطراف هر دفعه با و اینند
 شنید و میشد که خدا این ملکه و پادشاه ما را سلامت بدار پس از آن برسم معمول نماز و دعا برگذا
 شد کشیش بزرگ برخاسته پادشاه و اقامت داد پادشاه دست خود را بر روی تونیه و آخیل گذاشته
 قسم یاد کردند که باین تونیه و آخیل عهد میکنیم آنچه از روز در مجلس شوری بشما وعده کردم برخلاف
 آن عمل نکنم ولی بآباد و یاری خداوند تبارک و تعالی آنوقت کشیش بزرگ قدری از عطر بآست
 و دعا خواند و بسر دست پادشاه مالیده بعد از منظمه از جای که بودند برخاسته بر روی صندلی که از
 قدیم الایام جمیع سلاطین تکلیس روی آن تاج بسر گذاشته اند نشسته کشیش منور مجدداً بار و غن مقدس
 شکل صلیب بر سر و دستهای ملکه کشیده همیز و شمیر دولتی را تقدیم نمودند بعد از آن لباس سلطنت
 در بر کرده انجشتری و تعلیمی که از آتاشه پادشاهی و علامت سلطنت است تقدیم ایشان نموده
 انجشتری را در انکشت و چوب را در دست گرفته آنوقت کشیش بزرگ پیش آمده بکمال احترام
 تاج سلطنتی را با دو دست گرفته بر سر پادشاه گذاشت و ادعیه چند بر آن خواند بعد تمام مردم
 با ساز و نوا قوس و از لنتی و سلامتی ملکه را بهیئت اجتماع خواندند از پیرون هم توچس عمارات
 دولتی را شروع بشلیک کردن و سربازها موزیک میزدند پس از آن اول کشیش بزرگ پیش آمده
 با کمال احترام دست بر روی تاج گذاشته دست پادشاه را بوسیده و از قول خود و تمام
 نمایندگان مذہب اقرار بر اطاعت و انقیاد نمود سایرین نیز بهین طریق دست ملکه را بوسید

اطاعت کردند و قسح ساخت تاج مزبور را بنظر اراست زمینه آن از نقره و طلاست کلاه ای از مخمل قرمز
 با قره خرد دارد که توی آن قرار داده اند یک قطعه یا قوت بسیار بزرگ با یکت یا قوت احمدریح
 و شانزد قطعه یا قوت دیگر از همان قسم یا قوت و یازده قطعه زمرد و چهار قطعه یا قوت سیم و هزار
 سیصد و شصت و سه قطعه الماس بر لیان و هزار و دویست و هفتاد و سه قطعه الماس روز
 و صد و چهل و هفت قطعه الماس مسطح و چهار دانه مروارید بزرگ درشت و دویست و هفتاد و
 سه دانه مروارید کوچک در روی آن نصب است قیمت جواهرهای مزبور غیر از جواهر اول که قیمت
 آن معین نیست معادل یکصد و دوازده هزار و هفتصد و شصت و شصت مجلس تاج گذاری منقضی شده پادشاه
 با تاج مکتل بجواهر انگلیسی بیرون آمده بجانب قصر خود روانه شدند در عرض راه مردم از اطراف اظهار شوق
 و شادمانی میکردند و دستمالهای خود را بنگان داده فریاد میکردند خداوند انشاء الله ملکه مارا سلامت
 بردارد تا مدت چند روز راهالی شهر لقطیل داشتند و از اعلی و ادنی مشغول عیش و عشرت بودند از شب
 تا جلذاری تا چند شب بعد از جانب پادشاه کجیج تا شاخاها و سوزیکت خانها و سایر کرد
 کاهها قیغ شد که مردم را حجتا راه داد و مطالبه پول از احدی نشود آرزو بعد از تا جلذاری
 پادشاه برای اینکه خود شازمان مردم بنامند هر روزه بکالک نشسته در باغهای عمومی لندن گردش
 میکرد و در تمام شهر با قطعات دور و نزدیک این جشن بزرگ گرفتند مخارج تا جلذاری ملکه از هزینه
 متجاوزا شصت و نه هزار و چهارصد و بیست و یکت لیره انگلیسی نشد و حال آنکه در موقع تا جلذاری
 ثور و چهارم پیش از دویست و بیست و شش لیره و صرف و خرج شد پادشاه بلژیک پرنس لیوپولد
 که دانی اعلی حضرت ملکه بود بر تنهایی آن معظمه بیافسوس بخود زیرا که اوایل شباب و مباری عمر
 ایشان بود و امورات دولتی را زیاد و اجرای آنها را برای معظمه صعب و دشوار میدید باین لحاظ
 چند مرتبه از ایشان خواست و تکلیف کرد که محض اینکه تنها باشد و بکلی در امورات و زحمات دولتی
 داشته باشد پرنس آلبرت را بشوهری قبول کنند ولی آن اعلی حضرت تکلیف مزبور را قبول ننمودند
 و میگفتند هنوز ما هر دو جوانیم و موقع عروسی مانرسیده است علی الخصوص که پرنس آلبرت هنوز
 چندان اقامتی در انگلستان نکرده و بقدری که باید و شاید از وضع انجمن بکشت و احوال انجمن اطلاع
 حاصل نموده و رحمتی که لازم است در این راه بخشیده است پس از چندنی دیگر باز پادشاه بلژیک

بخيال خروسی افتاد و برای این کار سپربای خود را بلندین بجنور علیحضرت پادشاه بنامگذاری نوشت
 که این دو سپربن برود برای خدمت شما حاضرند هر کدم را خواسته باشید قبول فرمایند در پیروائی
 شاهزادگان آنمظنه کمال تحریم را نموده و از اظهار محبت و محبتی چیزی فروگذار نکردند و چندی ایشانرا
 نزد خودشان نگاه داشتند شاهزادگان مشارالیه ما برد و جوانان خوب روی بلند قامت و خوش خلق
 بودند خاصه پرنس آلبرت که بسیار صاحب حسن و جمال بود پس آنمذی که شاهزادگان در انگلستان
 توقف نمودند آخر الامر پرنس آلبرت را بشوهری خود اختیار و انتخاب نموده فوراً مکنون ضعیف
 خود را بدائی خودشان نوشتند و خواهش کردند که عجلتاً این طلب محرمانه نزد او باشد تا رسمهای
 پارلمنت اظهار شود در ضمن پرنس آلبرت همه روزه همراه ملکه سوار شده و همه جا لازم خدمت و مواظبت
 صحبت ایشان بعد و شاهزاده بیملکت المان مراجعت کرده و علیحضرت ملکه ملیت خودشان را
 در باب مزاجت با پرنس آلبرت بوزرای شوری اظهار داشتند و زراتر آنما این ملیت پادشاه بر این
 و تصویب نموده خیال ایشان را پسندیدند و گفتند ما میدانیم که نورات و حمام دولتی زیاد و رسیدگی
 تمام آنها برای شخص علیحضرت شاهزادگان کاری سخت و دشوار است پس البته در اعمال خلیفه سلطنت
 برایشانگی لازم و انخیالی فرموده اند خیالی بسیار خوب و مبارکست ما و دیگر که آنمظنه برای افتتاح
 پارلمنت مجلس اردبارفتند در ضمن ملیت خود شاهزادگان مخصوص مزاجت با سپردائی خود به اعضا
 مجلس پارلمنت اظهار داشتند همه اهل مجلس پسندیدند و تجوید کردند و فی الحال مجلس پارلمنت
 سالی سی هزار لیره برای خراج و مصارف شخص پرنس آلبرت مقرر کرده و خود پادشاه منسوب و مرتب
 سرداری کل نظام کلیس را با لقب آتش رویایی با و محبت فرمودند روز دهم ماه فوریه برای غرضی
 معین شد روز ششم اینماه پرنس آلبرت با پدر و برادرش بانگلستان آمده در قصر دینیکام مجلس بجنور
 ملکه مشرف شدند پرنس آلبرت یکت کردن بندها بر نشان برسم بیه و شکایت تقدیم حضور ملکه نموده
 پادشاه نیز نشان و حمال ثار تیر (زافونیدرا) به پرنس مرحمت فرمودند روز دهم فوریه یا چنانکه
 معین گردیده بود در یکی از کلیساهای بزرگ در حضور جمیع اعیان و اشراف و اربکان دولت
 فیما بین علیحضرت ملکه و پرنس آلبرت عقد مزاجت بسته شد مولود اول آن علیحضرت دختر
 بود ثانی پسر و سیم این فرزند بود و آنملکت اسیس بسیار خوشوقت شدند که نسل ذکور برای ولیعهد

دولت انگلیس بوجود آمده است چند وقت بعد از عروسی و زری علیحضرت ملکه با پرنس در کالسه
 گردش میکردند جوانی از سپهوی کالسه طباخچه بطرفشان علیحضرت خالی کرد و بطافا صله لوله دیگر را
 خالی نمود ولی از حسن اتفاق هیچکس پادشاه نخورده و زان جوان را گرفتند و معلوم شد دیوانه بوده
 در این شبه جنگ انگلیس با افغانستان در گرفت و کابل سخر سپاه انگلیس شد مملکت پنجاب و خاک
 او و نیز در همین سال بنجاک بند متصرفی انگلیس متصرف گردید سال بعد بنما و اشتراد دیگر بار قصد جان
 پادشاه مظلومه را نمودند ولی نتوانستند آسیبی بوجود ایشان برسانند در سال ۱۸۵۲ علیحضرت ملکه
 با پرنس آلبرت مملکت اسکاتلند سفر کردند و از آنجا بایرنا در مظلومه انگلیس و بعد از سیر حدود و
 نقاط داخله مملکت به بلژیک مسافرت نمودند و چندی نیز فرانسه رفته همان پادشاه فرانسه
 شدند در اول سال ۱۸۶۱ پدر پرنس آلبرت وفات کرد و بعد از آنکه علیحضرت پادشاه بلژیک
 مراجعت کردند و نیکلا امپراطور کل ممالک روسیه به دعای انظمه آمدند اگر طبعه امپراطور نیکلا
 قدری تند و غیور بودند اما علیحضرت ملکه آنرا حرم را زیاد دوست میداشتند زیرا که امپراطور پرنس
 آلبرت را دوست میداشت و علیحضرت ملکه زیاده از حد میل و محبت نسبت بشوهر خود داشتند
 و مکرر رشیده میشدند و میگردیدند که خدایا یکروز بعد از شوهرم مرا زنده نگذار چندی بعد آن مظلومه
 با پرنس بایرلاند سفر کردند باز هم آنجا یکفر از اهل ایرلاند سوء قصدی درباره ملکه کرده تیری پنج
 ایشان خالی کرد ولی چون مقتدر نشده بود باز هم آسیبی بوجود ایشان نرسید در عرض این مدت فرزند
 دو او را دیگر بمکه کرامت فرمود و یک پسر دیگر هم در سال ۱۸۵۵ بوجود آمد باز ایرلاند
 هنگام توقف علیحضرت ملکه در ایرلاند قصد جان ایشان را کرده علی الغفله با چوب دست خود
 سخت بر ایشان زد بطوریکه کلاه را خورد و زخم منگری به پیشانی آن علیحضرت وارد آورد
 مقتصر بمکافات این تقصیر و جنایت هفت سال حبس کردند در سال ۱۸۵۷ یک شخص بسیار
 متمولی از اهل انگلیس مرد و در وصیت نامه اش دو بیست و پنجاه هزار لیره پول نقد بجهت
 علیحضرت ملکه گذاشت در سال ۱۸۵۳ چهارمین پسر انظمه بدنیا آمد در سال ۱۸۵۴
 انگلیس بملاحظه صرفه حال دولت عثمانی و سایر دول اروپا دولت روس اعلان جنگ
 کرد و عا کر متحده فرانسه و انگلیس برای جنگ به قرم رفتند و سه مجار به شدید در جنگ الکا

ولما كان لا وادايكرمان ازقشون انگليس بطور رسيد در سال ۱۸۵۵ نيكلما امپراطور روس مرحوم شد تا بعد
امپراطور فرانسه با اتفاق امپراطور اوس و ژن اعظم ديدان اعليحضرت ملكه و پرنس آلبرت بلندن آمدند
براي پذيرائي اين دو همان عزيز و دوست انگليس جن بزرگ در تمام ملكت گرفته شد و سالي از
تمام قشون نظامي انگليس ديده بصاحب منصبان و سربازان زخمى خيلت فرم نشان و امتيازات بخش
و اعطا كردند بفاصله دو ماه بعد اعليحضرت منظمه و پرنس آلبرت بيازيد امپراطور و امپراطريس
فرانسه رفتند در سال ۱۸۵۷ پرنس سويس دختر ملكه متولد شد در سال ۱۸۵۸ دختر قول انگليز
براي پسر پادشاه پروس عروسي كردند در اواخر ۱۸۵۸ امادر اعليحضرت ملكه وفات كرد و زكريشه ۱۵
دسامبر سنه ۱۸۵۸ پرنس آلبرت نيز دنياي فاني را بدرود نمود از اين واقعه پادشاه منظمه زياد
از حد متالم و متاسف گردیده بخدي خسته ميخوردند كه نزديك بود خود را تلف كنند تا دوسال
تمام مشغول عزاداري بودند چنانكه هنوز هم لباس عزادارند و ايعاش و هواني دورى ميكنند
امسال چون سال پنجاهم سلطنت انظمه است از اينجا كه ملكت انگليس منتهاي رضا و شكر گذاري
و ارادت و اطاعت را نسبت بملكه دارند لذا به تهنيت و تبريكات اين عيد جن بزرگ گرفتند
اتحى در عهد سلطنت پادشاه دولت ملكت انگليس ترقيات زياد نموده چنانكه تا بحال رعد
كمرى از سلاطين دنيا انقدر ترقيات متواليه از براي ملتي حاصل شده اينها تمام از حسن مراقبت خود
ملكه بوده است و بهمين جهت است كه ملكت انگليس اينطور بادل جان پادشاه و ملكه محترمه
خود را دوست مي دارند و بدعا كوني ايشان مشغول هستند **حرف الهاء**
بهند ملكت علقبه زوجة ابوسفيان حنفي و بار رسول خدا و انجمن حنفي القتل حمزة شهادت
در غر و واحد مشهور است بعد از فتح مكه آن مقام كه بار رسول خداي عيت ميگردند نقابي از چهره او بخينه در
ميان توان كاكفت انكا و نقاب از روى بر كشيده گفت منم بهند غير فرمود چون سلمان آمد
خوش آمدى عرض كرد سوگند با خداي از اين پشايل پسخ حيمه را در روى من از خيمه تو دشمن تر نداشتم
و اينك پسخ ايلي را از اهل خيمه تو دوست تر ندارم غير فرمود آفني بزيادت خواهد بود عرض
كرد كه منخو اجم در حيت دست بدست تو رسانم فرمود من با زنان مسافحه كنم و اين را صحت
از آنكه گويند جائه بردست نمخا تا زنان بر فراز آن جائه دست او مس كنند يا آنكه قاضي

آب آوردند و پیچید دست بر آن آب فرو برد و بعد از آن زنان و شکما خود را فرو دادند با بخت
 بسرای خود باز شد و هر بیت که در سرای داشت خرد در هم شکست و گفت ما از شما سرور بودیم و چون
 طریق جمل سپردیم آنگاه بزخاله برسمد بهیچنیت رسول فرستاد و پیام داد که اسال کو سفندان بالند کند
 و کم بار گیرند پیچید دعا کرد تا کو سفندان او بسیار شد گفت ایماچن برگه رسول التی صلی الله علیه و آله
 هفت عقیقه در مشب التوارنج مذکور است که آن هفت دختر پاک اس از نژاد سومر بودند

چینی که سلطان علاء الدین پادشاه دلی بر بالای سندانست و بنیاد مردم سومر برآمدت اهل و عیال
 مردم سومر و فرامیونند و بکوشه بامی غریند ایشان نزد آن تفرقه از جمله فراریان بودند اتفاقا در آن
 راه از هم امان خود جدا افتادند آواره و اند و بناتک روبراه نهادند و گریزان میشتند افواج شای
 که بتغاب جل فرار بنزیمت جلوریز بودند برخی از آن بایشان فرار سپیدند آن پاکدامنان و جل
 بخداوند بسته چاره کار خود را از آن کار ساز عالم در خواستند در حال بقدرت پروردگار جل جلاله
 زمین از هم شکافه گردید و آن هفت کلدسته عفت را درون خود جاداد سواران این حال را از دور
 ملاحظه کردند و حیرت زده بدانجا رسیدند دیدند که کوشش ایشان از جبهه عبرت انبای و وز گایر
 مانده کوسند از مخدرات صاحب توفیق و خداوند تحقیق بودند در شبهای تیره که زنان جوق جوق و دست
 دست زیارت آن مریم صفتان شتابند و برکت صدق نیت و لاوت مراد می یابند
 منقول است که بعضی امات را در حین زیارت حالتی روی میداد که یکبار از اتلفات جسمانی و بوی
 نفسانی مجروح شده مشاهده اموغیب و معاینه اسرار از لایب نمایند و در وجد آیند در آن سنگام
 هر چه بر زبان ایشان جاری گردد بر آینه ظهور مشیت می پذیرد و فراتشان در ارض سانسوکی
 واقع است بمحمد می تخص شریفه بانوزنی بود عقیقه از سادات جرجان واقع و ملک

<p>من سوخته لاله رخا نم چه توان کرد صد تیر بلا و ستم و جور رسیده مجنون صفت از عشق بتان ناز و نرم جز نام تو ام هر نفسی ذکر در گشیت ای بهدی از جور و تیر بهیستم کار</p>	<p>ایران این غزل از مشارالیه دیده شد و اله شده بنر خطا نم چه توان کرد زان ناوک دلد و ز بجا نم چه توان کرد دیوانه یسلی صفتا نم چه توان کرد ناست شده چون رز با نم چه توان کرد</p>
---	---

بر عرش برین رفت فغانم چو توان کرد جامه کلکونی در آید مست در کاشانه	و این بیت نیز از وی دیده شد خیز ای همدم که افتادستی در خانه ام
<p>سینه الیسا</p> <p>از قرار مذکور چندی در کلبر که دکن که در هندوستان واقع است توقف داشتند شوهرش در انجام دو یاسمن با عرم سرای یکی از امرای دولت تیموریه بدلی رفت و تا پایان عمر عزت و فراغت بسر برد خط کش و نسخ و شفیعا و تعلیق را بخوبی می نوشت و این سیات از وی آید و ناله کردم صبر خود چو نمی نگار از بنوشیدم سحر که چون شراب سیربانی را شدم همدم میخو اران بخلو تخته حیرت</p>	<p>یاسمن بو زوجه میرزا عسکری داشتند</p> <p>بروز جذب کردم رام با خود کج گاه کزو کردم بجام می لباس پارسائی را شکتم ساغر و سیاه زب و ریائی را</p>
گرفتم دامن صحرای هم پیشه مجنون سبق آموز گشتم در عشق سینهوائی را	

اخلاصه

پس از ادای حمد و درود و بیقیاس بر بونمونان صاحب خرد و مبینان نیک و بد ظاهر است
که بر بهار زیوری که جمال کمال انسانیت را لایق و سزاوارتر خلقی که بقامت قابلیت
آدمی موافق و برادر است و مطالعه تواریح و اشعار و مکتوبات و تحصیل کمالات است
که در مجالس ارباب دانش سرمایه بندری و پیرایه کرامت و اجابت است و انجمن مذاق جفا
در سر خوان حماد و فضایل بجای نکت و دیده فهم و ادراک را در دیده حقایق و وقایع به نظر
عینک است فقرات عبارات در نوایش جاننا هر یک زبانی است و جواهر کلمات در
غردن غما هر یک دذاتی بنا بر این حسب الامر سلاله و دودمان عزت و مهتمان اتفاقا و غما
یخت و احسان نیک اریکه حکمرانی و زینت بخش پایه امارت و فرمان و امی نواب علییه
عالیه شاه جهان یکم الملقب به کروان آف اندیا و رئیس عظم دلاور طبقه اعلا
ناره هند حکمران بهوپال ادام الله قبالها این طرفه مجموعه سرت بخشای حجت افزا
ستاء به تذکره انجوائین که مثنی بر ذکر خیر است حسان است بزبور طبع در آمد و در توصیف

سفینه چندیتی در تعریف بخاطر رسیده مرقوم گردید این طرفه سفینه که در وی کشتی
 قماش معنی است کیر زنجیر چو اهل فضلش چون کشتی نوح و کوه جودی است بر سوی
 زابل حال سختی هر گوشه زابل قتل زیمیت هر صفی ز قوت روح خوانی کز وی صد غمی
 توان زیست هر طری معنی روان بخش جویی که ز آب زندگانی است در پوست چکل
 نیکو از شوق پر بسکه زنک و بوی معنیست هر صفی ز شوخی معانی چون پر دو چشم است
 لب است امید که بدولت اقبال بمطالعہ آن پردازند

و خواطر از فواید آن بجز و در سازند بختی احتی

و اینست المطلق بنارنج شهر ریح الاو

سنه ۱۳۰۶ بظناقل بندکان

سیر احمدی شیرازی

بزیر طبع در